

شماره: ۱۰۸

بهار ۱۳۹۱

دانش

نصنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



سید حسین علم‌فرخ تبریزی (۱۲۸۱-۱۳۵۷) از نویسندگان برجسته و محققان نامدار فارسی‌تبار در هند و پاکستان است. وی در زمینه‌های گوناگون ادبیات، تاریخ و فلسفه فارسی و اسلامی تحقیقات عمیقی انجام داده و آثار ارزشمندی در این زمینه‌ها تألیف کرده است. کتاب «سید حسین علم‌فرخ تبریزی» یکی از آثار مهم وی است که به بررسی زندگی و آثار این دانشمند بزرگ می‌پردازد.





۱۰۸

بهار

۱۳۹۱

دانش

فصلنامه علمی- پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

فصلنامه دانش از سوی کمیسیون آموزش عالی پاکستان

حائز درجه علمی پژوهشی شده است.

مدیر مسئول و سردبیر: قهرمان سلیمانی

مدیر: سید مرتضی موسوی

ویراستار: عسکر بهرامی

شورای علمی

دکتر نعمت‌الله ایران‌زاده (دانشگاه علامه طباطبایی)، دکتر سعید بزرگ بیگدلی (دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر محمدحسین تسیحی (پژوهشگر و فهرست‌نگار)، دکتر ساجدالله تفهیمی (دانشگاه کراچی)، دکتر احمد تمیم‌داری (دانشگاه علامه طباطبایی)، دکتر محمد مهدی توسلی (دانشگاه سیستان و بلوچستان)، دکتر اقبال ثاقب (دانشگاه جی.سی لاهور)، اکبر ثبوت (بنیاد دائرة المعارف اسلامی)، دکتر ابوالقاسم رادفر (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، دکتر سید سراج‌الدین (دانشگاه ملی زبانهای نوین)، دکتر سلطان الطاف علی (دانشکده دولتی کویت)، دکتر سلیم مظهر (دانشگاه پنجاب)، دکتر صغری بانو شگفته (دانشگاه ملی زبانهای نوین)، دکتر محمود عابدی (دانشگاه تربیت معلم)، دکتر کلثوم ابوالبشر (دانشگاه داکا)، دکتر رضا مصطفوی (دانشگاه علامه طباطبایی)، سید مرتضی موسوی (پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، دکتر معین نظامی (دانشگاه پنجاب)، دکتر سید علی‌رضا نقوی (دانشگاه بین‌المللی اسلامی)، دکتر مهر نورمحمد خان (دانشگاه ملی زبانهای نوین)، دکتر عارف نوشاهی (دانشکده گوردن)، دکتر گوهر نوشاهی.

طراحی جلد: مریم خدادادی

حروفنگاری و صفحه‌آرایی: فاطمه بابایی

چاپ: آرمی پریس (اسلام‌آباد)

نشانی مجله: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۱/۸، اسلام‌آباد

۴۴۰۰۰، پاکستان

تلفن: ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶ دورنگار: ۲۸۱۶۰۷۵

نشانی اینترنتی: daneshper@yahoo.com 105/thedanesh.com &

بها: ۳۰۰ روپیه

وبگاه مرکز: <http://ipips.ir>

شرایط پذیرش مقاله

مجله دانش، فصلنامه‌ای علمی- پژوهشی با موضوعات تاریخ و زبان و ادبیات فارسی و نسخه‌های خطی در ایران و شبه‌قاره هند و پاکستان است. از آنجا که این مجله حایز درجه علمی پژوهشی (ISI) در پاکستان گردیده، اولویت پذیرش با مقالات تحقیقی در خصوص موضوعات مذکور است.

راهنمای تدوین مقاله

۱. مقالات باید به شیوه علمی تدوین شوند و مستند به منابع متقن و درجه یک باشند. منابع هر مقاله در متن، به اجمال و در پایان مقاله، به تفصیل، ذکر شود. به شرح ذیل:
الف. شیوه ارجاع در متن مقاله: «نام خانوادگی مؤلف، تاریخ چاپ: شماره جلد و صفحه» در دو کمان.
ب. شیوه کتاب‌نامه‌نویسی در پایان مقاله:
نام خانوادگی، نام کوچک، تاریخ چاپ اثر، نام اثر، نام مصحح، نام ناشر، محل نشر.
ج. شیوه ارجاع به مقاله:
نام خانوادگی، نام کوچک، تاریخ چاپ، «نام مقاله»، نام مجله، دوره یا سال و شماره مجله، محل نشر.
د. ارجاع به منابع اردو و انگلیسی و جز آن نیز به شیوه مذکور است.
۲. ساختار مقاله باید منسجم و به هم پیوسته باشد و بنا بر این، در هر مقاله لحاظ کردن موضوعات ذیل ضروری است: عنوان مقاله، چکیده مقاله، واژه‌های کلیدی، مقدمه یا پیش‌گفتار، متن مقاله که به تشخیص نویسنده می‌تواند در ذیل چند عنوان فرعی بیاید، نتیجه‌گیری، کتابنامه، چکیده و واژه‌های کلیدی به انگلیسی.
۳. زبان مقاله باید به فارسی روان و شیوا و قابل فهم باشد.
۴. هر مقاله حداکثر در ۳۰۰۰ کلمه (حدود ۱۵ تا ۲۰ صفحه A4) تدوین شود.
۵. چکیده و واژه‌های کلیدی حداکثر در ۲۰۰ کلمه تنظیم شود.
۶. ذکر نام کامل نویسنده، مقام و شأن علمی ایشان، رایانامه، نشانی و شماره تلفن ضروری است.
۷. نویسندگان محترم فایل مقالات خود را در word.doc با قلم میتر، به انضمام نسخه تایی ارسال کنند.
۸. رسم‌الخط مقالات دانش مبتنی بر شیوه‌نامه مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.
۹. موضوع و مضمون مقالات نشانگر دیدگاه شخصی نویسندگان آنهاست.
۱۰. مجله دانش در ویرایش مقالات آزاد است.
۱۱. مقاله غیر قابل چاپ، به نویسندگان مسترد نخواهد شد.
۱۲. مقالاتی که به دانش ارسال می‌شود، نباید در مجله دیگری به چاپ برسد.
۱۳. نسخه اینترنتی مجله دانش بر روی وبگاه مرکز به نشانی <http://ipips.ir> جهت استفاده عموم پژوهشگران عرضه می‌گردد.
۱۴. استفاده از مقالات دانش با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست مطالب

۷ از میراث گذشتگان

۹ سخن دانش

مقالات

نسخه‌شناسی

۱۵ قهرمان سلیمانی نسخه‌ای نویافته از کتاب النقض

ادب و فرهنگ

۲۷ نورالسعید اختر احوال و آثار شاه ضیاءالدین الحسینی، پروانه...

۳۷ عسکر بهرامی نگاهی به زندگی و آثار فوقی یزدی

۵۳ ناعمه خورشید احوال و آثار ملا محمد صوفی مازندرانی

۶۵ شهلا سلیم نوری سوریان

۷۵ قهرمان سلیمانی و زیب‌النسا و ابهامات حیات او

شکفته عباسی

۹۱ علی کمیل قزلباش خوشحال خان ختک، مرد فردوسی نژاد

۱۱۵ سید امیر حسین عابدی دیوان صلابی

ترجمه و تلخیص از زینت کیفی



- تعامل ادبی ایران و گرجیان سند ÷
 چشم به راه پرنده‌ایم
 دیدگاه‌های داعی‌الاسلام در باب ترجمه و فارسی‌نویسی
- ۱۲۳ فائزه زهرا میرزا
 ۱۳۷ محمد ناصر و محمد صابر
 ۱۵۵ بهرام ورجاوند

آموزش زبان فارسی

- نقش گروه زبان فارسی، دانشکده دولتی دخترانه ستلایت تاؤن
 راولپندی، در ترویج زبان فارسی و فرهنگ اسلامی ایران
- ۱۶۳ زاهده لودهی

تازه‌های نشر

- معرفی کتاب (از هندی تا به اردو)
 کتابشناسی آثار فارسی در شبه‌قاره
 تجزیه و تحلیل انتقادی غزلیات میرزا جلال اسیر
- ۱۶۹ سید مرتضی موسوی
 امیر سامانی
 ۱۷۳ امیر یاسمین

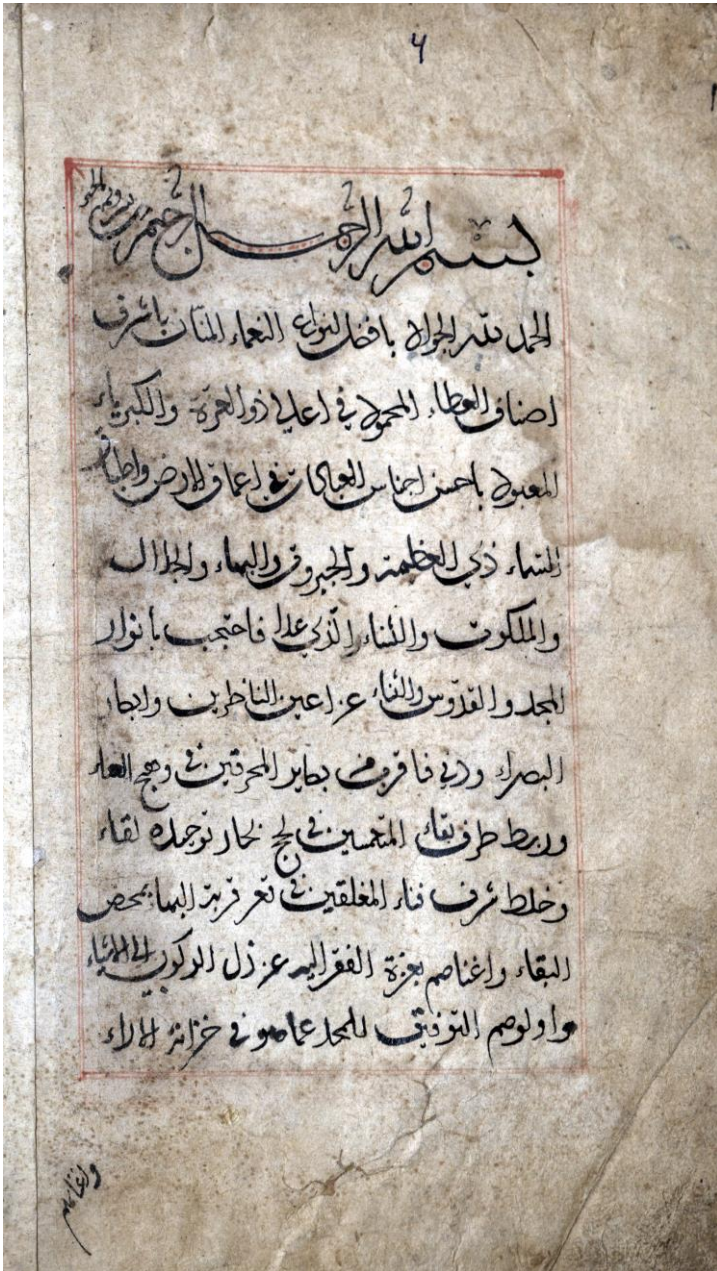
عرصه‌های پژوهش

- دکتر محمد سرفراز، استاد پارسی‌دان و شاعر پارسی‌گو
 پایان‌نامه‌های فارسی دوره پیش‌دکتری دانشگاه
 آزاد علامه اقبال
- ۱۷۹ حکیمه دسترنجی
 ۱۸۷ شگفته عباسی و امیر یاسمن

- ظرایف نامه‌ها
- ۱۹۷

- چکیده انگلیسی
- 1-7

از میراث گذشتگان



نسخه خطی شماره ۱۳۳۲۷: تذکره الاولیاء، عطار نیشابوری، کتابت قرن هفتم
گنجینه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (کتابخانه داتا گنج بخش)

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز

سخن دانش

دستیابی به اطلاعات هر حوزه دانش مستلزم تهیه فهرست آن اطلاعات است و در زمینه کتاب نیز فهرست به منزله کلیدی است که به مدد آن، درهای بسته بر مراجعان باز می‌شوند. فهرست‌نویسی از قدیم‌ترین ایام که دسته‌بندی دانش بشری آغاز شده، تاکنون رواج و کاربرد داشته است. به تناسب پیشرفت دانش بشری در شیوه‌های فهرست‌نویسی و دسته‌بندی علوم هم تغییراتی حادث شده است، اما پیوستگی فهرست‌نویسی با دانش امروزی «مدیریت بانکهای اطلاعاتی» قابل انکار نیست. از همین رو تدوین فهرستهای گوناگون به منزله ایجاد زیرساختی علمی برای فراهم کردن بانکهای اطلاعاتی است که علاقه‌مندان دانش بشری، آسان‌تر و گسترده‌تر به سرچشمه‌های دانش دست یابند.

فهارس کتب به صورتهای گوناگون تدوین می‌شوند و به تناسب همین گستردگی و تنوع، نیازهای فرهنگی مختلفی را پاسخ می‌دهند. یکی از فهرستهای مورد مراجعه فهرست کتابهای چاپی فارسی است که در زبان فارسی با مجاهدت شادروان خانابا مشار فراهم آمد و همچنان محل رجوع اهل علم و پژوهشگران است.

کاستیهای کار این مرد خودساخته، در مقایسه با مجاهدت علمی و عشق او به عالم و کتابشناسی، وزنی ندارد. اما نه زبان فارسی به مرزهای ایران محدود بوده است و نه

تا امروز کار نشر کتابهای فارسی متوقف شده است. بسیاری از کتابهای منتشر شده در حوزه‌های دیگر به کتابخانه‌های ایران راه پیدا نمی‌یابند، در نتیجه تدوین کتابشناسی کتابهای فارسی کاری آسان نیست. از همین رو تدوین کتابشناسیهای منطقه‌ای و کشوری لازم می‌آید تا با تدوین آنها راه برای تألیف فهرست نهایی هموار گردد. کار روانشاد مشار در روزگار خود او گرچه مورد توجه پژوهشگران واقع شد، اما دستگاههای ذیربط فرهنگی عنایتی بدان نداشتند، تا آنجا که ویراست سوم کتاب، قبل از انقلاب اسلامی، با هزینه شخصی آن مرحوم منتشر شد.

سال جاری از این باب برای فهرست‌نویسی فارسی در شبه‌قاره و جهان فارسی‌زبان سالی مبارک است. انتشار دوره چهارجلدی کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادش) به همت دانشمند فرهیخته پاکستانی، دکتر عارف نوشاهی، خلئی چندین دهه‌ای در این حوزه را پر کرد. در پیشانی این یادداشت باید همت مرکز پژوهشی میراث مکتوب را هم ستود که با انتشار آبرومندانۀ این مجموعه شیرینی نشر را با حمایت یک دستگاه فرهنگی آبرومند، در کام مؤلف ریخت تا همچون سلف خویش، خانابا مشار، با فروش مایملک خود به این کار دست نیازد. کتاب، مجموعه مشورات فارسی در این حوزه را در فاصله سالهای ۱۱۶۰ تا ۱۳۸۶ش (۱۷۸۱-۲۰۰۷م) را در بر می‌گیرد و در نوع خود نخستین کتابشناسی‌ای است که با اصول علمی تدوین شده است. مؤلف کاستیهای کتابشناسی مشار را در روش کار، برطرف کرده و متنی پیراسته مطابق با اصول و ویژگیهای علمی در دسترس همگان قرار داده است.

فهرست بلندبالای کسانی که مؤلف از آنها سپاسگزاری کرده است، نشان از کوشش او برای مشورت و کمک گرفتن از استادان و دانشورانی است که در حوزه‌های مختلف به یاری مؤلف شتافته‌اند تا این کار بزرگ سامان یابد.

بی‌تردید کار نوشاهی هم خالی از خطا و کمبود نیست، ولی در این هم تردید نیست که در نوع خود سرآمد است. مقاله دانشمند پاکستانی، معین‌الدین عقیل، با عنوان «تاریخچه چاپ کتابهای فارسی در شبه‌قاره» که در مقدمه کتاب آمده، آکنده است از اطلاعات ذیقیمت و خواندنی، و از خلال آن می‌توان فراز و فرود زبان فارسی را در این حوزه بررسی کرد و نکته‌های فراوان آموخت.

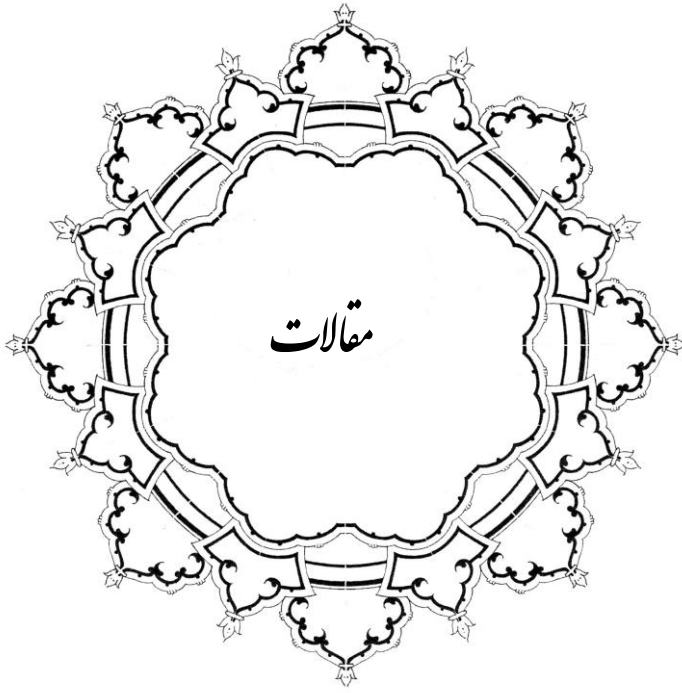
انتشار این مجموعه ارزشمند به مثابه نشر سندی غیرقابل انکار از حضور چندسده‌ای زبان فارسی در این بخش از جغرافیای جهان و نقش آن در حیات معنوی و فرهنگی مردم شبه‌قاره است و یادآور این موضوع که حتی تا قریب به یک قرن قبل در حوزه چاپ و نشر کتابهای فارسی، نه تنها چیزی از ایران کم نداشت، بلکه در موارد فراوان در این قلمرو پیشگام بوده است. اگر در پی عبرت گرفتن از تاریخ باشیم، از فهرست فراهم آمده می‌توان بسیار چیزها آموخت که امروز برنامه‌ریزان فرهنگی و مهندسان اجتماعی را به کار می‌آید.

انتشار کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه‌قاره را می‌توان بخشی از یک کار بزرگ تلقی کرد. ادامه این اقدام مهم در آسیای مرکزی و قفقاز و ترکیه و جهان عرب و... قابل انجام است و مردان راهی می‌طلبند که عمر خویش را صرف کاری از این دست کنند و بر این بنای بشکوه چیزی بیفزایند. دست‌میزاد گفتن به مؤلف و ناشر این اثر سترگ، کمترین کاری است که باید انجام داد.

الحمد لله اولاً و آخراً

قهرمان سلیمانی

مدیر مسئول و سردبیر



مقالات

نسخه‌ای نویافته از کتاب النقض

قهرمان سلیمانی^۱

چکیده

کتاب نقض نوشته نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل قزوینی رازی حدود سال ۵۶۰ق نوشته شده و متن آن به تصحیح استاد میر جلال‌الدین محدث ارموی، توسط انجمن آثار ملی به چاپ رسیده است. کتاب گنجینه کم‌نظیری از اطلاعات فرهنگی و تاریخی و جغرافیایی و مشاجرات فکری دنیای اسلام را به خواننده عرضه می‌کند. محدث ارموی چاپ اول را با استفاده پنج نسخه موجود در ایران و هند تصحیح کرده بود؛ در چاپ دوم این تعداد به هشت نسخه رسیده است. به تازگی نسخه‌ای از این کتاب در گنجینه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (به شماره ۱۴۰۹۵) شناخته شده است که به نظر می‌رسد برخی مشکلات باقیمانده در متن را تا حد زیادی حل می‌کند. شایسته است در نشر مجدد این کتاب حتماً با نظر داشت نسخه کتابخانه مرکز، تصحیح سوم کتاب عرضه شود.

کلیدواژه‌ها: کتاب نقض، عبدالجلیل قزوینی، جلال‌الدین محدث ارموی، رویه‌نویسی، تصحیح متن.

* * *

نسخه‌های خطی بازمانده از دوره پیش از حمله مغولان، به سبب دیرینگی زبانشان اهمیت خاصی دارند و اندک‌شمار بودن نسخه‌های بازمانده از یک اثر هم این اهمیت را دوچندان می‌کند. این دو ویژگی کار تصحیح این نوع کتابها را دشوار می‌سازد و اینجاست که دانش مصحح و تسلط او بر زبان و موضوع، تعیین‌کننده می‌شوند و از این رو با تمام تلاش و دانش مصحح، نزدیک شدن به متنی منقح و پیراسته دشوارتر می‌گردد.

کتاب *نقض نوشته نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل قزوینی رازی*، از حدود سال ۵۶۰ق، یکی از منابع ارزشمند فرهنگی زبان فارسی است که متنی مصحح از آن به اهتمام روانشاد استاد میر جلال‌الدین محدث ارموی توسط انجمن آثار ملی به چاپ رسیده است. کتاب گنجینه‌ای کم‌نظیر از اطلاعات فرهنگی و تاریخی و جغرافیایی و مشاجرات فکری دنیای اسلام را به خواننده عرضه می‌کند و یکی از معدود متونی است که به مدد آن می‌توان جغرافیا و موضوعات مجادلات کلامی و تاریخی و عقیدتی بین مسلمانان آن روزگار را باز شناخت. اطلاعات وسیع مؤلف و اهتمام او در پاسخگویی به شبهات مطرح شده از سوی نویسندگانی دیگر، سابقه گفت‌وگوها و انتقادات و شبهات و مجادلات عقیدتی بین مسلمانان را نشان می‌دهد و نمونه‌ای از مجادلات قلمی است که برای امروزیان نیز می‌تواند به مثابه تجربه و عبرتی تاریخی، به کار آید.

همت استاد زنده‌یاد محدث ارموی در نشر این اثر، به پاکی اعتقاد و دلدادگی علمی او راجع است. او سی سال از عمر پربرکت خود را به تصحیح و تکمیل و نشر این کتاب اختصاص داد و در فاصله چاپ اول و دوم به دلیل دل‌بستگی فراوانش به تکمیل این تحقیق عالمانه دو دفتر دیگر در باره این اثر چاپ کرد: یکی *مقدمه نقض و تعلیقات آن* (۱۳۳۵ش) و دیگری *کلید نقض و تعلیقات آن* (۱۳۳۶ش). چاپ دوم



کتاب که مشتمل بر همهٔ موارد افزوده است، در سال ۱۳۵۸ در سلسله انتشارات انجمن آثار ملی به چاپ رسید. در این میان، پایمردی فرزندان استاد، علی‌الخصوص علی محدث، را در صیانت از میراث پدر، نباید از خاطر دور داشت.

داستان پیدا شدن این اثر نفیس خود داستانی خواندنی دارد که در مقدمهٔ کتاب آمده است. این اثر از مدت‌ها قبل مورد توجه اهل فضل بود، اما از آن، جز ذکر نام در کتابهای دیگر، نشانی در دست نبود. بخشی از نامهٔ علامه قزوینی به علی‌اصغر حکمت که خبر پیدا شدن نسخه‌ای از کتاب را در شیراز داده بود، بیانگر اهمیت کتاب و نگاه قزوینی به این کتاب است: ... این جانب از مطالعهٔ این همه فواید لا تعد و لا تحصای تاریخی و جغرافیایی و ملل و نحلی منقول از این کتاب *تقص الفصائح* چنانکه عرض شد، مدت‌های متمادی است که از دل و جان از عشاق دلباختهٔ شیدای مفتون این کتاب از جان و دل عزیزتر بودم، ولی در عرض این مدت طویل از هر جا و هر کس که می‌پرسیدم و جويا می‌شدم و در جمیع فهارس کتابخانه‌های عمومی و خصوصی مشهوره که تفحص می‌کردم مطلقاً و اصلاً و به هیچ وجه من الوجوه اثری و نشانی و خبری از این در یتیم بحر فضائل نمی‌یافتم و دائماً با خود می‌گفتم:

با هیچ‌کس نشانی زان دلستان ندیدم یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد
(قزوینی، مقدمهٔ *تقص*، چ ۲، ص دوازده - سیزده)

پیدا شدن نسخه‌ای نونویس در شیراز این گنج پنهان را به تماشای عام نهاد و استادان، علامه میرزا محمد خان قزوینی و عباس اقبال که در صدد انتشار آن بودند، این مسئولیت را به استاد محدث سپردند تا سرانجام احیای این اثر گرانسنگ به دست وی - که او نیز از نسل علامه‌های بسیار دان بود - صورت گرفت.

نسخه‌های مورد استفادهٔ محدث

اطلاعات نسخه‌شناسی که مصحح دانشمند کتاب داده، روشنگرانه است و حکایت از



نادرالوجود بودن نسخ این کتاب از قدیم‌الایام دارد و نسخ معدود موجود هم اغلب مشوّش و مغلوط و استفاده از آنها بسیار دشوار بوده است (نک: تقص، «مقدمه مصحح»، ص بیست و چهار - بیست و شش). در چاپ اول پنج نسخه مورد استفاده مصحح بوده، این تعداد در چاپ دوم به هشت نسخه رسیده است. مشخصات این نسخه‌ها بدین شرح است:

نسخه ح: این نسخه جزو کتابخانه محمدحسین شعاع شیرازی بوده که سپس به کتابخانه حکمت انتقال یافته و ایشان بعداً آن را به استاد فقید محدث هبه نموده است. این نسخه در شعبان سال ۱۰۵۰ کتابت شده و مشتمل است بر ۶۴۸ صفحه هجده سطر. در این نسخه عبارات عوض، گاه اسقاط و گاه تلخیص شده است، اما تنها نسخه‌ای است که بخش پایانی کتاب را دارد و و این مزیتی است که این نسخه بر پنج نسخه دیگر مورد استفاده در چاپ نخست دارد.

نسخه د: نسخه‌ای است متعلق به کتابخانه مدرسه چهلستون مسجد جامع تهران، و در چاپ دوم به مجموع نسخ قبلی اضافه شده است. نسخه نونویس است و به خط نستعلیق، آیات و عناوین با شنگرف نوشته شده است. فهرست‌نویس کتابخانه تاریخ تحریر آن را سده یازدهم و دوازدهم، و استاد محدث سده دهم دانسته است. نسخه آغاز و انجام ندارد و اوراقی از میانه‌های آن افتاده است. صورت نخستین آن متنی آشفته و درهم‌ریخته بوده که به همت استاد محدث صورت اصلی خود را باز یافته است. محدث دو نسخه «ح» و «د» را یکسان دانسته است.

نسخه س: نسخه‌ای متعلق به میرزا محمد طهرانی سامرای بوده که به استاد هدیه کرده است. نسخه که بیش از بیست ورق اول را ندارد، به خط نستعلیق تحریر گردیده و محدث آن را استنساخی دیگر از نسخه «ح» دانسته است. محدث پس از تصحیح مجدد و مقایسه نسخ مورد استفاده دریافت که نسخه «س» پاره‌ای از نسخه «د» است.

نسخه ب: متعلق به آقای حسین باستانی‌راد که از آغاز افتادگی دارد، ولی انجام



آن بدون نقص است. با این همه تاریخ تحریر ندارد و محدث با ملاحظه اسلوب شکسته نستعلیق سبک هندی آن، حدس زده که در اوایل سده یازدهم نوشته شده است.

نسخه م: متعلق به کتابخانه مجلس با آغاز و انجام، به خط نستعلیق، کتابت ۱۰۷۸ق. مصحح اصل این نسخه و نسخه «ب» را یکی دانسته است و اینکه در صحافی آن جابجایی صورت گرفته است.

نسخه ن: متعلق به کتابخانه میر حامد حسین هندی که استاد محدث با مکاتبات بسیار به دست آورد و در تصحیح بخش پایانی کتاب از آن بهره گرفت. نسخه در سال ۱۲۳۰ق در هند رونویس شده و عیناً مانند نسخه‌های «ب» و «م» است. این سه نسخه از یک اصل هستند. آغاز و انجام نسخه موجود است ولی ساقطاتی دارد.

نسخه ث: متعلق به مرحوم محدث، به خط نستعلیق خوانا، عناوین به شنگرف، از آغاز سالم و تمام است، ولی قریب به یک ربع پایانی آن افتاده است. به تخمین استاد، کتابت نسخه در اواخر دوره صفوی انجام شده است و در بین پنج نسخه‌ای که مستند تصحیح اول کتاب بوده‌اند، صحیح‌ترین نسخه است.

نسخه ع: نسخه عتیق. مصحح آن را صحیح‌ترین و قدیم‌ترین و مضبوط‌ترین نسخه‌ای دانسته که در تصحیح دوم استفاده کرده است. این نسخه متعلق به کتابخانه مجلس است. نسخه به دو خط نسخ و نستعلیق نوشته شده و استاد حائری تاریخ کتابت آن را سده‌های نهم و دهم دانسته است. نیمه نخست، نستعلیق‌مانندی است با سطور ناهموار و آشفته و بقیه به خط نسخ است، بسیار مرتب و روشن، و کهن‌تر از نیمه نخست به نظر می‌رسد. نسخه از اول و آخر افتادگی دارد و صفحات درهم‌ریخته آن با اهتمام مصحح متن صورت درست را یافته است. به گفته مصحح این نسخه خالی از غلط و اشتباه نیست.

پس از تصحیح متن، نسخه‌ای به دست استاد رسید که تاریخ تحریر بیستم



ربیع الثانی ۱۲۹۰ را دارد. این نسخه، که در شهر لکهنو تحریر شده، کامل است، اما همانند نسخ «ب» و «م» و «ن» است و کمکی به حل مشکلات کتاب نمی‌کند (نقل به تلخیص از: همان، ص بیست و هفت - چهل و پنج).

تصحیح متنی از نوع کتاب تفض با اتکا به نسخه‌هایی که از زمان مؤلف فاصله بسیار دارند و در تحریر و ترتیب آنها دقت لازم نشده، پیداست که کاری است چه اندازه دشوار و توانفرسا و نیازمند دانش وسیع و جودت ذهن، و در مورد این متن، صفای باطن، که خوشبختانه روانشاد محدث ارموی به درستی و شایستگی از عهده این مهم برآمد و تصحیحی قابل اعتماد از این کتاب مهم عرضه کرد و آنجا که نسخه‌ها گرهگشا نبودند، دانش وسیع استاد مدد کرد تا با تفرسات عالمانه خویش به صورت صحیح متن دستی یابد.

به تازگی نسخه‌ای از این کتاب ارجمند در گنجینه مرکز تحقیقات زبان فارسی ایران و پاکستان شناخته شده است که به نظر می‌رسد برخی مشکلات باقیمانده در متن را تا حد زیادی حل می‌کند. ارزش این نسخه به قدری است که لازم می‌آید فرزندان فاضل استاد یا هر کس دیگر در نشر مجدد این کتاب مستطاب، حتماً با نظر داشت نسخه کتابخانه داتا گنج‌بخش تصحیح سوم کتاب را عرضه کند.

معرفی نسخه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (داتا گنج‌بخش)

این نسخه که به شماره ۱۴۰۹۵ در فهرست استاد احمد منزوی ثبت شده، نسخه‌ای بدون تاریخ است. فهرست‌نگار تاریخ کتابت آن را قرن دهم حدس زده است. خط آن نسخ خوش و عناوین به خط ثلث و درشت‌تر است و متن در ۲۳۸ ورق ۲۱ سطری کتابت شده است. نسخه از اول افتادگی دارد و کمتر از پنج صفحه از متن چاپ شده استاد محدث را ندارد. نسخه از عبارت «عداوت امیرالمؤمنین علی است...» در صفحه ۵ متن چاپی آغاز می‌شود. پایان آن نیز افتادگی دارد و چنین پایان می‌یابد: «آنچه در



مواضع برفت از این معنی کفایت است و ما در کتاب البراهین فی امامت امیرالمؤمنین بیان آید و وجه خبر.» پایان نسخه مطابق است با سطر دوازدهم از صفحه ۶۴۱ چاپ استاد محدث. بدین ترتیب از سطر دوازدهم به بعد این صفحه تا صفحه ۶۴۷ چاپ استاد، از نسخه گنج‌بخش ساقط شده است. شش صفحه آخر کتاب وصالی شده و نسخه آب دیده اما به استثنای چند سطر اول صفحات که وصالی شده، تقریباً تمام آن خواناست (برای اطلاعات نسخه‌شناسی کامل، نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه گنج‌بخش، احمد منزوی، گردآوری، تجدید نظر و بازنویسی از عارف نوشاهی، ج ۵، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۲۰۰۵، ص ۲۶۰۹ و ۲۰۶۱۰، شماره کتابخانه گنج‌بخش: ۱۴۰۹۵).

کاتب، نسخه‌نویسی متبحر بوده است. شواهد این امر هم در خط زیبای او هم در درست‌نویسی و هم در فصل‌بندی کتاب آشکار است. از آنجا که نقص ردیه‌ای است بر کتاب نویسنده‌ای دیگر، او کلام نویسنده نخست را (به حدس نویسنده مقدمه ناشر، شهاب‌الدین تواریخی شافعی) به خط ثلث از متن کتاب جدا کرده و نشانه‌های سجاوندی را به کار برده است تا حد فاصلی بین سخن دو نویسنده به وجود آورد و خواننده در دنبال کردن مطلب دچار مشکل نشود.

نکته دیگر اینکه نویسنده بسیاری از کلمات متن را که امکان چندگونه خواندن آنها وجود داشته، مشکول نموده است تا خواننده بتواند متن را به آسانی بخواند و در استقصایی کامل از این نسخه می‌توان صورت ملفوظ کلمات در عهد نویسنده را دانست. از آنجا که خط فارسی حرکتهای را ثبت نمی‌کند، این نوع نسخ که تاریخ تحولات زبان را بیان می‌کنند، به لحاظ زبان‌شناختی اهمیت فراوان دارند. کلمات مختوم به «ة» عربی به همین شکل کتابت شده است، همانند صورت و قطیعة و معصیة (ص ۹). به جای کسره عطف یا بیان حرکت همه جا همزه آمده است. چهار حرف خاص فارسی (پ، چ، ژ، گ) به صورت عربی (ب، ج، ز، ک)



آمده است: «بدرانش» (گک ۱۹) به جای «پدرانش»، «بیران» (گک ۴۴) به جای «بیران»، «آنچه» (گک ۵) به جای «آنچه»، «جاه» (گک ۴۸) به جای «چاه»، «دزکوه» (گک ۲۴) به جای «دزکوه»، «بازارگاه» و «لشکرگاه» (گک ۱۳) و «بارگاه» (گک ۲۱) به ترتیب به جای «بازارگاه» و «لشکرگاه» و «بارگاه».

یکی از نشانه‌های اصالت این نسخه کاربرد صورتهای دستوری و واژگانی کهن است. کاتبان معمولاً در برخورد با صورتهای کهن، نوشته را به مذاق زبانی خود تغییر می‌دادند و اصالت نسخه اصل و زبان آن را به شم زبانی روزگار و اندازه دانش خود تغییر می‌دادند. در این نسخه اصالت بسیاری از واژه‌ها حفظ شده است (در این مثالها نمونه نخست از چاپ محدث است و دومی از نسخه گنج‌بخش):

- این نسبت با که می‌کند (ص ۱۶): این نسبت وا که می‌کند.

- نوشته است که بزرگان و ائمه ما گفته‌اند (ص ۲۰): نوشته است که بزرگان و ائمه

ما گفته‌اند.

- ... بدین کوری و بی‌توفیقی هست که شاگرد را از خداوندگار نمی‌شناسد

(ص ۴۷): ... بدین کوری و بی‌توفیقی هست که شاگرد از خداوندگار باز نمی‌شناسد.

- گوش به علی می‌داریم تا بر وی بیعت کنیم (ص ۵۹): گوش علی می‌داریم تا بر

وی بیعت کنیم.

- فضایل خوانان را نمی‌بیند که بیکار و خاموش نباشند (ص ۶۵): فضایل خوانان را

بدیدی که بیکار و خاموش نباشند.

- کودک صلاحیت خلافت ندارد و از یادش برفته است (ص ۸۵): کودک

صلاحیت خلافت ندارد و از یادش بشده است.

- عمر در بیت‌المال آستین بر بینی می‌نهد تا بوی مشک نشنود (ص ۹۰): عمر در

بیت‌المال اوستی بر بینی می‌نهد تا بوی مشک نشنود.

- که در دمشق خمر خورده بود بطرکید و به دوزخ رفت (ص ۹۳): که در دمشق



خمر خورده بود بطریق و به دوزخ رفت.

- و به طمع سیم دنیا ... و امید به قبول حضور ... در مذهب خود مداهنه نکند (ص ۱۰۶): به طمع سیم دنیا ... و امید به قبول حضور ... در مذهب خود مداهنه نکند.
- بپرسد از مردم و روجرد تا بداند (ص ۱۱۹): بپرسد از مردم و رو کرد (یعنی و روگرد) تا بداند.

کتاب تقصیر به منزله دایره المعارفی است که مجموعه‌ای ارزشمند از اطلاعات تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی روزگار مؤلف را در دسترس قرار می‌دهد. از این رو در آن نامهای بسیار آمده است که برای کاتبان در دوره‌های بعد آشنا نبوده‌اند و در نتیجه به گونه دیگر ضبط شده‌اند. پیداست که این دگرگونی نامها تا چه اندازه کار را بر مصحح دانشمند متن دشوار کرده و آن مرحوم در طلب شناخت این اسامی چه اندازه وقت و توان خویش را مصروف داشته بود. با این همه شناخت صورت کهن و درست این اسامی کاری است که تنها به مدد نسخ قابل اعتماد امکان پذیر است. در چاپ استاد بسیاری نامها آمده که با صورت مکتوب آنها در نسخه گنج‌بخش تفاوت دارد و به نظر می‌رسد صورت مضبوط در این نسخه درست‌تر باشد. از این جمله به تعدادی اشاره می‌شود:

- مدرسه فقیه علی جاسبی (ص ۳۵): مدرسه فقیه علی جاستی.

- سرهنگ ساوتکین جامع جدید می‌کرد (ص ۳۵): سرهنگ ساتکین جامع جدید

می‌کرد.

- خانقاه علی عثمان (ص ۳۶): خانقاه علی عصار.

- ابوعلی سالار (ص ۴۰): ابوعلی سلار.

- حداد حنیفی (ص ۴۱): حداد حنیفی.

- به زیر طاق باجگر (ص ۶۷): به زیر طاق باجکی.

- در زادمهران (ص ۹۱): در آزادمهران.

- مناقب خوانان در قطب روده و برشته ترصه و سر بلیسان و مسجد عتیق همان خوانند (ص ۷۴): مناقب خوانان در قطبه روده و برسته زمه و برفلیسان و مسجد عتیق همان خوانند.

- ابوالفضل و مجدالملک براستانی (ص ۸۱ و ۸۲): ابوالفضل و مجد براستانی.

- بوبکر خسروآبادی (ص ۱۰۹): بوبکر خسروآبادی.

در کتاب دشواریهایی وجود داشته است که استاد به فراست صورت درست واژه را حدس زده‌اند. در صفحه ۱۱۷ آمده است: «حاجب زرین کمر و بوسعید حداد و آن خواجگان که همه را بویج بکشتند.» استاد در پاورقی نوشته ضمن ذکر نسخه‌بدلها نوشته‌اند: «به قرینه ضبط آن در جواب که «بویج» ضبط شده است، به نظر می‌رسد نام جایی باشد» و برای نظر در معنی احتمالی آن، خواننده را به تعلیقات ارجاع داده است. نسخه نویافته نیز ضبط «ویج» را دارد که نظر مصحح را تأیید می‌کند.

در صفحه ۳۶ متن آمده است: «ایشان را مخذول و منکوس کرد دژکوه بداند و عطاش اقرع کشته شد.» نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح، صورتهای دیگری از عبارت را آورده‌اند، اما استاد در تصحیح خود واژه را تفرساً «دژکوه» خوانده است که با نسخه ما راست می‌آید.

در صفحه ۹۷ آمده است: «العنوا الغار و ما حولها.» استاد صورتهای گوناگونی برای عبارت حدس زده‌اند که «حولها» می‌تواند «حواه» یا «یحویه» و عبارتی مانند این باشد و یافتن آن را به فضلا موکول کرده‌اند. نسخه گنج‌بخش تفرس مصحح را تأیید می‌کند.

گاه چندگانگی را که در نسخ بوده و استاد همه را درست خوانده است، می‌توان به درکی واحد بدل کرد.

در صفحه ۱۹ آمده است: «اما اگر دعاوی دروغ ... که در مواضع این کتاب ناقل تکرار کرده است لابد از آن عذری کنند و بر آن انکار کنند...» مصحح در پانویشت



آورده است که در دو نسخه «ح» و «س» «عدول» و نسخه «ع» هم «عدول» و هم «عذری» می‌تواند باشد، زیرا به هر دو شباهت دارد. پس باید به معنی تبری باشد، نه به معنی عدول لغوی. در نسخه مورد نظر ما هم عدول آمده که می‌تواند تأییدکننده نسخه اساس تصحیح باشد.

کتابت نادرست در برخی موارد موجب شده است که ضبط مصحح نیز نادرست شود. نسخه نویافته در بسیاری موارد می‌تواند دشواریهای متن را آسان کند.

- ... بعد از وی سید مجتهدان و زین عابدان علی بن حسین قبله اتقیا... (ص ۲۸ -

۲۹): بعد از وی سید متعهدان و زین عابدان علی بن حسین قبله اتقیا.

- ... پندارم بر شیعه در این نقل حرجی نباشد (ص ۳۰): پندارم بر شیعه در این نقل

جرحی نباشد.

- قرب نود سال است که در آنجا ختمات قرآن و نماز جماعت هر روز پنج بار و

مجلس وعظ هر یک هفته دو بار و یک بار و در این مدرسه موضع مناظره و نزول

مصلحان در آنجا که مجاورانند ... (ص ۳۴): قرب نود سال است که در آنجا ختمات

قرآن و نماز به جماعت هر روز پنج بار و مجلس وعظ در هر هفته دو بار و یک بار

درس به دو سه موضع و مناظره و جمعی که در آنجا که مجاورانند.

- و چون دین بر این وجه تحصیل کرد مرد مشرف و معظم شود و اگر چه بنده

حبشی باشد و با فقد این علوم که علم است به توحید و عدل و نبوت و امامت و

احکام شریعت مرد خامل ذکر و دون آید و اگر چه سیدی قرشی باشد چنانکه شاعر

رازیان گفته است: لعمرک ما الانسان الا بدینه... (ص ۴۵ - ۴۶): و چون بر این وجه

مرد مشرف و معظم شود و اگر چه بنده حبشی باشد و با فقد این علوم که علم است به

توحید و عدل و نبوت مرد خامل ذکر بیرون آید و اگر چه سیدی قرشی باشد چنانکه

شاعر تازیان گفته است: لعمرک ما الانسان الا بدینه.

- می‌بایست که مصنف ... سر از دریچه ذره اولیت بهدر کردی که دین و دولت و



ملک و خلافت به نسبت خواستن طریق گبرکانست (ص ۵۱): و می‌بایست مصنف ... سر از دریچه ذریت بدر کردی که دین و دولت و ملک و خلافت به نسبت خواستن طریق گبرکانست.

برای غلط‌نویسی واژه «ذریت» مصحح دانشمند در پانوشت توضیحاتی تفسیری ارائه کرده تا معنایی برای عبارت بیابد، در صورتی که فقط اشتباهی کتابتی رخ داده است و تفسیر لازم ندارد.

- در بانگ نماز معد را به رسالت یاد کردند و علی را به ولایت (ص ۹۶) در بانگ نماز محمد را به رسالت یاد کردند و علی را به ولایت.

در جایی که مؤلف سخن از لهُو و بطر شاعران می‌راند، در تصحیح استاد محدث نام استادان رودکی و عنصری و معزی و منجیک و برهانی آمده است (ص ۷۴)، اما در نسخه گنج‌بخش به جای رودکی عبارت «آن روز که» آمده است و نبود نام رودکی در این فهرست، با حیات مذهبی او، که او را به تشیع نزدیک دانسته‌اند، همخوان است.

در جایی که مؤلف سخن از لهُو و بطر شاعران می‌راند، در تصحیح استاد محدث نام استادان رودکی و عنصری و معزی و منجیک و برهانی آمده است (ص ۷۴)، اما در نسخه گنج‌بخش به جای رودکی عبارت «آن روز که» آمده است و نبود نام رودکی در این فهرست، با حیات مذهبی او، که او را به تشیع نزدیک دانسته‌اند، همخوان است.

باری، کتاب نقص از منابع مهم فرهنگی است و تصحیح و تنقیحی هم که از این کتاب صورت گرفته عالمانه است، ولی نسخه گنج‌بخش می‌تواند کمکی اساسی در باز نمودن مشکلات این متن کند.

احوال و آثار شاه ضیاءالدین الحسینی پروانه اورنگ آبادی و منتخب اشعار فارسی

نورالسعید اختر

چکیده

پروانه اورنگ‌آبادی، زاده برهانپور (مدهیه پردیش فعلی) در ۱۱۳۵ق بوده است. پرورش و تربیت در اورنگ‌آباد داشته و از تلامذه میر مهدی متین برهانپوری و غلام‌علی آزاد بلگرامی بوده است. وی مرید دلباخته حضرت سید سراج اورنگ‌آبادی نیز بوده است. شفیق، آغاز سخن‌گویی پروانه را در سنه ۱۱۵۲ق دانسته است. در سال وفات پروانه مؤلف تذکره شعرای دکن اشتباه کرده، و علیقلی خان در نشتر عشق به درستی سنه ۱۲۱۳ق درج کرده است. اشعار فارسی او به صورت پراکنده در دست است. مضافاً چندین رساله به فارسی و دو دیوان اردو از عمده آثار اوست. چندان شعر فارسی در این نوشتار برای استفاده علاقه‌مندان از دیوان پروانه و تذکره شعرای دکن اقتباس گردیده است.

کلیدواژه‌ها: پروانه اورنگ‌آبادی، برهانپور، حضرت سید سراج، آتشکده محبت، دیوان پروانه.

تذکره‌نگاران در باره زندگینامه و آثار شاه ضیاءالدین الحسینی پروانه اورنگ‌آبادی خیلی به اختصار نوشته‌اند و در باره اجداد و اسلاف پروانه هیچ نپرداخته‌اند. از تاریخ و تذکره‌ها بیشتر از این از این نمی‌دانیم که اسمش شاه ضیاءالدین الحسینی و با

تخلص پروانه معروف بود. این تخلص را از پیر و مرشدش شاه سراج اورنگ آبادی گرفته بود. پروانه در دارالسرور برهانپور (حالیه مدیه پردیش) چشم گشوده و در زمان طفلیگی با خانواده به اورنگ آباد مراجعت کرده بود.

مؤلف تذکره گل عجائب^۱، تمنا اورنگ آبادی، در ذکر پروانه این قدر می نویسد که «در هنگامه آرای می ممتاز و یگانه، ضیاء الدین پروانه، پروانه شمع محفل، استعداد فطرتش از شعله توجه سید شاه سراج الدین سراج فروغ، خوش لهجه گی ورزیده، و فیه فکرش از مشعل افروزی آن، زینت بخش انجمن فطرت، چرب زبانی گزند روشنی ماند و بودش از معموره برهانپور است، و فطانت مزاجی و صاحب شعوری مشهور». حیف که رفیق و شفیق پروانه لاله لچمی نراین شفیق و صاحب، بیش از یک سطر در ترجمه همدم او نیاورد، در تذکره خود این قدر می گوید: «مرید و تلمیذ شاه سراج است. فکر سخن در ریخته می کند و تا حالت تحریر در احمدنگر گذرانید.»^۲

محقق معروف دکتر مرحوم مشفق خواجه در مقاله ای با عنوان «معرفی تذکره گلشن مشتاق»^۳ نوشته که مؤلف تذکره بالا، چند سطر در باره پروانه تحریر کرده است.

مورخ و تذکره نگار معروف صوفی عبدالجبار خان آصفی ملکاپوری در ترجمه پروانه به قدر تفصیل نوشته است. صوفی می نویسد:

پروانه در هر دو زبانان (اردو و فارسی) شعر می سروده است طبعش زیاد مایل به زبان اردو بود. گاهی به اصرار دوستان به فارسی شعر می گفت. در هر دو زبانها کلامش دلکش و پرمغز است، در سنه ۱۱۲۵ ق پروانه در احمدنگر اقامت داشته و به این وجه بعضی او را احمدنگری و بعضی او را بیدری می خوانند. اصلاً مولودش برهانپور بوده، از سنه وفاتش ساکت اند، و از روی قرائن پروانه در سنه ۱۱۶۰ ق فوت کرد.^۴

۱. تذکره گل عجائب، تمنا اورنگ آبادی، ص ۷.

۲. تذکره چمنستان شعرا، لاله لچمی نراین شفیق اورنگ آبادی، مرتبه از مولوی عبدالحق، ص ۶۱.

۳. تحقیق نامه، مقالات مشفق خواجه کراچی، ص ۱۶۲.

۴. تذکره شعرا (دکن اوده)، ج ۲، صوفی ملکاپوری، مطبع رحیمی، ص ۳۱۲.



پروانه در تألیف خود موسوم به *انوارالسراج*، اطلاعات مهمی راجع به خود به هم رسانیده است. نسخه واحد *انوارالسراج*، نزد آقای تحسین سروری کراچی بوده است. پروانه معرفی خود را در این تألیف چنین داده است: «فقیر حقیر ضیاء‌الدین الحسینی المتخلص به پروانه الحنفی مذهباً و چشتی طریقه‌الصوفی مشرباً و البرهانپوری مولد و منشأ اورنگ‌آبادی وطناً»^۱

پروانه در یادداشت مذکور روز ولادت خود را نیز چنین نوشته است: «این بی‌بضاعت قلیل الاستطاعت بیست و ششم رجب روز شنبه در سنهٔ خمس و ثلاثین و مائه و الف (سنهٔ ۱۱۳۵ق) لباس هستی پوشید»، ولی در انتخاب کلام فارسی که به قلم خود در حواشی دیوان پیر و مرشد حضرت سید سراج اورنگ‌آبادی رقم کرده است می‌نویسد که او به روز بیست و هفت رجب به دنیا آمده بود (رجوع کنید به منابع).

نوشتمیم که شاه ضیاء‌الدین پروانه از ایام طفولگی با بزرگان خود در اورنگ‌آباد وارد شده بود و چون به سن شعور رسید، اکتساب علم و دانش از استادان نابغهٔ روزگار کرد. پروانه از عنفوان شباب در سنهٔ ۱۱۵۲ق سخنگویی آغاز کرد. اولین تلمیذ میر مهدی متین برهانپوری بوده، و بعد از آن زانوی تلمذ پیش حضرت غلام‌علی آزاد بلگرامی گسترده. فیض‌رسانی استاد او را به حد کمال رسانید. این حقیقت را پروانه در شعر خود چنین اعتراف می‌کند.

پیش از نسیم صبح عرض مطلبی دارم رسایی حضرت آزاد را، از من زمین بود

پروانه شخصی بود صوفی منش و فقیردوست، به واسطهٔ میر مهدی المتین خلیفه و مرید شاه سراج اورنگ‌آبادی شده بود. پروانه در خدمت پیر و مرشد زندگی گذرانید. بعد از وفات مرشد در سنهٔ ۱۱۴۲ق پروانه به خرج بسیار مرقد و خانه مرشد را تعمیر و با رنگ و روغن آراسته کرد. واقعاً فراق مرشد پروانه را راست نیامد. رخ به شهر بیدر نمود و آنجا برای خود بنایی تکیه ای درست کرد. حکما و امرای بیدر در تعظیم پروانه سر به سجود بودند. لچهمی نراین شفیق در تذکره‌اش چنین می‌نویسد:

در اثنای این زمان دوستان هم‌مشرّب تیر اولاد ذکاء، میرعبدالقادر میرزا عطا ضیاء، و

۱. «انوارالسراج پروانه»، تحسین سروری، *تحقیقی مقالات*، شفقت رضوی (کراچی)، ص ۵۳.

پروانه هم گرد می‌آوردند و با یکدیگر با اخلاق و محبت پیش می‌آید. ما از تاریخ مراجعت پروانه از برهانپور برای اورنگ‌آباد نابلد هستیم، ولی این قدر دانیم که پروانه در سنه ۱۱۵۲ ق آغاز سخنگویی کرده بود. از سرپرستی و رهنمایی اساتید کامل مانند مولانا میر غلام‌علی آزاد بلگرامی، و صوفی صافی حضرت فخرالزمان اورنگ‌آباد بوده، به این وجوه پروانه در فن شاعر و عشق حقیقی (تصوف) چیره‌دست شده بود.

صاحب تذکره نشت‌عشق، علی‌قلی خان، پروانه را از سادات رضوی می‌شمارد؛ ولی در تألیفات پروانه هیچ نشانی در این باب یافته نمی‌شود. بعد از سنه ۱۱۶۰ ق مسکن دائمی پروانه اورنگ‌آباد بود. ولی او تعلق خود به برهانپور را قطع نکرده بود. استاد پروانه میرمهدی‌المتین تا دم مرگ در برهانپور زندگی کرد و پروانه گاهی گاهی در خدمت استاد به برهانپور می‌رفت.

پروانه بر مرشد خود، سراج اورنگ‌آبادی، پروانه‌وار فریفته بود. پروانه به سراج ارادت و عقیدت بیشتر داشت. از خدمت و خاطر مرشد هیچ وقت غافل نمی‌ماند. وقتی مرشدش به سفر رفت، پروانه مرشد را هرگز فراموش نکرد. چون شمع حیات سراج نزدیک به خاموشی رسید، پروانه در بیجاپور اقامت داشت و از آنجا نامه‌ها در خدمت استاد فرستاد و احوالپرسی را فراموش نکرد.

شاه سراج شاه، چراغ احمدنگری را خلیفه و جانشین خود را قرار داده بود. ولی شاه چراغ هیچ وقت به احوالپرسی مرشد نرفته بود. پروانه همیشه برای خرج و تیمارداری مرشد حسب مقدور پولی می‌فرستاد. دکتر عبدالقادر سروری (مرحوم) در مقدمه دیوان سراج اورنگ‌آبادی که به زبان اردو چاپ شده است. نامه‌هایی به پروانه به نام سراج اورنگ‌آبادی در ضمیمه دیوان ترتیب داده است. این نامه‌های پروانه^۱ به این حقایق شهادت می‌دهد.

چون مرض سراج طول کشید، شاه چراغ، با وجود اصرار مرشد، در خدمتش حاضر نشد. شاه سراج قبل از جانسپاری شاه ضیاء‌الدین پروانه را خلیفه اول و جانشین

۱. نامه‌های پروانه. نسخه واحد قلمی در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد، مخزونه است.

خود تعیین کرد و چون سراج رخت هستی بر بست، پروانه پول بسیار برای تدفین مرشد و ساختن بنای مرقدش خرج کرد.

بعد از چند روز از ارتحال مرشد شاه چراغ، احمدنگر را خیرباد گفته، به اورنگ آباد وارد شد و بر تکیه شاه سراج قابض شد. این رفتار شاه چراغ بر پروانه گران گذشت و او به خاموشی در شهر بیدر سکونت کشید و آنجا را تکیه خود ساخت. سراج‌الدین علی خان آرزو، مؤلف تذکره مجمع‌النفائس در ترجمه حال پروانه در یک سطر در باره تکیه و احوال پروانه چنین می‌نویسد: الحال در قلعه بدر (بیدر) تکیه بنا کرده، با حاکم آنجا به سر می‌برد.^۱

حافظه پروانه بسیار رسا بوده، دیوان مرشد زبانزد پروانه بوده و در بیشتر اشعار اردو مرشد را ستوده است.

پروانه تا دم مرگ در شهر بیدر روزگار گذرانید. تکیه پروانه مرجع مریدان و معتقدان بود. مؤلف تذکره شعرای دکن، صوفی عبدالجبار خان ملکاپوری، در تذکره خود سنه وفات پروانه را ۱۱۲۰ ق نوشته است، ولی این اشتباه است. سنه اتمام رساله پروانه به نام انوار السراج در سنه ۱۲۰۲ ق است. مؤلف تذکره نشتر عشق، علی قلی خان هم، تاریخ رحلت پروانه را سنه ۱۲۱۳ ق نوشته است.

پروانه به قول خود در سنه ۱۱۴۵ ق به دنیا آمد و تألیف رساله انوار السراج در سنه ۱۲۰۲ ق به اتمام رسید. مؤلف تذکره نشتر عشق^۲ در ترجمه حال پروانه خبر می‌دهد که پروانه برای بازدید پسرزاده میرغلام علی آزاد، به کلکته رفت و آنجا پنج سال مقیم ماند و در سال سنه ۱۲۱۲ ق همین جا فوت شد. مرید پروانه به نام جان محمد خیاط، جسد خاکی پروانه را به ذریعه کشتی به اورنگ آباد (دکن) فرستاد. محققین را سنه وفات پروانه قابل قبول است، ولی تفصیل دیگر مشتبه به نظر می‌آید. پروانه هفتاد و دو سال زندگی کرد.

ظاهراً پروانه شاگرد شاه سراج نبود، ولی اشعار پروانه گواهی می‌دهند که اساس شعرگویی خود بر دوش مرشد نهاده بود و سعی می‌کرد که طرز مرشد را در شعر خود به کار گیرد. آزاد بلگرامی و علی قلی خان در تذکره‌های خود می‌گویند که

۱. مجمع‌النفائس، سراج‌الدین علی خان آرزو، قلمی، دانشگاه پنجاب، لاهور.

۲. تذکره نشتر عشق، علی قلی خان، ورق ۸۹ ب، قلمی، مخزنه دانشگاه پنجاب، لاهور.

«شاه پروانه در تتبع مرشد خود شاه سراج به شعرگویی مشغول است». پروانه در شعر او چنین تصدیق می‌کند.

هی مرا دیوان تتبع شاه کی دیوان کا
جسم و جان هی آئینه اس شد کی جسم و جان کا

آثار پروانه

ذیلاً دیوانها و رساله‌های مختصر از آثار پروانه معرفی می‌شوند:

۱. دیوان اردو، از شاه ضیاءالدین الحسینی پروانه
۲. دیوان اردو (معروف به دیوان دوم و به نام آتشکده محبت)
۳. اشعار فارسی، منتشر اشعار فارسی پروانه دستیاب هستند، ولی دیوانش ناپیداست.
۴. آثار نشر. نامه‌های پروانه به زبان فارسی به نام پیر و مرشد در ضمیمه دیوان سراج (اردو) مرتبه مرحوم عبدالقادر سرقدی (رجوع کنید به فهرست مخطوطات فارسی سالار جنگ میوزیم لائبرری، حیدرآباد).
۵. رساله انوارالسراج به زبان فارسی (دارایی مرحوم تحسین سروری کراچی، پاک).
۶. رساله ضیاء السراج. این رساله که در نثر فارسی است، ناپیداست؛ پروانه در رساله انوارالسراج ذکر کرده است.
۷. یک دیوان اردو در ذخیره کتبخانه ایشیاتک سوساتی به نظر می‌آید.
۱. دیوان اردو. سی و یک ورق دارد. در اداره ادبیات اردو حیدرآباد محفوظ است. نشان ۵۸۶ این دیوان از ابتدا تا دارای غزلیات ردیف نون است (ناکمل) این هم نقل از دیوان شاه سراج است.
۲. دیوان اردو. به نام دیوان دوم. موسوم به اسم تاریخی آتشکده محبت، مرقومه در سنه ۱۱۸۰ ق. نسخه قلمی در اداره ادبیات اردو محفوظ است.
۳. دیوان اردو ناقص الاول. سنه کتابت ۱۱۹۹ ق. کامحمد صالح بیگ خالقی، اوراق ۳۲. آغاز دیوان این نسخه از اشعار فارسی می‌شود: ذکاء فرمود با پروانه‌ام از راه دلسوزی.



۴. دیوان اردو. یک مخطوطه دیوان پروانه در کتبخانه ایشیاتک کولکاته (کلکته) هم وجود دارد، ولی هنوز کسی او را ندیده است (رجوع کنید به فهرست مخطوطه‌ها مرتبه خدابخش لائبریری پتنه).

۵. اشعار اردو فارسی. در دیوان اردو سراج اورنگ آبادی. اشعار فارسی و اردو در حواشی دیوان شاه سراج اورنگ آبادی که به قلم پروانه نوشته شده.

دیوان سراج اورنگ آبادی. ناقل این دیوان اردو پروانه است. پروانه این دیوان را هم به نام دیوان آتشکده محبت یاد کرده است. پروانه دیوان مرشد را از یادداشت خود ترتیب داده است و در حاشیه این دیوان خود را ردیف و نقل کرده است این دیوان در سنه ۱۱۸۰ ق اتمام یافت.

این دیوان نخست در خانقاه عنایت‌الهی حیدرآباد دکن بوده، الحال در اداره ادبیات اردو محفوظ است. بنده زیراکس این دیوان را دارد.

۶. دیوان پروانه^۱ (اردو) نقل از دیوان سراج اورنگ آبادی است که به نام دیوان آتشکده محبت معروف است. این دیوان برای مرتبین بسیار مهم است. ولی ناقص‌الطرفین و کرم‌خورده است از صفحه اول تا صفحه پنج دارای اشعار فارسی است. آغاز این دیوان از شعر فارسی می‌شود. شعر:

در جناب حق از سر تا پا تولایم ما

بر سر غیر حق تیغ تبرایم ما

۷. رساله انوار السراج. این تألیف آخرین نثر پاره پروانه است که در ۱۲۰۲ ق به

پایان رسید. این مخطوطه هم ناقص‌الطرفین است. دارای سیزده برگ است.

این مخطوطه در ملک تحسین سروری (کراچی) بوده است. اصلاً این رساله

مجموعه سه کتاب است: حیات سراج اورنگ آبادی، رساله رضواء السراج

(ناپیدا است)، دیباچه منتخب دیوانها، یعنی انتخاب اشعار پروانه. بر حاشیه این

نسخه اشعار شاه سراج نوشته شده و بر حاشیه دیگر کلام پروانه به نظر

می‌آید. برخی غزلیات پروانه و یک مثنوی هم در این نسخه منقول است.

۸. اضواء السراج. این تألیف پروانه هنوز پیدا نیست. پروانه در تألیف رساله

۱. این نسخه دیوان پروانه در ذخیره انجمن ترقی اردو (کراچی) محفوظ است.

انوارالسراج در بارهٔ اضاءةالسراج چنین معرفی کرده است: «احوال آن حضرت از حدود احدی و اثنین و مایه و الف تا وصال مقدس فقیر حقیر در اضاءة السراج که ملفوظات آن حضرت به تفصیل نوشته‌ام.»

انتخاب اشعار فارسی از تذکرهٔ شعرای دکن

ماخوذ از تذکرهٔ شعرای دکن از عبدالجبار خان صوفی ملکاپوری، ج ۲، برگ ۳۱۸-۳۱۹.

دیوان اول پروانه یکصد و ده شعر فارسی دارد. شمارهٔ این دیوان ۳۱۱۴ است. حصهٔ دیگر این دیوان شامل کلام اردو است. منتخب اشعار پروانه ذیلاً می‌آید. منتخب از دیوان پروانه:

رجائیه

| | |
|--|---|
| سراج لطف تو سوی مزار می‌آید | امید است که پروانه را پس از مردن |
| که در هر شمع دیدم شعلهٔ نور الهی را | به من پروانهٔ دیر و حرم این حرف می‌گوید |
| به من هم لطف کن یا رب برگ پانش ^۱ را | چه بخت سبز دارد هر که می‌بوسد دهانش را |
| هر چه می‌پرسی پیرس لیکن از درون جان می‌پرس | دوش در خلوت شنیدم شمع را پروانه گفت |
| به رنگ آتش خار است در وطن محفوظ | خیال روی تو از دل نمی‌شود زایل |
| هر بوالهوس چگونه بفهمد زبان عشق | مشکل حکایتی است الهی بیان عشق |
| شبی در خانهٔ خود شمع روشن کن به فانوسی | ذکاء فرمود با پروانه‌ام از راه دلسوزی |

صوفی ملکاپوری در تذکرهٔ شعرای دکن این ابیات را انتخاب کرده است:

| | |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| بر سر غیر خدا تیغ تبراییم ما | در جناب حق سر تا پا تولاییم ما |
| در نظرها قطره ایم و عین دریاییم ما | کی شناسد، هستی ما چشم پوچ هر حباب |
| آئینه شد حد فاصل شاهد و مشهود ما | در میان ما حجاب نیست جز پندارها |
| خداحافظ دل خود داده‌ام طفل سپاهی را | به دستت خنجر و در دست دیگر تیغ می‌آید |
| خلعت بسیار رنگین کرد ارزانی مرا | روز عید از دست خود فرمود قربانی مرا |

۱. بان. واژه‌ای هندی، نوعی گیاه.



رنگ دامن کرد رسوا قاتل بیرحم را
کیست از سلسلهٔ جویان که گرفتار تو نیست
می‌دهم دل به نگاری که وفایی دارد
دوش پروانه با شمع خود آرایی گفت
ندارد بر کف ساقی این پیاله عبث
پای من وقت خزان گشت به دامان محتاج

ز شمع گریه ز پروانه ماند خاکستر
هست در بستان اگر صحن و در و دیوار سرخ
چون شمع مرا شعلهٔ آتش به سر افتاد
زند دم بوالهوس گر بر رُخم از روی نادانی
دید چون نقش مرا پرسید این مقبول کیست
غنچه‌سان خوابیدگان را کیسهٔ زر می‌دهند
فغانم غفلت آسودگان خاک بر هم زد
خیالت در دل تنگم هر آن کس دید می‌گوید
تا حال دل خود به دلارام نویسم
با زبان نیز خواهم گفت حرفت را جواب
جز دل آگاه خدا را کی توانی یافتن
هر بلبلی که زاغ شود هم‌نوای او
کی کند با سرو پا در گل به بستان خیال
لاله و سنبل مگر در کوه و صحرا کرد گل
خیال روی تو از دل نمی‌شود زائل
سوختن در محفل عشاق چون سر کرد شمع
جان داد در رهش دل امیدوار حیف
یک روز هم نکرد گذار آن سیاه‌چشم
ریخت هر شب شور ما در دیدهٔ لیلی نمک

آه گشت از خون خود حاصل پشیمانی مرا
به من هم لطف کن یا رب نصیب برگ پاتش را
نیست در مصر عزیزی که خریدار تو نیست
باز ده آئینهٔ من که ز سرکار تو نیست
که بجز من سبب گرمی بازار تو نیست
نکرده‌ایم به او نقد جان حواله عبث
فصل گل دست جنون شد به گریبان محتاج
(تذکرهٔ شعرای دکن، ج ۲، ص ۳۱۲)

به آب چشم صراحی به خاک پای قدح
در بیابان از کف پایم بود هر خار سرخ
سر تا قدمم سوخته در چشم تر افتاد
چو شمع کشته از سوز درونم دود برخیزد
دیده و دانسته می‌دانم تجاهل می‌کند
هوشیاران را چو شب‌نم دیدهٔ تر می‌دهند
دل بیتاب را الله الهی چنین باشد
که تاریکی چنین یوسف چنین چاهی چنین باشد
ای اشک دمی باش مشو دشمن کاغذ
بوالهوس از جوهر شمشیر عریانم میرس
قبله گر می‌جویی از قبله‌نما غافل مباش
باشد به او چه غنچه خموشی هزار فرض
گر کند قُمری به آن سرو خرامان اختلاط
دست هر دیوانه دارد با گریبان اختلاط
به رنگ آتش خار است در وطن محفوظ
دیده را اول ز اشک آتشین تر کرد شمع
آن طفل نی سوار نیامد هزار حیف
چشمم سفید شد به ره انتظار حیف
کرد پیدا در جهان یا رب جنون ماکحک

به یاد سرو دلجویی قیامت ناله‌ها کردم
 به گوش گل رسان پیغام دردآلود مشتاقان
 نقش تصویرم سراپا انتظار کیستم
 همین که فال شهادت گذشت در دل من
 عشقبازان دیده‌ها سازند پانداز او
 زکات بود فرض بر لب امشب
 با آواز حزین در کوی او می‌گفت مأیوسی

چو قمری مشت خاک خویش را اندر هوا کردم
 به بیشت عرض احوال خود ای باد صبا کردم
 کیست داند تا مرا جز خود دچار کیستم
 رسید خنجر عربان به دست قاتل من
 رخصت تشریف فرمودن دهد گر ناز او
 که ماه حسن رخت صاحب نصاب شده
 زخم بر سنگ سر تا چند نالم دست افسوسی

منابع

- پروانه، *انوارالسراج*، قلمی مملو که تحسین سروری، به حواله مقاله از شفقت رضوی، پاکستان.
- تحقیق نامه، مشفق خواجه، کراچی .
- تذکره چمنستان شعراء، شفیق اورنگ آبادی، مرتبه مولوی عبدالحق اورنگ آباد.
- تذکره عمل عجائب، تمنا اورنگ آبادی.
- تذکره مجمع‌النفائس، آرزو سراج‌الدین علی خان، قلمی، دانشگاه پنجاب، لاهور.
- تذکره نشتر عشق، علی قلی خان، قلمی، مخزونه دانشگاه پنجاب، لاهور.
- دیوان اشعار فارسی و اردو به قلم پروانه، مخزونه کتابخانه اداره ادبیات اردو، حیدرآباد دکن.
- زور، قادری محی‌الدین، تذکره محظوظات اداره ادبیات اردو، دیوان اردو، حیدرآباد.
- «ضیاءالدین پروانه» از شفقت رضوی، تحقیقی مقالات، کراچی.
- عبدالجبار خان صوفی ملکاپوری، محبوب الزمن تذکره شعرای دکن، مطبع رحمانی حیدرآباد دکن، سنه ۱۲۳۹ ق.



نگاهی به زندگی و آثار فوقی یزدی

عسکر بهرامی^۱

چکیده

در دوره صفوی شاعران بسیاری به انگیزه‌های مختلف راهی هند شدند که برخی در آنجا کامیاب شدند و ماندند و شماری هم، به رغم یافتن عزت و جاه، به ایران بازگشتند. در باب علل این مهاجرتها بسیار بحث شده است کندوکاو در احوال این گروه می‌تواند به روشن ساختن دلایل مهاجرت آنان، و از این راه، به شناخت تاریخ ادبی و فرهنگی ایران کمک کند. فوق‌الدین احمد یزدی نیز که در نیمه نخست سده یازدهم هجری می‌زیست، به سبب سرخوردگی از وضعیت ایران، جلای وطن کرد و به هند رفت. شعر فوقی دارای طنزی قوی است و آکنده از واژه‌ها و اصطلاحاتی که توجه فرهنگ‌نویسان شبه‌قاره را به خود جلب کرد. در این نوشتار، پس از گزارش درباره احوال فوقی، معرفی آثار و نمونه‌هایی از شعرش می‌آید و در پایان هم به برخی ویژگیهای شعر او و جنبه‌های واژگانی آن اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: فوقی یزدی، شعر فارسی، سده یازدهم، هزل، فرهنگ‌نویسی.

فوق‌الدین احمد یزدی، یا میرزا احمد فوقی یزدی، شاعر هزل‌سرای روزگار صفوی، در دوره حکومت شاه صفی و شاه عباس می‌زیست. در تفت از توابع یزد به دنیا آمد و در زادگاهش به تحصیل علمی چون ادب و نجوم و فقه و حدیث پرداخت. او نخست، چون دیگر سخنوران، مدح معاصران را می‌گفت و چنانکه از شواهد برمی‌آید، طبعی روان داشت و علاوه بر فارسی، به عربی و ترکی هم شعر می‌سرود. در عهد شاه صفی به اصفهان رفت تا منزلتی بیابد، اما محیط را نامساعد یافت؛ پس تاب نیاورد و دیوان خود را که نزدیک به دوازده هزار بیت بود، به آب شست و هزل‌گویی را (که خود با تعبیرهایی چون «هرزه‌پردازی»، «مهمل‌سرایی» و «مهمل‌گستری») از آن یاد می‌کند) پیشه ساخت تا داد خود از آن جماعت بستاند. سپس به امید فراوان راهی هند شد. در آنجا با بزرگان هم‌صحبت شد و احترام بسیار یافت.

صاحب تذکره صحف/ابراهیم در باب او نوشته است:

ملا فوقی نامش فوق‌الدین است، در هزل‌گویی ید طولایی داشته در عهد عالمگیر پادشاه به هند آمده به مجالس عمایند آن عصر به وسیله هزالی و ظرایف پیشگی می‌رسید و معزز و مقبول می‌شد (خلیل، صحف/ابراهیم، ص ۱۱۸).

همین مؤلف در جایی دیگر، شرح بیشتری در باره او آورده است:

در شهر یزد توطن و مقام داشته، به عهد شاه عالمگیر به هند آمده به دلچسبی شیوه طیب و هزل لازمه اشعار اوست در مجالس صغار و کبار راه داخل می‌یافت و مقبول نظر التفات همگان می‌شد و در هجاگویی و لطیفه‌سنجی قدرت تمام داشت و در همه اقسام شعر به طرز مختار خود حرف زده. از مثنویات او که یکی مشتمل بر صد و هفتاد و دو بیت و دیگر بر دوصد و چهار بیت بود این ابیات مزخرفات ایراد یافت (همو، خلاصه‌الکلام، ص ۱۰).

شعر فوقی در هند برای او شهرت بسیار آورد و حتی مؤلفان فرهنگهای لغت فارسی در آن دیار، شماری از شعرهایش را به عنوان شاهد به کار بردند. با این همه چون در



آنجا نیز خواسته‌اش را نیافت، به میهن بازگشت. چندی بعد بار دیگر راهی سفر شد و این بار در بندر سورت هند درگذشت.

به نوشته میرزا ابوطالب خان تبریزی اصفهانی (مشهور به لندنی) صاحب تذکره خلاصه الافکار «ارباب تذکره از حقیقت سخنانش غافل گشته نام وی را از قلم انداخته‌اند».^۱ این نویسنده که اثر خود را از ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۷ ق در کلکته تألیف کرده، پس از ذکر کردن شرح حالی مختصر از فوقی، و ستایش شعر و به ویژه زبان طنزش — که به تعبیر میرزا «در نکوهش زمانه غدار کار ذوالفقار می‌کند» — می‌نویسد: در سال ۱۱۸۷ ق به واسطه شخصی که تازه از ایران آمده بود، کتابی دربردارنده حدود هشت هزار بیت قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی از فوقی را دیده که سر تا به پا مشتمل بر فن هزل و هجا بود. میرزا ابوطالب به دنبال شرح حال فوقی ۹۳ بیت از هزلیات وی را نقل کرده است.

صاحب نگارستان سخن (ص ۷۹) نیز فوقی یزدی را هزالی می‌خواند که «غلبه میلش به لغو و هزل ... دیوانش از کلام رندانه لوطیانه مملو والنادر کالمعدوم و روی سخن نیکو». و سپس ابیاتی را از او نقل می‌کند؛ از جمله:

گل فصل خزانم خاطر خرم نمی‌دانم

تا نیست نگرودی ره هستت ندهند وین مرتبه با همت پستت ندهند
چون شمع قرار سوختن تا ندهی سر رشته روشنی به دستت ندهند

در جامع مفیدی گزارشی مفصل‌تر و ستایش‌آمیز در باره آمده است:

ملا فوقی یزدی. بر ضمائر خورشیدمآثر ارباب عظمت و اصحاب خبرت واضح و

۱. نادیده گرفتن هزل‌سرایان ظاهراً امری رایج در میان تذکره‌نویسان بوده است، و گویا بدین سبب که سروده‌هایشان قابل شنیدن نبود (نیز، نک: افشار ۱۳۲۶: ۴۰۶-۴۰۷). صاحب آتشکده آذر در شرح حال میر والهی نویسد: سیدی عاشق و در فن موسیقی صاحب‌پیشه. دیوانش ملاحظه شد. هجو بسیاری دارد که قابل شنیدن نیست و مثنوی مشهور به نسب‌نامه در هجو گفته [بد نگفته] ازوست... (آذر بیگدلی، آتشکده آذر، ص ۱۳۴۳-۱۳۴۴).

لایح خواهد بود که او شاعری است شیرین‌زبان و زیباییان که در فصاحت‌گویی
گوی از میدان بلاغت سخن‌گذاران ربوده و در بلاغت قصب‌السبق از سخنوران
زمان برده، بیت:

و ندیمی بود تازه‌روی و بذله‌گوی که به نکته‌های رنگین محفل را آراسته می‌داشت
و به لطیفه‌های شیرین ابواب انبساط بر روی حاضران می‌گشاد و اکثر اوقات در بدیها
به نظم این مزخرفات که زاده طبع خودش بود زبان می‌گشاد، ... و از جمله منظومات
او یکی کتاب فرهاد و شیرین است که داد هرزه‌گویی را داده ابتدای آن نسخه
شریفه به ابیات نموده، نظم:

سخن تریزک بستان فکر است سخن طوطی هندستان فکر است...

بدین روش به اتمام رسانیده و کتاب لیلی و مجنون و دیوان غزلیات او تمامی بدین
نمط است که به نظم در آورده و در میان طوایف انام شهرت تمام یافته و مولانای
مشارالیه دو مرتبه به بلاد هند شتافت و در آن ملک با اکابر و اهالی صحبت داشته
کمال احترام او را به جای آوردند و در مرتبه ثانیه در بندر سورت سفر آخرت اختیار
کرده به دیار عقبی شتافت و آن عزیز در اکثر مقطع غزلیات تخلص و اسم و کنیت و
لقب خود را به این قسم در رشته بیان می‌آورد: فوق‌الدین احمد، سراجا شه، مطلب
قاسما (مستوفی، جامع مفیدی، ج ۳، ص ۴۴۸-۴۵۰).

علاوه بر آن، از پژوهشگران معاصر نیز ایرج افشار (۱۳۲۶: ۴۰۶-۴۰۷)، آیتی در تاریخ
یزد (ص ۳۱۹)، ابن یوسف در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی
(ج ۳، ص ۳۷۵-۳۷۷)، احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی (۱۸۸۸،
۲۴۷۲-۲۴۷۳)، و سرانجام هم احمد گلچین معانی در دو کتاب تذکره پیمانہ (۱۳۵۹:
۳۹۴-۳۹۶) و کاروان هند (۱۳۶۹: ۱۰۶۷/۲-۱۰۶۹) آگاهی‌هایی درباره او داده و ابیاتی
از او نقل کرده‌اند. اما از بررسی سروده‌ها و نوشته‌ها و آگاهی‌های دیگری به دست
می‌آید که در این نوشتار پاره‌ای از آنها ذکر می‌شوند. پیش از پرداختن به زندگی و

شعر فوقی یزدی، معرفی چند نسخه از آثار او، که این گزارش مبتنی بر آنهاست، می‌آید.

احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی (ج ۳، ص ۱۸۸۸، ج ۴، ص ۲۶۴۳، ج ۵، ص ۳۵۲۰) چندین نسخه از آثار فوقی را شناسانده است (نیز، نک: منزوی ۱۳۸۶: ۲۰۷). در فهرستواره دستنوشته‌های ایران نیز آثار فوقی در بیش از بیست نسخه فهرست شده‌اند که برخی از آنها نسخه‌های مجموعه آثار او، برخی هم آثار پراکنده در مجموعه‌ها هستند (نک: درایتی ۱۳۸۹: ۱/۱۱۴۷، ۵/۳۱۹-۳۲۰، ۶۵۱، ۷/۹۷۳/۷، ۸/۷۸۹، ۱۰/۱۳، ۱۴۳، ۷۴۴). از این میان، سه نسخه که دسترس نگارنده این یادداشت بوده و در عین حال قدیم‌تر و کامل‌تر از بقیه هستند، در اینجا معرفی می‌شوند:

اولی نسخه محفوظ در کتابخانه مجلس به شماره ۱۰۴۱ است. تاریخ کتابت این نسخه خوش خط ۱۲۴۲ق است و کاتب، آن را «دیوان ملا احمد یزدی المتخلص به فوقی» شناسانده است. این نسخه ۴۰۲ صفحه (شماره گذاری جدید) دارد و با رساله «نغمات» (نک: ادامه) آغاز می‌شود و با مقدمه‌ای در ذکر سبب روی آوردن شاعر به هزل‌گویی. در ادامه نسخه مثنوی «فرهاد [و] شیرین» در ۱۴۰۲ بیت، ساقی‌نامه، قصاید، یک مناجات‌نامه، و ترجیع‌بند، و غزلیات آمده است.

دومین نسخه با عنوان «دیوان فوق‌الدین یزدی» در کتابخانه مجلس سنا نگهداری می‌شود که بر روی آن آمده است: نسخه شماره ۱۲۸۶۹ مجلس سنا، ۲۱×۱۴ س، ۱۷۰ص، فارسی، کتابت ۱۲۳۷. مندرجات این نسخه کمابیش مشابه همان نسخه مجلس، شامل غزلیات، قطعات، مثنویات، ترجیعات و نامه‌های منشور است. در یادداشتی بر روی نسخه آمده که قریب سه هزار و پانصد بیت است (این نسخه در فهرستها معرفی نشده است).

سومین نسخه شناخته‌شده از آثار فوقی، نسخه‌ای است که میکروفیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (به شماره کتاب ۲۶۱۹، و شماره میکروفیلم ۸۵۲۲) نگهداری می‌شود. این نسخه مجموعه‌ای دربردارنده آثار چند سخنور است، از جمله «کلیات آثار و دیوان اشعار فوق‌الدین احمد یزدی»، که بخش نخست نسخه را تشکیل

می دهد. در آغاز این نسخه در معرفی آن آمده که دارای قریب هشت هزار بیت و شامل منشآت و منظومات و کلیه آثار شاعر از نظم و نثر است که در سنه ۱۱۴۰ نوشته شده است.^۱ با این حال نسخه موجود (و به بیان دقیق تر، میکرو فیلم) از برگ ۲۵۶ را دارد. پس از یک صفحه ابیات پراکنده، از برگ ۲۵۷ پ یکی از منشآت فوقی با این عنوان آغاز می شود: «فقراتی چند که در دارالسلطنه لاهور انتظام یافته در وقتی که عازم دارالخلافة شاهجهان بود.» در ادامه یک قصیده، منشآت، چند قصیده و غزل و قطعه، رساله نغمات، بخشی دیگر از قصاید، منظومه فتح قندهار (یا: قندهاریه)، بهاریات، ترکیب بند، منشآت (در باب پوچ گوئی و مهملسرایی)، و سرانجام هم مثنوی «شیرین [و] فرهاد» آمده است.

در اینجا چند اثر مهم این مجموعه با شرح بیشتر معرفی می شود:

- نغمات، یا رساله اوطوز گنج. رساله ای به طنز در باب صداها، که چنین آغاز می شود: مقدمه در نغمات اوطوز گنج. اما بعد، بلکه مابعد، بدان که این رساله ای است مشتمل بر فواید و منافی چند سنجیده میزان طبیعت که رندان صاحب فطرت به واسطه گرمی هنگامه صحبت آن را در مجالس و محافل گوشزد اکابر و اصاغر نمایند [۲۵۷پ]... و بنای این مزخرفات موافق مشهور درجات بر سی باب نهاده که هر بابی از آن به گنجی ملقب است و هر گنجی از آن مناسب هر مقامی مسمی به اسمی خاص شده است و این رساله موسوم است به اوطوز گنج [۲۷۶پ]... که اندر گنج اول گویند در اوطوز^۲ گنج در بیان صفت و صدایی چند که از هر کس و هر چیز به گوش ارباب هوش می رسد و ارباب ذوق و اصحاب شوق را شنیدن این نغمات باعث خرمی^۳ و فرح و رطوبت دماغ است... نغمه اول صدای چپ چپ زر است در کیسه اللهم ارزقنا درهماً احمرأ مسکوکاً نفیسا... [۲۷۷ر]. و چنین پایان می یابد: ... امید که

۱. آثار دیگر این مجموعه عبارت اند از: دیوان میرم سیاه (که در حاشیه صفحات دیوان فوقی آمده)، گلشن خیالات میرزا طاهر نصرآبادی، از بهار سخن مولانا سوادی، منظومه میرزا اسمعیل اصفهانی، مثنوی حسینی، منظومه عرفانی و داستان گدای باخرزی تألیف و اثر میرزا روشن ضمیر.

۲. متن: اوطوز. با هر دو املا آمده است.

۳. متن: خورمی.



حضرت رب‌العزت همه را در این روزگار دیوطینت از شر دیو نفس در امان بدارد ...
تمت بالخیر [۲۹۸].^۱

- مثنوی «فرهاد و شیرین»، مشتمل بر ۱۴۰۲ بیت. سراسر هزل، داستان عاشق شدن دخترکانی چند، و از جمله شیرین، بر کوهکنی زمخت به نام فرهاد. این مثنوی روایتی طنز و نقیضه داستان مشهور شیرین و فرهاد است که چندین روایت آن را شاعران پیش از فوقی به رشته نظم کشیده‌اند.^۲ در مقدمه این مثنوی آمده است: در ذکر سبب روی آوردن شاعر به هزل گویی، چنین آغاز می‌شود: «... بنده فوق‌الدین... چون دید که بنای اوضاع این زمانه بر هیچ و پوچ است و متاع مهملسرای و تزریق را در این بازار قدری و رواجی است، اگر چه مشتری پرپوچ است بنا علیه در فضله ازمنه و اوقات، نوای پرپوچ گویی و مزخرفات ساز نموده، در هزل و تمسخر و مهملسرای بر رخ ابنای زمان گشوده و به سیمای سخندانی و نکته‌رانی نمودن چندی از شعبده‌ها بیان ادا نمود» (۴۱۹). در ادامه می‌افزاید که «از نظم و نثر مجموعه تألیف نموده ... و از آن جمله مثنوی فرهاد و شیرین است که به شیوه مهمل‌بیانی شیرین به نظم آورده و قانون این طرز گفتگو را به نوای ساز کرده که الفاظی که به زبان ارباب قلم بی‌معنی و مهمل است بلکه در قلمرو زبان نکته‌دانان نازک‌بیان وجود نیافته وجود داده که تزریق‌بیانان و هرزه‌تراشان کل بلاد، خاصه مهملسرایان بلده یزد، به این خوش کلمات گاهی سرگرم بیان می‌شوند». او در ادامه مواردی از ویژگی‌های زبانی آثارش را می‌شناساند.

مثنوی «فرهاد و شیرین» با ابیاتی در اهمیت سخن و زبان شاعری، و ذکر توانمندیهای شاعر - البته همه به طنز - آغاز می‌شود:

۱. در نسخه مجلس در پایان این رساله یک مثنوی ده‌بیتی با عنوان «در نصیحت فرزند» آمده که دو بیت اول و بیت آخر آن چنین است:

| | |
|-------------------------|------------------------------|
| الا ای اسیر ته روزگار | به سر برده از غصه لیل و نهار |
| پی مال دنیا عبث در طلب | گرفتار زندان غم بی‌سبب... |
| عروس جهان سخت مکاره است | نه مکاره، هند جگرخواره است |

۲. برای این آثار و نسخه‌های آنها، نک: درایتی ۱۳۸۹: ۱۲۸۴/۶-۱۲۸۵، ۹۶۸/۷-۹۷۳.

سخن ترتیزک بستان فکر است
 سخن سوداگر شهر خیال است
 ندارد جز سخن دردانه عقل
 سخن در سفره معنی لواش است
 اگر چه هر گه موزون ارجمند است
 به معنی گر ترا دستی دراز است
 به حرف و صوت کس شاعر نگردد
 بلی صاحب سخن را فضل باید
 کسی در هند معنی فیل راند
 گروهی لیکن از طبع گه آلود
 شود لبشان چو سرگرم عبارت

سخن طوطی هندستان فکر است...
 سخن گاه معانی را جوال است
 نکارد غیر او هندانه عقل...
 زبان بیزار از آن رنگین قماش است...
 نمک اما به طاقی بس بلند است
 به روی تو در الفاظ باز است... [گ ۴۲۱ پ]
 به فن شاعری ماهر نگردد
 که بی دانش سخن گفتن نشاید
 که در دشت فضیلت خر چراند
 جمال نظم را دارند پردود...
 ز حلق طبعشان ریزد نجاست... [پ ۴۲۲]

سپس از پوچ بودن جهان می گوید و می افزاید:

چو دیدم چرخ انجم را که واهند
 همه با مضحکه دارند الفت
 زدم من هم قدم در راه هرزه
 سر خورجین مهمل باز کردم

گروهی مردمش مهمل پناهند...
 متاع هرزه دارد قدر و قیمت
 نهادم روی بر پاگاه هرزه
 نوای پوچ گویی ساز کردم [۴۲۵ ر]

و در سبب سرودن این مثنوی، می گوید:

نگاری که زان میان کش بود هوشی
 که ای مهمل پناه هرزه عاشق
 متاع مدح را مفروش ارزان

برآورد از درون دل خروشی
 در مدح ترا هر کس نه لایق
 که قدر آن نمی دانند خوبان

و آن نگار به شاعر می گوید که چرا به طرز خود سرگذشتی نمی گیرد و به حکایت
 عشاق پیشین نمی نگردد و شاعر که دریافته پاکی و صداقت و عشق مجازی از دنیا
 رخت بر بسته است، می گوید:



چو دیدم مقتضای دهر این حال ز حرف عشق گشتم فارغ‌البال
 به معراج هوس پرواز کردم نوای هرزه‌گویی ساز کردم
 همی کردم به میدان روایت به مهمل‌گویی آغاز حکایت
 ز فرهاد و ز شیرین داستانی بیان کردم به طرز خود که دانی [۴۲۶ر]

داستان با وصف شیرین و حُسن او آغاز می‌شود و سپس معرفی فرهاد می‌آید که زاغ‌چشمی است در چین و در سنگتراشی و نقش‌پردازی استاد. آوازه شهرت او در جهان می‌پیچد و دختر کانی، همه بی‌شوهر مانده، از نقاط مختلف، به عشق او راهی چین می‌شوند؛ اما درمی‌یابند که این فرهاد نه از عشق چیزی می‌داند و نه از آداب مردی. فرهاد با دیدن شیرین شیفته او می‌شود. ادامه داستان شرح آشفستگی و سرگشتگی فرهاد است و تلاش‌های پیره‌زالی برای رساندن این دو به هم. مثنوی با ابیاتی از زبان فرهاد در فراق شیرین پایان می‌یابد.^۱

- در نسخه دانشگاه مثنوی بلندی با عنوان «بهاریات» (۴۰۰ پ - ۴۰۶ پ) درج شده که ۵۴ بیت از میانه آن در نسخه مجلس زیر عنوان «ساقی‌نامه» آمده است. این ساقی‌نامه نیز چون مثنوی پیشین، سراسر هزل و نقیضه موارد مشابه است. و این هم چند بیت آن:

جوی حاصلم نیست چون از هنر کجا چینم از نخل دانش ثمر...
 مرو هیچ در کوچۀ فضل راه که دوران بسی هست مهمل‌پناه...
 در این روزگار مزخرف‌صفت به کارت نیاید جوی معرفت

۱. در نسخه (به عبارت دقیقتر: میکروفیلم) دانشگاه تهران یادداشتی به قلم کاتب/گردآورنده در باره اهمیت این مثنوی آمده، که متن آن چنین است: آثار و اشعار فوقی گرچه در ظاهر هزل و طیبیت است ولی حقایقی را بیان کرده که از عهده هر کس ساخته نیست مثلاً در داستان شیرین و فرهاد آنچه گفته جز حقایقی واضح و آشکار نیست و با این طرز پرده از روی مطالب و موضوعاتی برداشته و افکار و اذهان را متوجه مطلب و واقع کرده و یک موهومی را از لباس و کسوت مسلمات بیرون برده و آنطور و آنچه هست به مردم نموده یعنی عشق جوانان را که سرچشمه از شهوت گرفته و فی الحقیقه جز شهوت چیز دیگر نیست واضح ساخته.

هر آن کو در این دهر شده مسخره
کسی را که شد مضحکه پیشه‌اش
من آن هرزه مضحک شاعرم
مرا شهید معقول نامد به کار
نگویم دگر حرف با هیچکس
بیا ساقی آن جام کشتی‌صفت
شرابی که بر قلب غمها زند
بشو دفتر زهد خود را در آب
بیش از آن که در آب
بیش از آن که در آب

ز شید این همه اشک بیخود مبار
تو تا چند مشق دورنگی کنی
بیا پشت پایی به ایمان بزن
بده می که بی باده غم می‌خورم
بیش از آن که در آب
بیش از آن که در آب

نکاتی از شرح حال فوقی از زبان خود او

فوقی، چنانکه اشاره شد، از محیط پیرامون خویش سرخورده بود و هم از این رو
طریقی دیگر در پیش گرفت. او در یکی از اشعار جدی‌اش که در قالب ترکیب‌بند
سروده است، از دشمنی مردم با اهل هنر شکوه می‌کند و در وصف حال خود
می‌گوید:

فوقی از روزگار دون به حذر
فرقه‌ای را که گویی انسان‌اند
ورنه اینها که ظاهریدستند
همه بیرحم و دور از انصاف‌اند
از جدید الاکابران فریاد
که همی دشمن‌اند به اهل هنر...
ای دریغ از زمانه پنهان‌اند
بی دم و گوش جمله حیوان‌اند...
همه بی‌مهر و آهنین‌جان‌اند...
که کنون داخل بزرگان‌اند...

فرق ناکرده زهر از تریاق همه موجزشناس و طب‌دان‌اند
 وز منی بول را نفهمیده همه ارشاد و مختصرخوان‌اند...
 و آن جماعت که زهد می‌ورزند دیده بگشا که چشم‌بندان‌اند
 فوقیا در زمانه خوش کلکی است
 هر که را یافتیم احمدکی است

درد عشقم و دوا نمی‌خواهم جز دل مبتلا نمی‌خواهم
 خو به بیگانگان نمی‌گیرم صحبت آشنا نمی‌خواهم
 کی به ارض و سما پناه برم من که ارض و سما نمی‌خواهم
 از بخیلان سخا نمی‌طلبم وز کریمان عطا نمی‌خواهم
 ساکن آستانه فقرم کش و فش غنا نمی‌خواهم...
 شکم از پیاز خود سیر است از کسی گندنا نمی‌خواهم...
 با وجودی که لایق‌المدحم از خرد هم ثنا نمی‌خواهم
 قصه کوتاه در این سرای امل هیچ غیر از خدا نمی‌خواهم
 چشم امید از خدا دارم رو به درگاه کبریا دارم [۴۱۰پ - ۴۱۲ر]

خود او در جایی دیگر — و ظاهراً در پاسخ به طعنه‌زنان و دشمنان — در باب
 تواناییهایش چنین گفته است:

چون دهم سان سپاه معنی را آفتاب است نیزه بردارم
 کی زبونی کشم ز خصم زبون من که تیغ سخن به کف دارم
 نیش را نیش در عوض باشد عقربی گر کنند من مارم [۴۱۲ر]

و در ستایش کلام خود گوید:

انگبین خانه‌زاد نطق من است می‌چکد نی شکر ز گفتارم
 وز طلسمات سحر گفتاری دیو را چون پری فرود آرم [۴۱۲ر]

اما چنین فردی با آن همه توانایی چون عمر خود را بی‌ثمر گذرانده و در این جامعه

جایی نیافته، پس سزاوار سرزنش است. از این رو از پی آن ستایش، سرزنش خویشتن را این گونه می‌آغازد، گو اینکه در ادامه باز هم به ستایش خود می‌پردازد:

| | | | |
|--------|---------|--------|----------------|
| هیچ‌بن | هیچ | پوچ‌بن | پوچم |
| کیستم | من | سفیه | نادانی |
| عمر | درباخته | در | سیه‌روزی |
| مست | و اوباش | بی | سر و پایی |
| دل‌سیه | گبر | کفر | مشتاقی |
| خود | فروشی | ز حد | زیاده خری |
| گاه | در فکر | سیر | شیرازی |
| گاهکی | کرده | وصف | شاطرکی |
| قصه | کوتاه | که | مهم‌الدینی |
| وه | که دیگر | به | خود چها گفتم |
| نی | غلط | من نه | این و نی آنم |
| اطلس | کارخانه | هوشم | |
| نمکین | حسن | و | مطلع‌سخنم |
| هدهد | عشقم | و | بود از قدر |
| چون | خودی | را | ز خود نمی‌بینم |
| شکر | الله | که | شیعه‌ام شیعه |
| گر | کنم | ناز | بر شهان رسدم |
| چه | غم | از | عرصه جزا دارم |

[۴۱۳-۴۱۴ر]

فوقی همچنان که در چند بیت اخیر به صراحت گفته شیعی مذهب بود و بدان نیز می‌بالید.



برخی ویژگیهای شعر فوقی

از جمله ویژگیهای شعر فوقی، واژه‌سازی او به ویژه ساختن فعلهای موسوم به جعلی (اغلب از اسم یا صفت) است. از پیشگامان و نامبرداران این عرصه طرزی افشار است که فوقی خود را در این شیوه از او نیز برتر می‌داند. طوفانیده، تنبلیده، می‌عقلد، فوتید، می‌ماچمت، ساغریدم، مَبَدَر، از نمونه‌های این صنعت اوست. سروده‌های فوقی علاوه بر آن، واجد ارزشهای ادبی و لغوی نیز است. به کارگیری واژه‌ها و تعبیرات محلی (یزدی، هندی، ترکی)، اصطلاحات عامیانه (از جمله: کل کل کردن)، و ضرب‌المثل («خرس و دعوی آهنگری»، به معنای ادعای بی‌جا، و «یخ طلب کردن از کوره آهنگری»، به معنای انتظار نابجا) نیز از دیگر ویژگیهای شعر فوقی است.

دهخدا در لغتنامه بیش از هشتاد مورد از ابیات فوقی را – عمدتاً به نقل از آندراج و بهار عجم – به عنوان شاهد آورده است که اغلب آنها شاهد برای اصطلاحاتی هستند که در دیگر منابع کمتر آمده یا اصلاً نیامده‌اند و از همین رو در لغتنامه ابیات فوقی اغلب شواهدی منحصر به فرد هستند. در اینجا چند نمونه ذکر می‌شود:

بزقدم:

منم باز و این زاغ‌طبعان چو عصفور منم شیر و این بزقدمها ثعالب

(به نقل از: آندراج)

بلاچین:

شکر می‌شد لب او را بلاچین که حرفش بود همچون نام شیرین

(به نقل از: آندراج)

تبر تخماق:

شکرپنیر کلامم کزو چکیده نبات ز من نگیرد بقال هم به نرخ سماق

وگر به فرض کشم در طویلۀ شیههٔ نظم خورم ز مهتر اسبان دو صد تبر تخماق

(به نقل از: بهار عجم)

ترتیزک:

سخن ترتیزک بستان فکر است سخن طوطی هندستان فکر است

(به نقل از: آندراج)



تیتال

لب از مژگان پر از تیتال عشوه دو چشم آبستن اطفال عشوه

(به نقل از: آندراج)

فوقی در دوره‌های بعد به عنوان یکی از طنزنویسان تاریخ ادبیات ایران مطرح بوده و دیگران خود را با او سنجیده‌اند. از جمله میرزا حبیب‌الله نظام افشار، طنزنویس دوره قاجار که «در هجا و هزل بر اقران تقدم و فضل داشته» (اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص ۲۱۳) در رساله «مصاب» که منظومه‌ای فکاهی و انتقادی در هجو و تقلید از شیوه نصاب ابونصر فراهی است، می‌گوید:

طبع موزون نظام اندر هجا و اندر دعا برتر است از فوقی و از سوزنی وز رودکی

بخشی از آثار منظوم فوقی، شامل روایتی ناقص از «شیرین و فرهاد»، و شماری از قصاید و غزلیات و دیگر سروده‌های وی با عنوان *هنزلیات فوقی یزدی*، به کوشش مدرس گیلانی، در سال ش ۱۳۴۲ به چاپ رسیده است.

منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی بن خاقان، *آتشکده آذر*، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران، ۱۳۳۶-۱۳۴۰.

- ابن یوسف شیرازی، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی*، ج ۳، تهران.

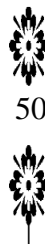
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، *المآثر و الآثار*، چاپ کتابخانه سنایی، تهران.

- افشار، ایرج، ۱۳۲۶، «فوقی را بشناسید»، *جهان نو*، سال دوم شماره ۱۹، اسفند، ص ۴۰۶-۴۰۷.

- تبریزی اصفهانی (لندنی)، ابوطالب، *خلاصه الافکار*، نسخه خطی.

- خلیل عظیم آبادی، علی ابراهیم بن حسن رضا، *صحف ابراهیم*، تذکره شعرای فارسی (سده دوازدهم) تصحیح و ترتیب عابد رضا بیدار، [چاپ سنگی].

- خلیل عظیم آبادی، علی ابراهیم بن حسن رضا، *خلاصه الکلام*، تذکره مثنوی گویان



سده دوازدهم، تصحیح و ترتیب عابدرضا بیدار، [چاپ سنگی].

- درایتی، مصطفی، ۱۳۸۹، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ۱۲ ج، تهران.
- فوق‌الدین احمد یزدی، هزلیات فوقی، در مثنوی، غزلیات، قصاید، ترکیب و ترجیع‌بند، و قطعات و مفردات، به تصحیح و مقدمه مدرس گیلانی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۴۲ ش.

- گلچین معانی، احمد، ۱۳۵۹، تذکره پیمانه، مشهد، دانشگاه مشهد.

- گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۹، کاروان هند، ج ۲، مشهد، آستان قدس رضوی.

- مفید مستوفی، محمد، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، تهران، کتابفروشی اسدی.

- منزوی، احمد، ۱۳۵۰، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۳، تهران.

- منزوی، احمد، ۱۳۵۱ الف، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۴، تهران.

- منزوی، احمد، ۱۳۵۱ ب، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۵، تهران.

- منزوی، احمد، ۱۳۸۶، فهرستواره کتابهای فارسی، ج ۱۰، تهران.



احوال و آثار ملا محمد صوفی مازندرانی

ناعمه خورشید^۱

چکیده

در شبه‌قاره هند و پاکستان، سخنوران متصوف به ویژه آنهایی که از ایران برخاسته بودند، دارای نقش مهمی در ارتقای تصوف اسلامی بودند؛ بخصوص در زمان سلطه تیموریان شبه‌قاره نفوذ آنان در زندگانی عموم مسلمانان به چشم می‌خورد. یکی از آنان ملا محمد صوفی مازندرانی بوده است. در این نوشتار کوشش شده است که با نظر به احوال و شعر وی، عقاید منتقدان و شعر متصوفانه او بررسی شود.

کلیدواژه‌ها: ملا محمد صوفی مازندرانی، ابوالقاسم کازرونی، دوره مغول، گجرات،

دیوان، ساقی نامه

ملا محمد صوفی^۲ مازندرانی پسر عبدالله (دانشنامه ادب فارسی، ج ۴، ۱۶۱۳/۲) از شاعران عارف مسلک اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم است. او به نام خود «محمد» تخلص می‌کرد. (گلچین معانی ۱۳۶۹: ۲/۲۳۳)، اما در بین مردم به «صوفی»

naimakhorshid@yahoo.com

۱. استاد و رئیس بخش فارسی دانشکده کنیرد لاهور

۲. در این مقاله از منابع متعددی استفاده شده است که در ادامه به آنها ارجاع داده می‌شود. همچنین از کتابخانه دیجیتال دانشگاه تهران برای دسترسی به منابع آنلاین استفاده شده است. این مقاله در سال ۱۳۹۸ در مجله علمی-پژوهشی «ادب فارسی» شماره ۱۰، تهران، چاپ شده است.

معروف بود. در این باره، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی می‌گوید: چون صوفی طبیعت و صافی طینت واقع شده بنا بر آن «مولانا محمد صوفی» اشتها را یافته (تذکره میخانه، ص ۴۷). در آمل مازندران دیده به جهان گشود. در ایام جوانی از زادگاهش به ری و اصفهان آمد و به عرفان تصوف و ریاضت و تهذیب نفس مشغول گشت و در همان زمان شعرگویی را آغاز کرد. پس از چندی روی به شیراز نهاد و در آنجا بیشتر اوقات خود را در خانقاه با معتقدان و مریدان خود گذراند (دانشنامه، همانجا). ولی چون خوی آزادگی داشت، گروهی به مخالفت با او برخاستند، مجبوراً در کازرون به خدمت ابوالقاسم کازرونی که از مشایخ معروف آن زمان بود، رسید (نفیسی ۱۳۱۲: ۵۳۷/۱) و از محضر او بهره‌مند شد و او را در قصیده‌ای ستود (صفا ۱۳۷۳: ۱۰۴۸/۵). ابوالقاسم کازرونی نیز به وصف او اشعار بسیار گفته است، از جمله این دو بیت که در خیراللیان درج است:

دمید صبح و شب من ز من کنار کرد
جهان شکفت و گلستان من بهار کرد
ثنا و مدح برآمد دوباره گرد هان
بجز محمد صوفی کس اختیار نکرد

(گلچین معانی ۱۳۶۹: ۱۲۳۵/۲)

پس از مدتی به مکه رفت و پانزده سال در حجاز و عراق و شام زندگی کرد و هر سال به زیارت مرقد پیامبر (ص) می‌رفت (حقیقت ۱۳۷۵: ۶۶۵). سپس برای ورود به شبه‌قاره در سال ۱۰۲۳ق به بندر سورت رسید و با مؤلف صبح صادق، میرزا محمد صادق مینای اصفهانی، ملاقات کرد. پدر میرزا محمد صادق، میرزا محمد صالح، در آن زمان وزارت سورت را بر عهده داشت. در صبح صادق آمده است: «در آن اوان مولانا محمد صوفی به بندر مذکور رسید. میان او و پدرم مودتی عظیم بود، و مولانا محمد مزبور از مشاهیر روزگار است، صوفی مشرب تندخو و درشتگو بود و با مردم کمتر اختلاط می‌کرد» (نفیسی ۱۳۱۲: ۵۳۷/۱). سرانجام در اوایل شهریاری شاه عباس یکم و در عهد جلال‌الدین اکبر، به هند آمد و در گجرات سکونت اختیار کرد (تذکره میخانه، ص ۴۹۴) و در آنجا معلم و مصاحب میر سید جلال‌الدین صدر



متخلص به رضایی^۱ گردید (دانشنامه، همانجا). او به محمد صوفی ارادت پیدا کرد (حقیقت ۱۳۷۵: همانجا) و او را نزد خود نگاه داشت (صفا ۱۳۷۳: ۱۰۴۹/۵) به زودی از گجرات به زیارت آرامگاه خواجه معین‌الدین چشتی در اجمیر رفت و با عبدالنبی فخرالزمانی ملاقات کرد و به خواهش وی سرنوشت خود را به وی گفته که در تذکره میخانه نقل شده است:

هنگام ملاقات، روشن ضمیری به نظر در آوردم در لباس فخر فقر در آمد، درویش نهادی مشاهده کردم حب جاه دنیوی را طلاق داده، خردمندی بر مسند استغنا بی‌نیازی نشسته، دانشمندی در طلب بر روی ارباب دولت بسته، با خود گفتم: منت خدای را عز و جل که شرف مجالست این قسم مردی را دریافتم. بعد از زمانی با این ضعیف هم‌زمانی آغاز نمود و از هرجا سخنان در میان آورد، تا به تقریبی سررشته سخش به اینجا رسید که مدت پانزده سال در مکه معظمه - زادها الله شرفاً - توطن نمودم و در آن ایام هر سال یک بار به زیارت مدینه حضرت ختمی پناه می‌رفتم، و بعد از سعادت زیارت آن سرور باز به بیت‌الله معاودت می‌کردم و کم‌جا از اطراف و اکناف عالم مانده باشد که من ندیده باشم و در این ایام گجرات را وطن خود قرار داده‌ام و گاهی از آنجا به عزم گشت اطراف و اکناف آن شهرستان از شهر برمی‌آیم و این سفر اجمیر محض از برای زیارت حضرت قطب‌المحققین خواجه معین‌الدین اختیار نموده‌ام (تذکره میخانه، ص ۴۷۶-۴۷۷).

او در مدت اقامت در اجمیر هیچ یک از اعیان پادشاه را مطابق ذوق خود ندید و به مقتضای طبیعت خلوت‌پسند خود به گجرات برگشت (دانشنامه، همانجا). وقتی که در هند به سر می‌برد، از شیخ ابوالقاسم کازرونی غافل نبود و از اینجا نامه‌ای برای وی فرستاد و او در جواب صوفی قصیده‌ای نوشت. از آنجا است:

به مشک و عنبرآلود بود نامه دوست
از آن دیار که یار من و دلبر من
مرا جراحت دل جز یکی هزار نکرد
زمانه قسمت من خاک آن دیار نکرد

۱. در تذکره میخانه، ص ۴۷۶-۴۷۷. در دانشنامه، همانجا. در حقیقت ۱۳۷۵: همانجا. در صفا ۱۳۷۳: ۱۰۴۹/۵.

بر آن گزیده آزاده آفرین خدای
عزیز من که به هر جا بود گرامی باد
جو آفتاب که نورش دریغ نیست همی

که غیر تخم فناخت نکشت و بار نکرد
مرا چه گویم کز خود چه شرمسار نکرد
بتافت بر من و زین خاک تیره غار نکرد

در پاسخ وی، ملا محمد صوفی سروده است:

خدا گواست که در کازرون برای سخن
خواجگان جهان سخن ابوالقاسم
قصیده‌ای که فرستاده شد به جناب من
چنان نمود مرا که آسمان پراختر
مرا به ملک سخن پادشاه از آن کردند

ظهور کرد در این روزها خدای سخن
که عقل کل سزدش کمترین گدای سخن
ز صدر عالی آن صدر و مقتدای سخن
بیافرید خداوند در فضای سخن
که سایه به سرم افگند آن همای سخن

و ابوالقاسم کازرونی در جواب گفته است:

قسم به ذات جهان آفرین خدای سخن
سخن‌شناس سخندان محمد آنکه رهی
ز صیت گفته او بلبلان هفت اقلیم
نوازش که فرستاد و سوی من زین پیش
شدم ز شکر چنان نعمتی به عمد خموش
دو سال مهر خموشی نهاد نطق مرا
چه عذر گویم اگر پرسدم ازین تقصیر
همیشه تا که بدیع آید و قبول کند
قبول باد در آن حضرت این متاع قلیل

که جز خدای نباشد کسی سزای سخن
به آشنایی او گشت آشنای سخن
بریختند پر و بال در هوای سخن
نه نامه، گنجی بود آن ز گنجهای سخن
که در برابر آنم نبود رای سخن
یکی که با سخن او نبود جای سخن
که جان چرا نفرستادیم بهای سخن
ز مفلسان معافی هدیه‌های سخن
که نیست غیر قبول تو رونمای سخن

(گلچین معانی ۱۳۶۹: ۲/۱۲۳۴)

صوفی در اجمیر با تقی اوحدی معاشرت داشت (دانشنامه، همانجا) و با نظیری
نیشاپوری شاعر معروف نیز نشست و خاست می‌کرد. میان وی و نظیری نیشاپوری در
احمدآباد مناظره و مباحثه می‌بود در این اثنا از او رنجیده شد تا در ۱۰۲۵ق که نظیری



درگذشت و او به تشیع جنازه وی نیز نرفته بود (نفیسی ۱۳۱۲: ۵۳۷/۱). سبب رنجش وی از نظیری، این بیت کنایت‌آمیز نظیری است که ضمن غزلی در باره وی گفته بود:

| | |
|--|-----------------------------------|
| درمان ضعف دل به لب نوشند کن | حرفی بگوی و مشک و گلابی به قند کن |
| لب پاک از ترشح آب حرام کرد | طرف ردا به گردن صوفی کمند کن |
| بوی عبوس عارف شهرم دماغ سوخت | خادم بیار مجمر و فکر سپند کن |
| زهرم به رگ ز حاسد بدگوی می‌دود | نیشم ز دل برآر و علاج گزند کن |
| با ما به دست خصم، به خود گرچه خوب نیست | گو اشتلم به طینت نارجمند کن |
| آن کس که دین ندارد و گوید که عارقم | تکفیر او به ملت هفتاد و اند کن |
| تا کی چو موج آب به هر سو شتافتن؟ | در عین بحر، پای به گرداب بند کن |
| نقدت همه ز روی ریا قلب مانده است | صراف خویش شو، سخن چون و چند کن |
| دشمن اگر به سفره تو میهمان شود | سر بخش و نام خویش به همت بلند |
| آرایش برون چه کنی پشم گوسفند؟ | گرگی که در درون است ترا گوسفند کن |
| افغان که سوختی و به مرهم نمی‌خری | آن را که داغ می‌نهی، اول پسند کن |
| عالی نمونه عشق، نظیری مقام تو | معنی بلند آور و دعوی بلند کن |

(گلچین معانی ۱۳۶۹: ۱۲۳۶/۲)

سیف‌خان صوبه‌دار گجرات نیز از معتقدان او بوده است (نفیسی ۱۳۱۲: ۵۳۷/۱). در تذکره میخانه زیر حاشیه صوفی مازندرانی آمده است: میرزا غازی ترخان مولانا صوفی مازندرانی را از گجرات به قندهار دعوت کرده بود، و وی به عذر کبر سن و دوری راه از قبول دعوت خان ادب‌پرور ترخان سر باز زد و در جواب چنین نوشت: «آن عزیز را خدا یار و روزگار سازگار، استماع اخلاق و اطوار و اوضاع ایشان تخم محبت در دل محمد کشته بود، و رسیدن نامه گرامی چون آفتاب به حمل و باران به مجل آن را به کمال رسانیده، اکنون شوق دیدار غالب است، ولیکن مسافت، بعید است، و مرا پیری دریافته و ناتوانی فرو گرفته

پیری سر راه ناصوابی دارد گلنار رخم به رنگ آبی دارد

بام و در چار رکن دیوار وجود لرزان شده، روی در خرابی دارد

دستم از گیرایی مانده، و پایم از روایی فرو مانده دستم ز می خواستن گران گشته پایم
 ز برخاستن از بار محبت ایام پشتم دوتا و روی بر پشت پاست:
 راکعم کرد روزگار حسود و ز پی آن رکوع داشت سجود
 گشت قامت دو تا و با من گفت که همی زیر خاک باید خفت
 از تطاول لیل و نهار آیم از روی رفته و رنگ از موی
 موی چون روی پنبه زار شد روی چون پشت سوسمار شده
 مانده ام چون معانی باریک پرخطرتر از خاطر تاریک
 القصه
 شکسته شد آن مرغ را بال و پر که جولان زدی در جهان سال و ماه

روزی که موکب عالی بدین حدود نزول نماید، ان شاء الله العزیزی (تذکره میخانه، ص ۴۷۷-۴۷۸).

علاوه بر میرزا غازی ترخان، میرزا قوام الدین جعفر آصف خان قزوینی نیز وی را به نزد خود خوانده بود و او دعوتش را نپذیرفت و به او جواب داد:

بنده محمد صوفی به عرض می رساند که راه و رسم این بود که مکرر به خدمت آیم و ملازمت به جای آورم، ولی نیامدن را جعتی هست، اگر صداع نبوده باشد معروض دارم: یکی آنکه کسی به این درویش احسانی نمود، خجالتی از او حاصل است که ملاقات را دشوار می کند. دیگر آنکه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرموده است که «یئس الفقیر علی باب الامیر» دیگر عمل به این بیت پسندیده می دانم:

تات نخوانند همی باش لنگ تات نپرسند، همی باش گنگ

دیگر ملازمان و حاجیان اقبالی ننماینده، و من بنده:

به خلد ننگرم از بیش نایدم رضوان به کعبه در نروم تا نخواندم بوآب

دیگر بدانچه فرمانید مطیع و منقاد است (گلچین معانی ۱۳۶۹: ۲/۱۲۳۷).



ملا محمد صوفی مرد آزادروشی بوده و به همین جهت برخی از معاصرانش وی را کافر می‌دانسته‌اند (نفیسی ۱۳۱۲: ۵۳۸/۱). جهانگیر ملا محمد صوفی را به دربار خود خواند، اما وی در میان راه به علت کهولت سن درگذشت (دانشنامه، همانجا). وفاتش به سال ۱۰۳۵ ق اتفاق افتاد. در *مآثر الامراء* چنین آمده است: «حسب الطلب جنت مکانی، میر سید جلال صدر، لا علاج ملا را روانه نمود، در راه فوت کرد و در آن حالت این رباعی گفت:

ای شاه نه تخت و نه نگین می‌ماند از بهر تو یک دو گز زمین می‌ماند
صندوق خود و کاسه درویشان را خالی کن و پرکن که همین می‌ماند
(*مآثر الامراء*، ج ۳، ص ۴۴۸)

ماده تاریخ وفات صوفی را «مجردانه یکی شد بحق محمد صوفی» (۱۰۳۵ ق) یافتند. صوفی یکی از ده شاعری است که اسمشان در فهرست اسامی آخر *اقبال‌نامه* جهانگیری آمده است (دانشنامه، همانجا). ابوالفضل علامی در باره وی می‌نویسد: «در گلزار تقید فرو رفته و از نیک‌سگالی کم‌آلایش، تجرد را با سفر پیوند می‌دهد» (آیین اکبری، ص ۳۱۳۰). از شعر و ادبیات بسیار از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی و دویتی در مختلف تذکره‌ها نقل شده‌اند. به ساختن دویتی و رباعی بسیار مایل بود و گاه هم فهلوی می‌سرود. ذبیح‌الله صفا از تقی اوحدی نقل کرده است که دیوان صوفی بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ بیت است (دانشنامه، همانجا). فخرالزمانی نیز قول تقی اوحدی را تأیید کرده و نوشته است: «دیوانی که از ایشان الحال در میان است هزار بیت و کسری باشد ولیکن به غیر از آن سه هزار بیت دیگر متفرقه دارد که بر بیاض نبرده و داخل دیوان تا حال نکرده است» (تذکره میخانه، ص ۴۷۹-۴۸۰). نسخه خطی این دیوان به شماره ۳۰۱ در جلد سوم فهرست بانکپور و کتابخانه حاج حسین آقا ملک در تهران و کتابخانه آستان قدس رضوی، جزو کتب وقفی میرزا رضا خان نائینی نگهداری می‌شود (صفا ۱۳۷۳: ۱۰۵۲/۵). این دیوان در سال ۱۳۴۶ ش به اهتمام و تصحیح شادروان طاهری شهاب در تهران چاپ و منتشر شده است، اشعار زیر از اوست:

مرا عقل تحسین این چنین گفت که این عالم ز مهر حق نجار است

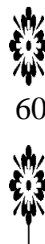


فلک دیوانه بیبوده‌گرد است جهان شوریده آشفته‌کار است
 تو در دوزخ دری و می‌ندانی که این دنیا همان سوزنده‌نار است
 چو سیم ناسره نادان‌فریب است چو مرد بوالعجب ابله‌شکار است
 علایق هر یکی قعری ز دوزخ عوایق هر یکی در وی شرار است

(حقیقت ۱۳۷۵: ۶۹۵-۶۹۶)

در آن زمان وی اوقات خود را، علاوه بر شعرگویی، به انتخاب شعر و کتابت می‌گذراند (دانشنامه، همانجا). و از جمله کارهای مهم صوفی انتخاب ۱۲۶ شاعر پیشین بود که آن را «بتخانه» نام نهاد، صوفی این مجموعه را که دارای شصت هزار بیت می‌باشد، دلیل «شعرفهمی» خود می‌دانست. فخرالزمانی از او نقل کرده است که مولانا فرموده که «هر کس میل دارد که شعرفهمی مرا امتحان نماید» منتخبات مرا ملاحظه نماید که چون انتخابی بر اشعار قدما زده و شصت هزار بیت جمع کرده و آن را «بتخانه» نام کرده‌ام». این مجموعه به دست فخرالزمانی رسیده بود (تذکره میخانه، ص ۴۷۸). دکتر علیرضا نقوی در کتاب تذکره‌نویسی فارسی در شبه‌قاره نام این کتاب را «تذکره عوفی گجراتی» و در شمار تذکره‌های فارسی هند و پاکستان آورده است (نقوی ۱۹۶۴: ۷۱۰). احمد گلچین معانی تعداد بیتها را چهل هزار گفته و نوشته است که این به سال ۱۰۱۰ ق مرتب شد که بعداً در سال ۱۰۲۱ ق عبداللطیف عباسی گجراتی بر آن دیباچه مفصلی به نام لشکر خان مشهدی نوشته و تراجم شعرای بتخانه را با ذکر ملوک و مشایخ معروف عهدشان به اختصار بر آن افزوده و تذکره را موسوم به خلاصه الشعراء گردانیده است (گلچین معانی ۱۳۶۳: ۵۹۰/۱).

در تاریخ تذکره‌های فارسی در حاشیه خلاصه الشعراء درج است که در فهرست آکسفورد آمده که میرزا حسن خاکی در تألیف بتخانه شریک صوفی بوده و عبداللطیف کتاب صوفی را دزدیده است. ترجمه عبارت فهرست مزبور این است: بتخانه منتخبات بسیار گرانها و مفیدی است که از دواوین شعرای خیلی معروف و نادر قدیم جمع شده و شامل منتخبات زیاد از ۳۶ شاعر منتخبات مختصر از نود شاعر بوده، و روی هم رفته دارای ۴۸۰۰۰ بیت است که از بیست هزار بیت انتخاب گردیده



است. این کتاب تألیف مولانا محمد صوفی و میرزا حسن بیگ خاکی است که در سنه ۱۰۲۱ هجری به سال ۴۹ سلطنت اکبر شاه (۱۹۰۱ م) تصنیف شده و بعدها عبداللطیف بن عبدالله عباسی آن را اصلاح کرده و دیباچه و فهرستی بر آن افزوده و اسم آن را «خلاصه الشعراى عبداللطیف» گذاشته است. عبداللطیف مذکور ساکن احمدآباد گجرات بود و در حقیقت کتاب صوفی را دزدیده است (همان: ۵۹۱-۵۹۰/۱).

نسخه‌ای در دو مجلد به شماره‌های ۱۲۰ و ۱۳۲ در کتابخانه مجلس شورای ملی وجود دارد که قریب به زمان مؤلف در هند کتابت شده است و نسخه‌ای هم در کتابخانه بادلیان به شماره ۳۶۶ نگهداری می‌شود (دانشنامه، همانجا).

یک مجموعه شعر معروف مولانا صوفی مازندرانی به نام «ساقی‌نامه» می‌باشد که در سال ۱۰۰۰ ق سروده شده است (تذکره میخانه، ص ۲۸۱). ساقی‌نامه او را شهرت عظیم شده است. چون به مسلک درویشی گرایش داشت، منظومه‌های عارفانه و صوفیانه می‌سرود (دانشنامه، همانجا). در گزیده اشعار هندی آمده است: آشنایی عمیق صوفی با شعر قدیم در کلام او منعکس شده و اندیشه آزادش به‌ویژه در ساقی‌نامه‌اش پیداست. شعرش کم است، چون از سر تکلف شعر نمی‌گفت. گهگاه دو بیتی در سیاق فهلویات نیز سروده است» (ذکاوتی ۱۳۷۲: ۱۲۰). شعرش همگی نتیجه عشق است و هرگز مزاج وهاج مولانا از نشأة عشق خالی نبود (گلچین معانی ۱۳۶۹: ۱۲۳۵/۲). در باره این مجموعه فخرالزمانی از مولانا صوفی مازندرانی چنین نقل کرده است: «هر کس را در خاطر خطور کند که رتبه شعر و شاعری من بر او ظاهر شود، ساقی‌نامه مرا مطالعه نماید که چون گفته‌ام» (تذکره میخانه، ص ۴۲۸). از این اثر در بانکیپور دو نسخه (ج ۳، ص ۶۲، ج ۶، ص ۱۳۹) و برلن، هامبورگ، و مونیخ نگهداری می‌شود (دانشنامه، همانجا). و نیز نسخه کامل مفصلی را هم فخرالزمانی در تذکره میخانه درج کرده است. این نمونه‌ای از آن است:

الا ای دل مانده از کاروبار به مستی و دیوانگی سر بر آر
 ندیدیم خیری نه فرزانیگی نسبتیم طرفی نه دیوانگی

شنیدم که از اندر خرابات ما
 یکی آتش آمد سحر در وجود
 از آن آتش ای کودک میگسار
 که در خانهٔ دین و مذهب زخم
 بسوزانم این وادی خام را
 بیا ساقی آن شیر انگور را
 بده ساقی آن بادهٔ لعل‌فام
 بسی گفته شد گر چه در وصف می
 همان جای فخر و مباحات ما
 که ابلیس به خود پیشش سجود
 شراری به نزد من کافر آر
 پس آنگاه در روز و در شب زخم
 براندازم این ناخوش ایام را...
 همان زادهٔ آتش طور را ...
 که آتش زند در غم ننگ و نام...
 نشد گفته یک شمه از حال وی
 (تذکرهٔ میخانه، ص ۴۸۲ - ۴۹۳)

منابع

- آیین اکبری، ابوالفضل علّامی، لکهنو، ۱۸۹۹ م.
- تذکرهٔ شعرای پنجاب، خواجه عبدالرشید سرهنگ، اقبال آکادمی، کراچی، ۱۳۴۶ ش.
- تذکرهٔ میخانه، عبدالنبی فخرالزمانی کرمانی، به کوشش احمد گلچین معانی، تهران.
- حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۷۵، تاریخ عرفان و عارفان ایران، تهران، کومش.
- دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه‌قاره، به کوشش حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- ذکاوتی قراگوزلو، علیرضا، ۱۳۷۲، گزیدهٔ اشعار سبک هندی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، به کوشش محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۳، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، تهران، فردوس.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۳، تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، تهران.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۹، کاروان هند، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.
- مآثر الامرا، میر عبدالرزاق، به کوشش مولوی عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۸۸ م.



- مخزن الغرائب، ج ۵، احمد علی خان هاشمی سندیلوی، به کوشش محمد باقر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۲ ش.
- نفیسی، سعید، ۱۳۱۲، تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی، تهران.
- نقوی، علیرضا، ۱۹۶۴، تذکره نویسی در هند و پاکستان، تهران.



سوریان

شهلا سلیم نوری ۱

چکیده

«فرید خان» ملقب به «شیر خان» و معروف به شیر شاه سوری، یکی از شاهان برجسته هند و پاک بود که شاه هند، نصیرالدین همایون، را شکست داد و او را مجبور ساخت که از سلطنت هند دست بردارد و به ایران فرار کند. شیر شاه سوری پانزده سال ولایتهای مختلف هند را در دست داشت و پنج سال پادشاه هند بود. او صاحب عقل و تدبیر بود، برای رفاه حال رعایا کاروانسراهایی ساخت و عموم مردم از بیم جان مصون بودند. این مرد دلیر و شجاع از طایفه سوریان بود که در مناطق دیره اسماعیل خان و دیره غازی خان پاکستان آباد بودند. اکثر مردم، قبیله سوریان را از شاخه‌های قبیله غوریان می‌دانند که اشتباه بزرگی است؛ زیرا سوریان به آن قبیله آریایی تعلق دارند که آفتاب را می‌پرستیدند.

کلیدواژه‌ها: شیرشاه سوری، سوریان، روه، دیره‌جات، زغری، بهلول لودی.

قبیله سوری یکی از قبایل افغانان است که در حدود «کوهستان» به سر می‌برد. کوهستان منطقه‌ای است که در طول، از سواد باجور (منطقه پاکستان مابین سرحد پاکستان و افغانستان) تا قصبه سیوی از توابع بگر (بکهر سند پاکستان) و به اعتبار

عرض، از حسن ابدال (سرحد پاکستان) تا کابل و قندهار بود (هندوشاه، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۲۰؛ حبیبی ۱۳۴۵: ۲۰/۱).

در زمان قدیم «سور» اسم قبیله نبود، بلکه پرستنده آفتاب را «سور» می خواندند. به علاوه اسم رب النوع آفتاب «سون» بود. مجسمه این رب النوع، نیم تنه ای است که شعله ها از عقب او زبانه می زند. مجسمه رب النوع سون مربوط به شاهان هفتالی در معبد سوناگیر افغانستان موجود بود. همین طور در معبد سوریای افغانستان نیز هیکل مرمری سوری (رب النوع آفتاب) یافت شده است. عبدالحی حبیبی در کتاب تاریخ افغانستان بعد از اسلام (ص ۱۴ - ۱۵) توضیح داده است که کاسیها که در قرن هجدهم قبل از میلاد بابل را تصرف کردند، پرستنده سوریه بودند و همین طور آریاییها «رب النوع خورشید» و بابلیها «خدای شمس» داشتند و تمام این اسمها یکی هستند.

گفته می شود که قبیله سوریان از افغانان آریایی نژاد بودند (بهار ۱۳۷۰: ۳۰۹/۳). علت این رای این است که چون آریاییها از باختر مهاجرت و کوچ را آغاز کردند، در سرزمین کوهستانهای غور مقیم شدند. چون در این سرزمین چشمه و کهسار بسیار بود، بنا بر این آن را غیری یا گیری (یعنی کوه یا کوهها) نامیدند و منظورشان از منطقه غور افغانستان بود. این آریاییها از قبیله سوری بودند؛ زیرا که آفتاب پرست بودند و کلمه سوری (آفتاب) در ترکیب اسم موجود بود. کلمه سور در زبان پشتو به این معنی محافظه شده است که در وهله اول از سرخی و حرارت سوزان آفتاب نمایندگی می کند (پژواک ۱۳۴۵: ۷۴-۷۳).

در کتاب اردولغت نیز کلمه سور به معنی سرخ مانند گل لاله و گلاب نوشته شده است (فتح پوری ۱۹۹۱: ۱۵۰).

هفتالیان افغانستان مخالف مذهب بودا و آفتاب پرست بودند. چون عربها بر این سرزمین تسلط پیدا کردند، کلمات «سونا» و «سون» را «زون» و «سوریا یا سور» را «زور» تلفظ کردند. در افغانستان «زورآباد» و یا «سورآباد» هر دو موجود است. همچنین قبایل سور افغان و سوری خیل و سوریان غور و قبیله زوری هرات تا به حال موجود هستند (حبیبی ۱۳۴۵: ۱۵).

می توانیم بگوییم که در زمان قدیم «سور» اسم قبیله نبود، بلکه پیروان



آفتاب پرستی را سوریان می گفتند. برای همین، موجودگی افراد سوریان از سند گرفته تا کابل و قندهار به اثبات می رسد. سوریان یکی از شاخه های آریایی بودند که ساکن مناطق افغانستان و کوهستان شدند.

در کتاب *طبقات ناصری* و *تاریخ فرشته* نوشته اند: این سوریان از نژاد عرب و از خانواده ضحاک بودند که از ترس افریدون به کوه های غور پناه بردند. اما تحقیقی که پرفسور دورن و مونت استارت الفنتون و گنگویس و غیره کرده اند معلوم می دارد که سوریان نسب خالص افغانان را داشتند (پژواک ۱۳۴۵: ۷۵).

آریان یا آفتاب پرستان در شهرها و مناطق مختلف ساکن بودند، به همین علت وقتی ما در باره حکمرانان و سرداران سوریان مطالعه می کنیم، نمی توانیم میان اینها ربط و تعلق مستقیم پیدا کنیم؛ چنان که هر کدام از اینها با اسم ولایت خود معروف شدند؛ مثلاً سوریان غور، سوریان غزنی، سوریان جبال و بامیان، و سوریان روه.

روه سرزمینی مابین سند و افغانستان است. مردمان دیره جات و ملتان، از جت و بلوچ و غیره، این کوه سلیمان را که در غرب سرزمین ایشان مانند دیوار ایستاده است، روه می گویند. روه در زبان آنها به مفهوم کوه است. این مناطق با جور، دیره جات در استان سرحد موجود است و این منطقه روه نیز سرزمین پتهانها است که از مردمان سرشناس پاکستان هستند. حبیبی در کتاب *تاریخ افغانستان بعد از اسلام* (ص ۲۰) آورده است که روه سرزمین پشتونخوا (پتهان) و مسکن پشتون است و این اسم در ادبیات پشتو و کتب تاریخ مغل فراوان به نظر می آید.

در کتاب *غوریان* نوشته شده که اروپاییها برای اولین بار اسم افغان را برای کسانی به کار بردند که در کوه سلیمان سکونت داشتند و بعضی از مورخان عرب افغانها را به نام سلیمانی نیز یاد کرده اند و بیرونی نیز چند قبایل را که در نزدیک وادی سند زندگی می کردند افغانان نامیده است (پژواک ۱۳۴۵: ۸۴).

اولین حکمران برجسته از مردمان سوریان که ذکر او در اکثر کتابهای تاریخ موجود است، «ماهویه بن مافناه بن فید سور» است که مرزبان مرو بود، و چون یزدگرد سوم از عرب شکست خورد و به مرو رسید، ماهویه سوری به کمک آسیابان او را کشت و بعد پیش حضرت علی رفت و اسلام آورد و از آن جناب نامه ای گرفت تا

مالیات آنجا به او داده شود (حیسی ۱۳۴۵: ۱۲۸-۱۲۹).

معاصر ماهویه بن مافناه بن فید، ملک شنب بن خرنک است که حکمرانی غور را در دست داشت؛ او هم بر دست حضرت علی - کرم الله وجهه - ایمان آورد و از طرف حضرت علی به او عَلم و عهد داده شد. چون موضوع ما سوریان شبه قاره است، بنابراین فقط بر ذکر اسم بعضی از افراد خانواده سوریان افغانستان اکتفا می کنیم.

اشخاص برجسته این خانواده اینها هستند:

ماهویه بن مافناه بن فید

برازین مافناه بن فید

شنسب بن خرنک

امیر پولاد بن شنسب

جهان پهلوان امیر کرور بن امیر پولاد

امیر ناصر بن امیر کرور

امیر بنجی نهاران قسیم امیر المؤمنین

امیر سوری

ملک محمد سوری

ابوعلی بن محمد سوری و شیث بن محمد سوری

عباس بن شیث

امیر محمد بن عباس

ملک قطب الدین بن حسن عباس، جد سلاطین بزرگ غور بود. از پسرانش ملک

عزالدین حسین کسی است که از اخلاف او به حکمرانی ولایت مختلف رسیدند که

معروف ترینشان اینها هستند:

سیف الدین سوری

علاء الدین حسین جهانسوز

علاء الدین اتسز

شهاب الدین

غیاث الدین محمد



شهاب‌الدین معزالدین محمد.

حالا برمی‌گردیم به سوریان روه شبه‌قاره. در زمانی که بنی امیه حکمران شد، برای تسخیر سیستان و کابل و منطقه کوهستان لشکر اسلام فرستاد. در آن لشکر خالد بن عبدالله هم بود که به عقیده بعضی، از اولاد خالد بن ولید و در نظر بعضی از اولاد ابوجهل بود. چون خالد را از حکومت کابل معزول کردند، او به جای اینکه به عراق برگردد، همراه با اهل و عیال و با بعضی از عرب و اعیان کابل در کوه سلیمان، که مابین ملتان و پیشاور است، متوطن گشت و دختر خود را به عقد یکی از افغانان مسلمان شده در آورد و این خانواده‌های لودی و سوری معروف، از اولاد آنها هستند (هندوشاه، تاریخ فرشته، ص ۱۷).

روایت دیگر در کتاب طبقات ناصری نوشته شده است که چون یعقوب بن لیث از بلاد نیمروز به طرف بست و داور زمین آمد، سوریان غور به سرحدات سند پناه بردند (سراج، طبقات، ج ۱، ص ۳۲۷).

معروف‌ترین روایت این است که یکی از اولاد سوریان، محمد سوری، جلای وطن کرده به سرزمین روه آمد و آنجا ازدواج کرد. اولاد او به «افغانان سور» معروف‌اند.

خلاصه اینکه سوریان روه از مردمان برجسته روزگار نبودند. در تاریخ شبه‌قاره، ابراهیم سور اولین کسی است که در زمان سلطان بهلول لودی از ولایت خود بیرون آمد. ابراهیم در ولایت روه در جایی به اسم «زغری» یا «شرغری» که در دامن کوه سلیمان بر کنار گمل واقع است، وطن داشت (دهلوی و مولوی ۱۹۹۸: ۱۰۷۶). چون به خدمت لودی رسید، ملازم امرای بهلول لودی شد. ابراهیم خان سور بازرگانی اسب می‌کرد، ولی میان بازرگانان زیاد معروف و محترم نبود.

بعد از بهلول لودی، سلطان سکندر لودی حکمران شد. جمال خان یکی از امرای

معتبر سکندر لودی و صاحب حکومت جونپور بود. او به ابراهیم خان و پسرش، حسن بن ابراهیم خان سور، اعتماد خاص داشت؛ چنان که او سهرام پور خواص پور تانده را که از توابع رهتاس است، به طور جاگیر به حسن واگذار و نیز صاحب پانصد سوار کرد (همان: ۱۰۷۸؛ هندوشاه، تاریخ فرشته، ص ۲۲۱).

حسن خان سور صاحب چهار زن و هشت پسر بود. فرید خان در زمان بهلول لودی و در حصار فیروز متولد شد. فرید خان و نظام از یک مادر بودند. علی و یوسف از زن دیگر و خرم خان و شادی از زن سوم و سلیمان خان و احمد از یک کنیز بودند. این کنیز بر حسن خان اختیار کامل داشت و حسن از حرفش بیرون نمی‌رفت، در نتیجه حسن خان به فرید خان و نظام خان توجه نداشت. فرید از پدر خود رنجیده شد، به خدمت جمال خان به جونپور رفت و همانجا در اکتساب علوم مشغول گشت. او به تحصیل علوم عربی مشغول شد؛ کافیه مع شروح قاضی شهاب‌الدین را خواند، گلستان و بوستان، و سکندرنامه را از بر کرد، و کتابهای فلسفه و کتب سیر ملوک ماضیه را مطالعه کرد. چون مهارت کامل یافت، پدرش به سفارش جمال خان او را با خود برد و امور ولایتهای خود را به عهده او گذاشت. فرید خان به طریق عدل و مساوات و دیانتداری نظم و نسق ولایتهای پدر را انجام می‌داد. اما بعد از مدتی، به سبب مادر، اندر او رنجش رونما شد و فرید خان به طرف آگره رفت و برای روبه‌راه ساختن کارهای خود سعی و کوشش را آغاز کرد (دهلوی و مولوی ۱۹۹۸: ۱۰۷۸-۱۰۷۹).

در زمان لودیان، افغانان روه برای ملازمت به طرف هند هجرت کرده بودند. فرید خان با همراه همان افغانان ولایت و شهرهای مختلف هند را به تصرف خود درآورد. تا آن موقع ظهیرالدین بابر ابراهیم لودی را کشته و هند را در تسلط خود درآورده بود. فرید خان سور به خدمت بهادر خان، پسر دریا خان لوحانی، که والی ولایت بهار بود، پیوست. او روزی به شکار رفته بود، ناگاه شیری ظاهر شد. فرید خان دلیرانه او را کشت. بهادر خان خوشحال شد و فرید خان را ملقب به شیرخان کرد (همان: ۲۵۹).

میان شهنشاه نصیرالدین همایون و شیرخان سوری، جنگهای متعدد انجام گرفت و آخر در سالهای ۹۴۶-۹۴۷ ق (برابر ۱۵۳۹م) شیر شاه سوری بر سلطنت دهلی متمکن



گشت و همایون بعد از سرگردانی به ایران رفت (هندوشاه، تاریخ فرشته، ص ۲۲۸). شیر خان سوری برای فتح قلعه کالینجر که یکی از مستحکم‌ترین قلاع هند بود، رسید و جنگ آغاز شد. لشکریان شیر خان مواد منفجره (باروت) را آتش می‌زدند و اندرون قلعه می‌انداختند، ناگاه یک نارنجک به دیوار قلعه خورد و به جایی که تمام باروت و اسلحه شیر شاه سوری گذاشته بودند افتاد و یک دفعه همه جا آتش گرفت. بدبختانه خود شیر خان همانجا ایستاده معاینه جنگ می‌کرد و به همین خاطر شیر خان، مرشدش شیخ خلیل، و ملا نظام و دریا خان شروانی، سوختند.

شیر خان با وجود سوختگی و جراحتهای سخت راجع به وضع جنگ می‌پرسید. چون قلعه فتح شد و این مژده را به شیر خان سوری دادند، او جان به جان آفرین سپرد. سال وفات وی ۹۵۲ ق (۱۵۴۵م) است (همان، ص ۲۲۸).

شیر خان سوری پانزده سال حکمران ولایتهای مختلف و پنج سال پادشاه هند بود. او مردی صاحب عقل و تدبیر و بصیرت بود. هر ولایت را که تسخیر می‌کرد قلعه‌های آن را تعمیر می‌کرد. از آنها قلعه رهناس از همه معروف‌تر است و جاده‌های بزرگ ساخت و سر راه برای مسافران کاروانسراها را بنیاد نهاد. جاده معروف به اسم Grand Trunk Road را تعمیر کرد. در زمان او مردمان مرفه حال و از بیم جان مصون بودند (همان، ص ۲۲۸).

بعد از شیر خان سوری، پسر بزرگ او، عادل خان جانشین پدرش بود. اما به وقت مرگ شیر شاه سوری او در شهر رن تهنبور بود و امرای شیر شاه، بنا به مصلحت، پسر کوچکش، جلال خان، را که نزدیک هم بود طلبیدند، در پای قلعه کالینجر، او را جانشین شیر شاه کردند. سال جلوس جلال خان در سال ۹۵۲ ق است. او بعد از جلوس، مخاطب به اسلام شاه شد و عموم مردم او را سلیم شاه مخاطب می‌کردند. او تا سال ۹۶۰ ق یعنی تقریباً نه سال حکمرانی کرد (همان، ص ۲۲۹-۲۳۱).

بعد از سلیم شاه پسر دوازده‌ساله‌اش فیروز خان به تخت نشست؛ اما روز سوم به دست مبارز خان سوری که برادرزاده شیر شاه و دایی فیروز خان بود کشته شد (همان، ص ۲۳۳).

مبارز خان چون بر تخت نشست ملقب به محمد شاه عادل سور و به اسم عدلی

معروف شد. مبارز خان چون قابلیت و لیاقت حکمرانی نداشت، بنابراین تمام امور سلطنت را به دست مردمان داد؛ مثلاً سپهسالار لشکر او یک مرد بقال به اسم هیموی بود. بنابراین مردمان بر ضد او برخاستند. ابراهیم خان که شوهر خواهر عدلی بود، تخت دهلی را به تصرف خود درآورد و خود را ملقب به ابراهیم شاه سور کرد و عدلی به طرف چتار فرار کرد. در همین زمان احمد خان سور حاکم پنجاب که پسر عم شیر شاه و خواهر عدلی نیز منکوحه او بود، به هوس ملک‌گیری خود را ملقب به سکندر شاه کرد و به طرف آگره متوجه شد. جنگ بین سکندر شاه و ابراهیم شاه روی داد. سکندر شاه پیروز شد و بر تخت دهلی و آگره نشست (همان، ص ۲۳۳-۲۳۴).

در زمان سکندر شاه همایون مرزا دوباره به طرف دهلی روانه شد. در سال ۹۷۵ ق همایون شاه دوباره بر تخت دهلی نشست. بعد از وفات همایون، شهنشاه جلال‌الدین اکبر، اول پانی پت هیموی بقال را شکست داد و کُشت و بعد از آن با سکندر شاه جنگید و افغانان سور را شکست داد (همان، ص ۲۳۶) و در هند حکومت شاهان مغل دوباره تشکیل داد.

منابع

- اردو دائره المعارف اسلامیه، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۵م / ۱۳۹۵ق.
- اردو لغت، فرمان فتحپوری، انجمن اردو بورڈ کراچی، ج ۱۲، ۱۹۹۱م.
- بهار، محمد تقی، ۱۳۷۰، سبک‌شناسی، تهران.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، به کوشش قاسم غنی و علی اکبر فیاض، چاپخانه ملی، تهران، ۱۳۲۴ ش.
- پڑواک، عتیق‌الله، غوریان، مطبعه دولتی انجمن تاریخ افغانستان، کابل، ۱۳۴۵ق.
- حبیبی، عبدالحی، ۱۳۴۵، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، انجمن افغانستان، کابل.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۳۹، لغتنامه، به کوشش محمد معین، دانشگاه تهران، تهران.
- دهلوی، خان بهادر شمس العلماء و مولوی محمد ذکاء الله، ۱۹۹۸، تاریخ هندوستان،



سنگ میل پبلی کیشنز، لاهور.

- سراج، قاضی منہاج، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ افغانستان، کابل، ۱۳۴۲ ش.

- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، سازمان کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۴۵ ش.

- لین پول، استانلی، ۱۳۱۲، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، مطبعه مهر، تهران.

- همادالدین، غیاثالدین، تاریخ حبیب السیر فی افراد اخبار بشر، مطبع خیام، تهران، ۱۳۳۳ ش.

- هندوشاه، ملامحمد قاسم، تاریخ فرشته، نول کشور، کانپور، ۱۳۰۱ ق / ۱۸۸۴ م.



زیب‌النساء و ابهامات حیات او

قهرمان سلیمانی^۱

شگفته یاسین عباسی^۲

چکیده

کارنامه شعر زنان در گنجینه ادب فارسی چندان پربرگ و بار نیست و این ادبیات بیشتر مردانه است. از میان شاعران زن پارسی‌گوی، تنها معدودی در عرصه تاریخ و ادبیات فارسی توانسته‌اند حضوری زنده داشته باشند و عموماً این گروه پس از دوره مشروطیت در این قلمرو وارد شده‌اند. از میان زنان نامدار این قلمرو نام زیب‌النساء دختر اورنگ‌زیب، پادشاه مقتدر گورکانیان هند، نامی است شناخته شده، اما گزارشهای موجود در خصوص حیات این بانوی فاضله آکنده از اطلاعات نادرست و تناقضهای فراوان است. این یادداشت می‌کوشد با تکیه بر منابع، حیات فرهنگی وی را مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: شعر فارسی، شعر زنان، شبه‌قاره، مخفی، زیب‌النساء، اورنگ‌زیب

کارنامه شعر زنان در گنجینه ادب فارسی چندان پر برگ و بار نیست و آنچه هست در داوری کلی در حوزه ادب گذشتگان، مجموعه‌ای است پراکنده، مبهم و بی‌هویت؛ تنها از دوران مشروطیت به این سو زنان در عرصه ادبیات خودی نشان می‌دهند و در

۱. مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد q-sol1@yahoo.com

۲. مربی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه نمل، اسلام‌آباد yaseenshagufta@yahoo.com

دوران معاصر هویت خاص پیدا می‌کنند.

در حوزه نثر فارسی این کارنامه بسیار کم‌حجم‌تر است و حتی در نگرش کلی می‌شود همه آن را نادیده گرفت. هرچند حضور زن در قلمرو ادب فارسی حضوری چشمگیر و متنوع و متلون و اثرگذار است، این حضور عموماً از رهگذر نوشته‌ها و سروده‌های مردان حاصل شده است.

در حوزه شبه‌قاره نیز چنین است؛ اما نکته جالب اینجاست که نخستین شاعره زبان فارسی، رابعه بنت کعب قزداری، از قزدار (شهری در بلوچستان پاکستان) سر برآورده و شاعران زن فراوانی در این حوزه ظهور کرده‌اند که صد البته در جمع انبوه شاعران مرد این سرزمین، چندان وزنی ندارند.

دربار گورکانیان هند، محیطی آکنده از علم و هنر و زیبایی بود و این فضای رنگارنگ علمی و فرهنگی مدیون حضور خانواده شاهی و درباریان فضیلت‌مندی است که از اطراف و اکناف در این قلمرو گرد آمدند. یکی از این چهره‌های نامدار زیب‌النساء بیگم بود.

تولد او به سال ۱۰۴۸ق و درگذشت وی به سال ۱۱۱۳ق بوده است (گلزار جاویدان، ج ۲، ص ۵۸۱؛ تذکره شعرای پنجاب، ص ۱۴۶؛ تذکره الخواتین، ص ۱۳۹).

عده‌ای زندگی او را با حیات نورجهان بیگم درآمیخته‌اند. این دختر اعتمادالدوله نورجهان بیگم طبع رسا و عقل درستی داشته و با جمال صوری استعداد فطری را جمع ساخته، تصرف شگرف او در ملبوس و حلی هنوز نزد صاحب‌طبعان درست‌سلیقه دستورالعمل است و در سخنگویی و شعرفهمی و حاضر جوابی نادره‌ی زمان بود «مخفی» تخلص می‌کرد. این دو بیت او اشتها تمام دارد:

دل به صورت ندهم تا شده سیرت معلوم بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهدا هول قیامت مفکن در دل ما هول هجران گذرانندیم، قیامت معلوم

(بهارستان سخن، ص ۴۳۵)

زندگی این زن فرهیخته در پرده‌ای از ابهامات پوشیده است. حیات خاص او و زندگی نکردن به شیوه معتاد و مألوف، راه را بر تذکره‌نویسانی که در پی کشف غرایب حیات هستند، باز کرده است؛ به همین دلیل آنچه در خصوص زندگی ادبی و تذکره‌ها آمده است، قبل از اینکه متکی بر واقعیت‌های زندگی او باشد، حاصل ذهن و خیالات تذکره‌نویسان است. از این نوع مطالب می‌توان به گفت‌وگوها و مشاهده‌هایی که با عاقل خان و ناصرعلی سرهندی در تذکره‌ها نقل کرده‌اند، اشاره کرد که نه در دیوان ناصرعلی سرهندی اشارتی به آنها رفته است و نه در نسخه چاپ سنگی و خطی

دیوان مخفی یافت می‌شود (البته اگر این دیوان متعلق به زیب النساء باشد) و بیشتر حاصل ذهن نکته‌پرداز مؤلفین تذکره‌هاست (برای نمونه رجوع کنید به: تذکره الخواتین، ص ۱۳۹-۱۴۱؛ بهارستان ناز، ص ۱۹۹-۲۰۰).

این تنوع و تکثیر دیدگاهها همه بر یک موضوع متفق‌اند و آن، این است که زیب‌النساء زنی فاضل و هنرمند بوده و در امور مربوط به حوزه فرهنگ در عصر اورنگ‌زیب نقشی اساسی داشته است.

یکی از منابعی که اطلاعات دست اول و صحیحی از زندگی زیب‌النساء در دسترس می‌گذارد، کتاب *مرآة العالم*، تاریخ اورنگ‌زیب است. مؤلف کتاب، بختاور خان، از ملازمان اورنگ‌زیب به مدت سی و یک سال بوده و به امور مختلفی اشتغال داشته است. اطلاعاتی که از کتاب مذکور در خصوص این دختر هنرمند اورنگ‌زیب آمده بسیار ذیقیمت است و علی‌القاعده تشتت و پراکنندگی نوشته‌های ارباب تذکره را ندارد.

اورنگ‌زیب پنج پسر و پنج دختر داشت و زیب‌النساء بزرگ‌ترین دختر او بود. صاحب *مرآة العالم* می‌نویسد:

آن ثمره طیبه نهال حشمت و اقبال دهم شوال سال هزار و چهل و هشت به دولتسرای دنیوی قدم گذاشته‌اند. به میامن ارشاد و هدایت پادشاه خداآگاه، حافظ کلام مجید شده در جلد وی [۹] احراز این سعادت از عطایای عام بندگان حضرت سی‌هزار اشرفی انعام یافته‌اند. از تحصیل علوم عربی و فارسی بهره‌تام برانندوخته‌اند و از اقسام خطوط نستعلیق و نسخ و شکسته درست [۹] نصیبه وافی دارند و از بس که همگی همت قدسی نهمت آن قدرشناس رتبه علم و هنر به جمیع کتب و تصنیف و تألیف مصروف و عنان توجه بر ترفیه حال ارباب فضل و کمال معطوفات است، در سرکار علیه کتابخانه گرد آمده، که به نظر هیچ یکی در نیامده باشد و بسیاری از علما و فضلا وصلحا و شعرا و منشیان بلاغت‌دثار و خوشنویسان سحرنگار، به این ذریعه، کامیاب افضال آن صدرآرای مشکوی عزت سکونت گرفته به خدمت ترجمه تفسیر کبیر که مسمی به زیب التفسیر است [اقتحام] دارد و دیگر رسایل و کتب به نام



نامیه ترتیب می‌یابد. قدر و رفعت آن مهین دوحه صدیقه حسنات از سایر فرزندان به درجه اعلی است، امید که [هر] روز افزون [تر] باد (مرآة العالم، ص ۳۹۳).

مأخذ بسیار مهم دیگری که حیات سیاسی و فرهنگی دوره اورنگ‌زیب را روایت می‌کند، آداب عالمگیری است. در چند موضع کتاب که نامی از زیب‌النساء آمده است، چندان به اطلاعات موجود در خصوص این بانوی فاضل اضافه نمی‌کند، جز اینکه در مطاوی دو نامه به او، یکی مبارکباد عید است و دیگر عذرخواهی کاتب به دلیل عدم حضور در جمیع همراهان و ملتزمان (آداب عالمگیری، ج ۱، ص ۱۲۲۴-۱۲۲۶).

در موضعی دیگر، بخشش عالمگیر را به نزدیکان نشان می‌دهد و یکی از این کسانی که از این موهبت برخوردار شد، زیب‌النساء است. القابی که مؤلف آداب عالمگیری در خصوص او به کار می‌برد، در کی از شخصیت زیب‌النساء به دست می‌دهد: «... ذروة فاخره بحر حشمت و کامرانی، ثمره طیبة نخل دولت جهانیان، زینت سرادق [متن: سراوق] ابهت، طراز طلیسان عفت... (همان، ص ۱۱۰۹).

نکته مهم این است که منابع اصلی حیات اورنگ‌زیب به تخلص شاعری او «مخفی» اشاره‌ای نکرده‌اند و همین امر تردید در باب شعر و تخلص شعری او را تقویت کرده است.

صاحب نتایج الافکار (ص ۳۰۵) او را از بطن دختر شاهنواز خان صفوی دانسته است. بر مبنای همین گزارش «از کمال بی‌دماغی و عار همسری، به تزویج نپرداخت (همان، ص ۲۰۶).

مؤلف تذکره الخواتین (ص ۱۳۹) نیز می‌نویسد که حافظ قرآن بود، نحو و صرف و فقه را به خوبی آموخته بود، خطوط نستعلیق و نسخ و شکسته را خوب می‌نوشت و میل کلی به اشعار داشت. بسیاری از شعرا نوکر و جیره‌خوار او بودند و شوهر اختیار نکرد.



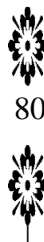
عجیب اینکه در دوره جدید، که نوشتن تاریخ ادبیات با شیوه‌های علمی رونق گرفته، نویسندگان این نوع کتاب به حیات فرهنگی او توجهی نداشته‌اند. در کتابهایی چون *تاریخ ادبی ایران* (ادوارد براون) و *شعر العجم* (شبللی نعمانی)، و حتی کتبی که به صورت خاص تاریخ و ادبیات این دوره را بررسی کرده‌اند (فی‌المثل: *عرفان و ادب در عصر صفوی*، احمد تمیم داری، تهران، انتشارات ققنوس) مطلبی در خصوص حیات فرهنگی زیب‌النساء نیامده است.

برجسته‌ترین و مفصل‌ترین کتابی که در این خصوص تدوین شده، کتاب *تاریخ ادبیات در ایران* اثر دکتر ذبیح‌الله صفا است. مؤلف در جایی از کتاب به مناسبتی یاد آور شده که در موضعی دیگر از او سخن خواهد گفت. اما این وعده او به عهده فراموشی نهاده شد و در جایی از کتاب به حیات ادبی زیب‌النساء پرداخته نشده است (ج ۱/۵، ص ۴۸۳). این مؤلف در جایی از کتاب خویش به این بسنده کرده است که به نقل از *فارسی‌گویان پاکستان* در خصوص او نوشته است: وی قصیده و غزل می‌سرود و در شاعری شاگرد سعید اشرف مازندرانی بوده است (همان، ص ۴۶۳). بدین ترتیب مهم‌ترین کتاب تاریخ ادبیات فارسی، زندگینامه‌ای از زیب‌النساء به دست نداده است.

علم‌دوستی زیب‌النساء

هر چند در شاعر بودن زیب‌النساء تردید فراوان هست، در اینکه او فاضله‌ای نکته‌دان و هنرشناسی قابل و حامی مقتدری برای شاعران بوده جای تردید نیست. تقریباً تمامی کسانی که به حیات او پرداخته‌اند، بر حیات پرثمر او در ترویج علم و هنر و فرهنگ متفق‌اند.

حاصل این علاقه‌مندی به هنر از جانب زیب‌النساء مجموعه‌ای از نوشته‌های عالمانه است که امروز هم باقی مانده است و در تمامی آنها به تصریح یا به کنایه نامی از این بانوی فاضله آورده شده است. از این جمله می‌توان به *زیب التفاسیر* نوشته صفی بن



ولی قزوینی اشاره کرد که ظاهراً به دستور زیب‌النساء نوشته شده، هر چند نام وی نانویس مانده است. این تفسیر با مقدمه و چهار کتاب و خاتمه در چهل و هشت‌سالگی مؤلف تألیف گردیده است (برای اطلاعات کتابشناختی و نسخه‌شناختی، نک: فهرست گنج‌بخش، ج ۱، ص ۴۶، فهرست مشترک، ج ۱، ص ۵۶). بهار دانش نام کتابی داستانی است که در شبه‌قاره در ادوار گوناگون کتاب درسی مدارس بوده است، نسخه‌ای از این کتاب به زیب‌النساء تقدیم شده است (همان، ج ۶، ص ۱۰۱۳).

بر مبنای نوشته مؤلف فهرست مشترک، زیب عصمت یا عصمت‌نامه به دستور زیب‌النساء بیگم در سال ۱۰۸۴ق نگاشته شده است. در دیباچه آمده است: متن به زبان هندی و به نام «مینا رانی» (شاهزاده مینا) یا «میناست» بوده که عبدالحمید کلانوری به نظم فارسی در آورده و عصمت‌نامه یا عصمت‌مینا نامیده است. سپس عبدالغفور این منظومه را به نثر و به نام زیب عصمت برگردانده است (همان، ص ۱۰۳۸).

اما اینکه سرودن عصمت‌نامه را به تشویق وی نسبت داده‌اند جای تردید است. این متن سه سال پس از مرگ وی سروده شده و در آن به زیب‌النساء اشارتی نشده است. سراینده اکبر شاه را ستایش کرده است و چون داستانی اخلاقی در عفت و پاکدامنی زنان هند است و زیب‌النساء نیز به پاکدامنی مشهور بوده است او را در خلق این کتاب مؤثر دانسته‌اند. اما در کتاب نامی از او نیست و تاریخ سرودن این منظومه نیز با حیات زیب‌النساء مطابق نمی‌آید (نک: عصمت‌نامه یا داستان لورک و مینا، ج ۱، تحقیق سید امیر حسین عابدی، مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی در هند، دهلی، ۱۳۶۴ش).

شرح خلاصه کیدانی از محمدتقی بن جمال نیز به دستور زیب‌النساء تدوین شده است. از این کتاب نسخ فراوانی در کتابخانه‌های شبه‌قاره موجود است، زیرا متن درسی بوده است (نک: فهرست مشترک، ج ۴، ص ۵۲۳).

ابوالفتح مدرس ملتانی گزارشی از شرح شافیه به دست داده است. این ابوالفتح مدرس ملتانی صاحب کتابی دیگر به نام شرح حصن الحصین است. شرح شافیه به



دستور زیب‌النساء نوشته شده است و در دیباچه پوشیده از وی نام برده شده است: «ملکه دوران و حافظه قرآن و صاحبه احسان که باوجود مشاغل دولت و شواغل سلطنت در تحقیق مسایل و تدقیق دلایل فنون... و قلم اسم ساقی آن تاج منوره را به سبب عظمت و عصمت به رمز و ایما می‌نگارد که سه حرف اول نامش که زیب «جاودانی جای در سوره» (سوره نساء) (فهرست مشترک، ج ۱۳، ص ۲۵۴۴).

مؤلف او را به القابی می‌ستاید که تا حدی زوایای شخصیت زیب‌النساء را بیان می‌کند: «چون ملکه دوران و حافظه قرآن و رابعه زمان و صاحبه احسان که باوجود مشاغل دولت و شواغل سلطنت در تحقیق مسائل و توفیق دلایل تمام فنون... دقیقه‌ای از دقایق نامرعی نمی‌گذارد و قلم اسم سامی بر آن تاج المنوره از سبب عظمت و عصمت به رمز و ایما می‌نگارد که سه حرف اول نام نامش... [خالی است] جاودانی به جای سورت است که مضاف است در سیم سوره به این تراب اقدام فقراء ربانی و علمای صمدانی فقیر ابو‌الفتح هاشمی مدرس ملتانی اشارت به اشاره فرمودند که برای حل معلقات شافیه ابن‌الحاجب که در علم تصریف و علم که شافی و کافی است شرحی مختصر به عبارت پارسی قریب الفهم بنویسد تا نفع آن به خاص و عام برسد، به مقتضای المأمور معذور امثال حکم متعالیه نمود» (نسخه خطی شاهیه شرح کافی، ابو‌الفتح هاشمی مدرس ملتان شماره ۶۷۳۷، فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش).

اشرف مازندرانی و زیب‌النساء

در میان شاعران عصر زیب‌النساء که با او مرادده داشته‌اند، نام اشرف مازندرانی بیشتر از دیگران به چشم می‌خورد. گزارش تذکره‌نویسان حکایت از توجه او به زیب‌النساء دارد: رنگ‌بخش گلستان جاودانی ملا محمدسعید اشرف پسر ملا محمد صادق



مازندرانی که نبیرهٔ ملا محمدتقی مجلسی است، فاضلی عالی‌مقام و شاعری خوش‌کلام بود و در خوشنویسی و مصوری از امانت‌گوی سبقت می‌ربود (نتایج الافکار، ص ۵۵). از کسانی که به تعلیم او پرداخته‌اند، ملا سعید متخلص به اشرف است که شاعری نکته‌پرداز بوده است. صاحب بهارستان سخن او را بدین گونه معرفی می‌کند:

[ملا محمد سعید] فرزند مولانا محمد صالح مازندرانی و صبیّه‌زادهٔ فهامی مولانا محمدتقی مجلسی است به حلیهٔ فضل و رشاد و پیرایهٔ صلاح و سداد آراسته و پیراسته بود. در سرآغاز جلوس عالمگیر به هندوستان رسیده به ملازمت سدهٔ خلافت سربلندی یافت و به تعلیم نواب قدسیه، شرف‌اندوز گردید و مدتها در ملازمت بیگم بود و در سنهٔ هزار و هشتاد و سه به اصفهان معاودت نمود. (بهارستان سخن، ص ۵۳۴).

دیوان اشرف در زمرهٔ منابعی است که از خلال آن می‌توان نکته‌هایی در خصوص زندگی زیب‌النساء یافت. بر مبنای اطلاعاتی که مصحح دیوان به دست داده است، زیب‌النساء پس از آموزش ابتدایی، قرآن را نزد مریم بیگم، مادر عنایت‌الله خان، با مقدمات علوم آشنا شد و ملا محمدسعید در سال ۱۰۷۰ق آموزش او را زیر نظر گرفت و پس زبان عربی را هم به او آموخت پس از چندی او را با فنون بلاغت و شعر و ادب فارسی آشنا کرد (دیوان اشعار اشرف مازندرانی، به کوشش محمدحسین سیدان، بنیاد موقوفات افشار، تهران، ۱۳۷۳ش، ص ۲۵). وی به مدت سیزده سال به تربیت زیب‌النساء همت گماشت (همان، ص ۲۷).

اطلاعاتی که مصحح دیوان اشعار اشرف مازندرانی در مقدمهٔ کتاب به دست می‌دهد، پراکنده و غیر قابل اعتماد است و نمی‌تواند در شناخت حیات فرهنگی

زیب‌النساء مؤثر باشد،^۱ اما در مطاوی متن دیوان می‌توان نکته‌هایی را در خصوص زندگی زیب‌النساء یافت. در قصاید مدحی باقیمانده از اشرف، که سمت معلمی و استادی زیب‌النساء را داشته است و او را با القابی ستوده است، فضل و دانش و حسب و نسب خانوادگی این بزرگ بانو بیان شده ولی از هنر شاعری او سخنی به بیان نیامده است. در قصیده‌ای با عنوان «در طلب رخصت از جناب نواب علیه زیب‌النساء بیگم» آورده است:

| | | | |
|--------------------------|------------|----------------|----------|
| خلف الصدق مادر دوران | افتخار | نتایج | آبا |
| به حسب شاه کشور دانش | به نسب | شاهزاده | علیا |
| آنکه سوی حریم اقبالش | عینک | دیده‌هاست | قبله‌نما |
| همچو خورشید روز ابر کفش | گوهر افشان | و در نقاب حیا | |
| قاف تا قاف نام نامی اوست | کار گردیده | تنگ بر اسما | |
| عصمتش تالی خدیجه بود | هست صغری | قرینه کبرا | |
| در کفش حلقه‌های انگشتر | همچو موج | و حباب در دریا | |
| در دلش نشأة علوم ازل | همچو جوش | شراب در مینا | |

(دیوان اشرف، ص ۹۳)

۱. برای نمونه به این عبارت توجه فرمایید که در توضیح نگرشهای اورنگ‌زیب نسبت به شعر و شاعری بیان شده است:

ظهور شاعران و نویسندگان برجسته در این دوره از جمله ملا محمدسعید اشرف مازندرانی در کنار زیب‌النساء، شاعر و دختر اورنگ‌زیب، خود گواه دیگری است که وی مخالفتی با اصل شعر و شاعری نداشته است. درخشش شاعران نامداری چون امیرخسرو دهلوی، بیدل عظیم‌آبادی، غالب دهلوی، و اقبال لاهوری، شاعر بلندپایه و متفکر پاکستانی در شبه‌قاره هند و پاکستان که نویسنده کتاب فارسی به عهد اورنگ‌زیب آنان را به چهار ستون شعر فارسی در شبه‌قاره تشبیه کرده است، حکم برائت اورنگ‌زیب را از این اتهام صادر می‌کند (دیوان اشعار اشرف، ص ۴۰).

اینکه عهد اورنگ‌زیب دوره درخشانی از فرهنگ و ادبیات فارسی است و زیب‌النساء در زمره زنان فاضله است، تردیدی نیست، اما اینکه امیر خسرو در قرن هفتم و هشتم و اقبال در قرن چهاردهم بتوانند عهد اورنگ‌زیب را توضیح دهند، البته کاری شگفت است.



شاعر در قصیده‌ای دیگر نیز که به قصد گرفتن اجازه سفر به ایران سروده، زیب‌النساء را وصف کرده و از او رخصت خواسته و صفاتی از نوع قصیده نخست بدو اطلاق کرده و در باب حیات زیب‌النساء نکته‌ای افزون‌تر نداده است (همان، ص ۹۵-۱۰۰).

در قصیده‌ای با عنوان «نازبالش نرگس دوز تصرف نواب علیه زیب‌النساء بیگم»، اشرف اطلاعاتی در باره هنرهای زیب‌النساء به دست می‌دهد که از خلال این توضیحات به هنر شعر شناسی او نیز اشاره‌ای شده است.

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| زهی دانای اسرار معانی | ادافهم رموز نکته‌دانی |
| رساند دفتر دانش به پایان | مربی گر تو باشی باشد آسان |
| نه‌ای بی شیشه ناموس هرگز | عجایب نشأه‌ای چون دختر رز |
| نویسی گر کتاب دانش خود | بود بر فکر افلاطون توارد |
| به گاه موشکافیهای انشا | بر آری معنی گلشن ز خارا |
| گه تحقیق گیری پس تأمل | ز دقت خرده‌ها بر دفتر گل |
| کند چون سرو موزون سر بدیهه | رسانی پیش مصرع در بدیهه |
| برات فکر اگر بر گل نویسی | به یک دم صد گل و بلبل نویسی |
| شود چون مصرع فواره انشا | کنی صد معنی برجسته پیدا |
| چو بینی باغ سنبل بر حواشی | روی در فکر معنی بی تحاشی |
| شود چون طرف گلشن سبزه پیدا | ز دقت خوانیش متنی محشا |

(همان، ص ۱۸۵)

نکته دیگر اینکه هنر شاعری و تخلص مخفی زیب‌النساء را عده‌ای انکار کرده‌اند و علت اشتها او را به شاعری و برگزیدن تخلص «مخفی» را حاصل در آمیختن حیات او با شخصیت‌های دیگر دانسته‌اند (نک: تذکره الخواتین، ص ۱۳۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، چ ۱، ۲۰۰-۶۱۱، چ ۲، ۳۵۲؛ تذکره شعرای پنجاب، ص ۱۶۸).

در همین قصیده در مدایح اشرف مازندرانی واژه «مخفی» به صورتی ظریف در

وصف او آمده است:



دل کان و کف قلزم که دارد بجز زیب‌النساء بیگم که دارد
خوشا احوال چرخ و پایه‌ او که دارد جا به زیر سایه او
جو نور دیده مخفی از نظرها وزو بینایی صاحب هنرها

(همان، ص ۱۸۵)

با این همه آنچه از اشارات دیوان اشعار اشرف مازندرانی و مدایح او در مورد زیب‌النساء بر می‌آید، این است که او به هنر شاعری زیب‌النساء چندان نپرداخته و می‌توان گفت بالکنایه به هنر شاعری او اشاره کرده است. حکمت‌دانی و بخشندگی و حجب و حیای او به تصریح در این قصاید بیان شده است و ذکر مخفی هم به عنوان تخلص شاعری او، بدان اندازه مؤکد نیست که به اعتبار آن بتوان سخن این منتقدان را مردود شمرد که «مخفی» لقب شاعری زیب‌النساء نیست.

در اثر دیگری که با عنوان قضا و قدر که از اشرف باقی مانده، ذکری از زیب‌النساء نگردیده است و اطلاعات باقیمانده از حیات این شاعره را صرفاً در دیوان او باید جست (نک: مثنوی قضا و قدر، نسخه خطی شماره ۱۱۶۴، کتابخانه گنج‌بخش).

آنچه را هم برخی تذکره نویسان در خصوص داد و ستد شعری بین او و ناصرعلی سرهندی نوشته‌اند درست نمی‌آید و نازک‌خیالیهای شاعران و تذکره‌نویسان است که در قالب گفت‌وگوهای شاعرانه بیان کرده‌اند. نمونه‌ای از این گفت‌وگوها را در تذکره الخواتین می‌توان دید: نقل است که روزی بیگم این مصرع را نزد ناصرعلی سرهندی فرستاد:

از هم نمی‌شود ز حلاوت جدا لبم
وی به طور مزاح زیر آن نوشت:
گویا رسید بر لب زیب‌النساء لبم

بیگم از این جواب سوخت و چهره بر افروخت و این بیت را در جواب نوشت:



ناصرعلی به نام علی برده‌ای پناه ورنه به ذوالفقار علی سر بریدمی

(تذکره الخواتین، ص ۱۴۰)

اما در چایی انتقادی که از دیوان ناصرعلی صورت گرفته، اشاره‌ای به زیب‌النساء و شاعری او و گفت‌وگوی این دو با یکدیگر نیامده است (نک: دیوان ناصرعلی سرهندی، به تصحیح رشیده حسن هاشمی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۸۲ش).

مشاعره او با عاقل خان رازی نیز چنان با فضای غیراخلاقی در آمیخته است، که بعید است با توجه به حجب و حیای زیب‌النساء - که همگان بر آن شهادت داده‌اند - چنین گفت‌وگویی بین این دو تن شکل گرفته باشد و عاقل خان جسارت این گونه سخن گفتن را با پادشاه‌زاده‌ای چون زیب‌النساء کرده باشد (برای تفصیل مطلب، نک: تذکره الخواتین، ص ۱۴۰).

مخفیهای گوناگون

تذکره‌نویسانی که به زندگی مخفی پرداخته‌اند، نوشته‌هایشان راه به جایی نمی‌برد و با درآمیختن مخفی‌های گوناگون و اطلاعات غیرموثق، به دامنه ابهام در حیات این فاضله دربار دهلی افزودند. مخفی‌های گوناگونی که در این حوزه وجود داشته‌اند، موجب گردیده که تخلص مخفی برای زیب‌النساء مورد تردید واقع شود. از جمله این مخفی‌ها می‌توان به سلیمه بیگم مخفی اشاره کرد.

سلیمه بیگم مخفی بنت گلرخ بیگم صبیّه همایون پادشاه و پدر ایشان میرزا نورالدین محمد خواجه‌زاده‌های نقشبند است. بیگم به صفات حمیده و به پیرایه عصمت آراستگی داشت. صاحب طبیعت عالی بوده، گاهی مصراع و اتفاقاً بیت می‌فرمودند، مخفی تخلص می‌کرد. این بیت از اوست:

کاکلت را من ز مستی رشتۀ جان فتهام مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته‌ام



(مخزن الغرایب، ص ۷-۸)

مخفی دیگر، مخفی رشتی است که در خدمت امام قلی خان حاکم فارس بود و بسیار حقیر جثه بود و به کوکنار عادی بود. مولانا تقی الدین او را در هندوستان دیده، چنان که در تذکره کعبه عرفان ذکر کرده است (مخزن الغرایب، ج ۵، ص ۱۰۴؛ و نیز، نک: تذکره مجمع النفایس، ج ۳؛ تذکره الخواتین، ص ۱۳۹؛ و تذکره نصرآبادی، ص ۴۲۲-۴۲۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ص ۳۹۲). نورجهان لاهوری نیز این تخلص را برای خود برگزیده بود (تذکره شعرای پنجاب، ص ۳۳۱).

این تخلص تا دوران معاصر نیز مورد اقبال شاعران بود، چنان که مخفی بدخشی که در سال ۱۳۱۳ش در کابل می‌زیست، در شعر خود «مخفی» تخلص می‌کرده است (گلزار جاویدان، ج ۲، ص ۱۳۱۴).

تشکیکی هم که مؤلف تذکره شعرای پنجاب، در خصوص در آمیختن حیات او با زیب‌النساء دیگری می‌کند، درست می‌نماید. در این تذکره آمده است: شاعرانی که تخلص مخفی داشته‌اند، زیادند و یکی از آنها زیب‌النساء مخفی بود که غیر از زیب‌النساء زیب بود. زیرا تاریخ وفات او از قطعه زیر بر می‌آید:

| | |
|-----------------------------|--------------------------|
| آه زیب‌النساء به حکم قضا | ناگهان از نگاه مخفی شد |
| منبع علم و فضل و حسن و کمال | همچو یوسف به چاه مخفی شد |
| سال تاریخش از خرد جستم | گفت هائف که ماه مخفی شد |

۱۱۰۵

ولی آن طوری که گفته شد، زیب‌النساء زیب در سال ۱۱۱۳ق وفات یافت، نه در ۱۱۰۵ق. از این قطعه می‌شود استنباط کرد که قطعه تاریخ وفات زیب‌النساء زیب بدون تردید قطعه فوق نیست و تخلص او زیب بود، نه مخفی (تذکره شعرای پنجاب، ص ۱۴۶).

این نقل قولهای مختلف روشنای چندانی بر حیات ادبی و فرهنگی زیب‌النساء نمی‌افکند. دیوانی چندین بار به نام او چاپ شده و نسخه‌های خطی با عنوان دیوان زیب‌النساء در کتابخانه‌ها موجود است.



جستجوی افزون‌تر در منابع عصر اورنگ‌زیب و تحقیق در نسخه‌های خطی و چاپی دیوان زیب‌النساء می‌تواند تا حدی شناخت علمی درستی از زندگی این بانوی فاضلهٔ دربار دهلی به دست دهد.

منابع

- آداب عالمگیری (مسودات ابوالفتح قابل خان)، صادق مطلبی انبالوی، تصحیح عبدالغیور چوهدری، ادارهٔ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۱ م.
- تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، ج ۵، فردوس، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- تذکرهٔ شعرای پنجاب، خواجه عبدالرشید، اقبال آکادمی، کراچی، ۱۳۴۶ ق.
- تذکرهٔ مجمع‌النفایس، ج ۳، سراج‌الدین علی خان (آرزو)، به کوشش محمد سرفراز ظفر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۸۵ ش؛
- تذکرهٔ نصرآبادی، محمدطاهر نصرآبادی، به کوشش احمد مدقق یزدی، دانشگاه یزد، یزد، ۱۳۷۹ ش.
- تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۸.
- تذکرهٔ الخواتین، میرزا صدرا شیرازی، چاپ سنگی ۱۳۰۶ ق. بهارستان ناز، حکیم فصیح‌الدین رنج، لاهور، مجلس ترقی ادب، ۱۹۶۵ م.
- تذکرهٔ مخزن‌الغرایب، شیخ احمد خان هاشمی سندیلوی، به اهتمام محمدباقر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۳ ش.
- دیوان اشعار اشرف مازندرانی، به کوشش محمدحسین سیدان، بنیاد موقوفات افشار، تهران، ۱۳۷۳.
- دیوان ناصر علی سرهنندی، به تصحیح رشیده حسن هاشمی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۸۲ ش.
- عصمت‌نامه یا داستان لورک و مینا، ج ۱، تحقیق سید امیر حسین عابدی، مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی در هند، ۱۳۶۴ ش.

- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش، احمد منزوی، ج ۱، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۵۷ش.
- فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، ج ۱، احمد منزوی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۸۶ش.
- گلزار جاویدان، محمود هدایت، تهران، ۱۳۵۳ش.
- مرآة العالم: تاریخ اورنگ‌زیب، محمد بختاور خان، تصحیح مقدمه و حواشی ساجده س؛ علوی، اداره تحقیقات دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۹م.
- نتایج الافکار، محمد قدرت‌الله گوپاموی، ناشر: اردشیر خاضع، بمبئی، ۱۳۳۶ق.



خوشحال خان خټک، مرد فردوسی نژاد

علی کمیل قزلباش^۱

چکیده

پشتو یکی از زبانهای خانواده ایرانی و متعلق به شاخه آریایی خانواده هندوایرانی است. ادبیات پشتو کاملاً زیر اثر فارسی بوده است: از اصناف شعر و نثر گرفته تا موضوعات و اصطلاحات و مطالب عرفانی، اخلاقی، فرهنگی و ... ادبیات پشتو از اثرات فردوسی و شاهنامه هم آزاد نیست. شاهنامه در تمام مناطق پشتونها نفوذ فکری و فرهنگی را داشته است. به همین علت با پیروی از اشعار او موضوعات و نمادها و نقشاها به فردوسی نزدیک شده‌اند. حتی ما شاهد چند ترجمه شاهنامه به پشتو هم هستیم. خوشحال خان خټک یکی از آن شعرای پشتو است که هم شعر حماسی سروده و هم خودش مرد میدان جنگ بود. بیشترین قصاید و بخش عمده غزلیات این شاعر رنگ حماسی دارد. فردوسی در شاهکارش سخن از شاهان و پهلوانان ایران زمین آورده است و خوشحال یکی از مبارزان و سخنسرایان تاریخ بود که هم شعر حماسی سروده و هم از قهرمانان میدان بوده‌اند.

اینجا بهتر است که نگاهی بر افکار مشترک ایشان بیند؛ چون هر دو شاعر در زندگی معتقد به اخلاق و جوانمردی بودند و همیشه در ستایش خرد و همت کوشیده‌اند. اشعار بسیار نزدیک از لحاظ آرمان و بلندنگاهی دارند. یعنی سخن از خرد، دانش، بخشش، مردانگی، داد و دهش،

نیکی، آزادی، توانگری، دینداری و راست‌بازی در میان آورده و با ستایش از خدا و رسول خدا با مدح امام علی حق‌پروری و حق‌شناسی خودشان را معرفی کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: حماسه، فردوسی، خوشحال خان ختک، هنر، مردانگی، امام علی (ع).

زبان و ادبیات پشتو

زبان پشتو یکی از زبانهای جهان است که روزبه‌روز در حال رشد کردن است و ادبیاتش نیز روبروز فزون‌تر می‌شود که یکی از علت‌هایش اثرپذیری از زبانهای دیگر است. پشتوی را که در چند قرن گذشته می‌بینیم، فقط یک زبان گفتاری است، که از لحاظ زبان‌شناسی و ادبیات جایگاهی ندارد، حتی بعد از آن هم به دلایلی، در قرن دوم هجری، اولین کسی که شروع به سرودن شعر پشتو کرد، به گفته استاد عبدالحی حبیبی در *پته خزانه*، امیر کروور بود که مردی جنگجو و هنرمند بود. او در سال ۱۳۹ق می‌زیست و در جنگ عباسیان علیه امویان، هم‌رزم ابومسلم خراسانی بود که بعد از فتح در جنگ، خود و پهلوانی و جوانمردی‌اش را ستایش کرده است. ولی باز هم پشتو اعتباری پیدا نکرد که با زبانهای دیگر دنیا هم‌چشمی کند و قرن‌ها پشت پرده فراموشی ماند تا وقتی که این زبان در قرن نهم هجری شخصیتی را به نام بایزید انصاری یافت که هم با زبان فارسی آشنایی داشت و هم با زبانهای عربی و هندی. او نوشته‌هایی را به وجود آورد که صددرصد زیر تأثیر این زبانها بودند و در مکتب او شعرایی پدیدار شدند که از شعر فارسی و تا حدی از عربی الهام گرفته‌اند. امروز هم این زبان در راه رشد است و در کشورهای افغانستان و پاکستان در بین ادبیات زبانهای دیگر این کشورها جایگاه خودش را پیدا کرده است.

آثار زبانهای باستانی که چندین هزار سال پیش از اسلام مانده، مانند *اوستا* و ریگ‌ویدا، به ما آشکارا می‌سازد که بسی از کلمات و الفاظ السنه قدیم مذکوره تا اکنون در پشتو زنده است و قدمت تاریخی زبان ما را در قرون قبل از اسلام به وضوح می‌رساند (شل مقالی، ص ۸۳).



مستشرق معروف فرانسوی، دکتر ویلیم هانری، می گوید: «پشتو از یک جانب با سانسکریت و از جانب دیگر با اوستا نزدیکی و قرابت دارد» (د پشتو نثر تاریخ، ص ۳۴). «پشتو یکی از زبانهای خانواده ایرانی است... پشتو متعلق به شاخه آریایی گروه هندواروپایی است و مأخوذ شاخه کوچک آریایی، ایرانی است» (پاکستانی زبانون اور ادبیات کا تقابلی مطالعه، ص ۲۸).

از مطالبی که ذکر شد، نکته دیگر نیز به دست ما می رسد که پشتو یکی از زبانهای خانواده آریایی و با تحقیق کسانی، یکی از زبانهای خانواده زبانهای ایرانی است. به هر حال هر چه باشد، بین پشتو و فارسی اشتراکات زیادی دیده می شود که بر اساس زبانشناسی از یک ریشه اند. در پشتو کلماتی است که عین همان، در فارسی دیده می شوند و یا کلمات یکسان با تغییر معمولی لهجه وجود دارند.

شاهنامه و ادبیات پشتو

همچنین ادبیات پشتو کاملاً زیر اثر فارسی بوده است، از اصناف شعر و نثر گرفته تا موضوعات و اصطلاحات و مطالب عرفانی، اخلاقی، فرهنگی و غیره.

چون پشتونها یکی از اقوام آریایی اند، از این لحاظ با ایران و فرهنگ ایران زمین نزدیکی زیادی دارند و طبیعی است که در برابر عربی و زبانهای دیگر جهان، با فارسی نزدیکی چشمگیری دارند. اگر نگاهی بر ادبیات پشتو و به خصوص شعر پشتو بیندازیم، به این نتیجه می رسیم که همه شعرای کلاسیک این زبان به شدت زیر تأثیر شعر و شعرای فارسی بوده اند؛ یعنی شعرای پشتو از هیچ گونه اثری که ممکن بود از فارسی بگیرند دست نکشیده اند.

ملت پشتون در طول تاریخ همیشه با جنگ و مبارزه سروکار داشته است، از این رو روحیه ایشان در شعر به حماسه نزدیک تر مانده است. لذا در شعر پشتو موضوعاتی را که به حماسه می خورند گسترده تر می یابیم و از اثرات فردوسی و شاهنامه آزاد نیست. شاهنامه در تمام مناطق پشتونها نفوذ فکری و فرهنگی داشته است؛ به همین

علت با پیروی از اشعار او موضوعات و نمادها و نقوشها به فردوسی نزدیک شده‌اند. حتی ما شاهد چند ترجمه شاهنامه در پشتو هم هستیم.

ترجمه منظوم شاهنامه فردوسی از مولانا محمد رفیق (زنده در ۱۸۸۵م) است؛ یک جلد ناقص از این ترجمه در آرشیو آکادمی پشتوی پیشاور موجود است و ترجمه منظوم به زبان پشتو از ملا نعمت‌الله که احتمالاً تلخیص شاهنامه می‌باشد (دانش، ص ۱۴۳-۱۴۴).

خوشحال خان ختک

خوشحال خان ختک یکی از آن شعرای پشتون است که هم شعر حماسی سروده و هم خودش مرد میدان جنگ بوده است. بیشترین قصاید و بخش عمده‌ای از غزلیات این شاعر رنگ حماسی دارد و نکته دلچسب این است که این اشعار حماسی بیشتر مربوط به خود این حماسه‌سرا است که در جنگها تجربه نموده است.

استاد عبدالحی حبیبی مربوط به تولد خوشحال خان می‌گوید: در عصر بادشاه مغول جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) وقتی شهباز خان ۲۲ ساله بود، در خانه او، در اکوره، ربیع‌الثانی سال ۱۰۲۲ق مطابق با سال ۱۶۱۳م خوشحال خان متولد شد (د خوشحال خان کلیات، ص ۱۱).

در آن زمان که خوشحال خان می‌زیست، در منطقه‌های پشتون از یک طرف سیاستهای شدید و اذیت‌کننده گشاده‌خواهی گورکانیان بود و از جانب دیگر به علت قدرت‌خواهی و وسعت‌خواهی زمینداران و حاکمان بومی در جامعه باعث تغییراتی شده بود، و به این شکل از یک جانب، مالکها و شیخها و خانها با هم نزدیک می‌شوند و از جانب دیگر مردم بیچاره و فقیر ولی باهمت و دلاور با هم دست به دست می‌دهند. (توریاک پشتون، ص ۱۴۸-۱۴۹). در این زمان همراه با ظلم و ستم حکمرانان داخلی، ظلم جبر قوتهای خارجی هم نفوذ یافته بود. مردم عادی و زحمتکش و کارگر به طرف بدبختی و نابودی می‌رفتند. بالاخره گروههای مردمی



زیر سالاری خوشحال خان با هم شدند و پرچم آزادی و خودمختاری ملی را بلند کردند، چرا که خوشحال خان معتقد بودند که

اولسونه که سند و بله وکا بادشاهان ورته سجود کاندی

ارمغان خوشحال، ص ۱۹

ترجمه: وقتی مردم با هم یگانگی و اتفاق پیدا کنند پادشاهان پیش ایشان سر به سجود خواهند شد.

او از سن سیزده سالگی در جنگهای قبیله‌ای شریک شده بود و تا اواخر عمرش گرفتار همین مشکلات بود. وقتی خوشحال سردار قبیله شد، این درگیریها ادامه داشت و تا دوران شاهجهان، خوشحال همان کار پدرش را ادامه داد؛ یعنی برای مغولها با دیگران مبارزه کرد.

بعد از شاهجهان، وقتی پسرش اورنگ‌زیب عالمگیر، پدر خود را زندانی کرد و برادرانش را مغلوب کرد یا به قتل رساند، در ۱۰۶۹ق پادشاه شد. همه طرفداران و یاران پدر را می‌خواست گم کند، خوشحال خان هم، که از رفقا و طرفداران شاهجهان بود، اورنگ‌زیب از او می‌ترسید که مبادا برای رهایی شاهجهان کاری بکند و سعی کرد که پشتونها را مخدول کند و خوشحال خان را هم گم کند (د خوشحال کلیات، ص ۱۳).

در آغاز تا چندین سال اورنگ‌زیب با خوشحال ارتباطی خوبی داشت، ولی دیری نگذشت که گردش گردون برای خوشحال خان، سنگ آسیاب گشت و شروع کرد به ساییدن او. روزهای عیش و عشرت، گل و مل، بیاض و گلزار و شغل شکار فراموش شد و این شارع عاشق و خوشگذران، که با جنگهای هرروزه از شغل شعر و هنر و شکار دور نمی‌ماند، اسیر ناچاقیهای روزگار گشت و اختلاف اورنگ‌زیب او را با تاریکیهای زندان آشنا ساخت.

راجع به اسیری خوشحال نظرات مختلف را می‌بینیم. سر وولف کیرو، می‌گوید: در سن ۵۱ سالگی او را پا به زنجیر به دهلی بردند و برای گذراندن دو سال اسیری به

قلعه رنتهنبور فرستاده شد. بعد از آزادی رنتهنبور، خانه‌بند ماند و اجازه نداشت که به میهن خودش برگردد (ارمغان خوشحال، ص ۳۲۲).

بعد از اسیری و خانه‌بندی چهار سال و نه ماه، پادشاه خوشحال خان را آن زمان آزاد کرد که در منطقه یوسفزیها علیه حکومت مغولی شورش شدید برپا بود (پشتو شاعری کی تاریخ، ص ۱۱۲).

بر خوشحال در زندان چه گذشت، از کتاب *فراقنامه* اش همه روشن می‌شود. *فراقنامه* را او در همان زندان نوشت و هم کتاب معروف پشتو، *دستارنامه*، را که زیر اثر *قابوس‌نامه* بود، هم آنجا نوشت. ولی دوران اسارت بر او بسیار سخت گذشت. مسعود سعد سلمان که در حصار نای مثل نی می‌نالید، خوشحال هم نالیده است:

زه غمژن په عید په جشن خبر نشوم که درست خلک د دهلی ابته‌هاج
(در *کوچه ماه*، ص ۲۲)

ترجمه: من غمزده از عید و جشن آگاه نشدم هرچند همه مردم دهلی در ابته‌هاج‌اند.

در اشعار خوشحال یک بخش خاصی مربوط به روابط او با اورنگ‌زیب است که اشعاری بسیار نغز پر محتوا است؛ به طور مثال:

معلوم شود اورنگ را عدل و انصاف دده بنه مسلمانی بنه اعتکاف
سکه و رونه وارپه وار واره وژلی پلار په بند کبنی اچولی په مصاف
(دیوان خوشحال ختک، ص ۱۴۶)

ترجمه: عدل و انصاف اورنگ زیب را دیدم. مسلمانی و اعتکاف خوبی (عجبی) دارد. برادران تنی را به نوبت به قتل رساند و پدرش را زندانی کرده است.

در تاریخ آمده است که اورنگ‌زیب کاتب قرآن بود. خوشحال در بیتی می‌گوید:
کبنی قلم روغ کا قرآن هغه چاره په دورور مری مسکوی هغه چاره په
(همان، ص ۵۰۵)



ترجمه: به همان کاردی که قلم را برای نوشتن قرآن می تراشد، به همان کارد گردن برادرش را می برد.

که نیت و ته ئی گوری یویزید دی

که طاعت و ته ئی کوری اهل الله دی

(ارمغان خوشحال، ص ۶۹۵)

ترجمه: اگر به نیتش نگاه کنی یک یزید است و اگر به طاعتش نظر کنی اهل الله است.

نه لابند نه په زندان ووم چی دده مذمت خوان ووم

(فراقنامه، ص ۹۸)

ترجمه: من هنوز زندانی نشده بودم که مذمت خوان او (اورنگ زیب) بودم.

خوشحال خان وقتی شروع به شعر گفتن کرد که ادبیات شبه قاره زیر تأثیر ادبیات فارسی بود. لذا طبیعی است که مثل ادبیات زبانهای دیگر این منطقه، ادبیات پشتو هم تحت تأثیر ادبیات فارسی قرار می گرفت و دوره قبل از خوشحال که شعر پشتو از یک صورت واقعی برخوردار شده بود، به شدت زیر تأثیر ادبیات فارسی قرار داشت. خوشحال خان چون مرد عالم و دانشمندی بود، به مطالعه ادبیات آن زمان، کتابهای مهم فارسی و عربی، پرداخته است. در آثار او می بینیم که اشعار و بخشهایی از این کتابها مخصوصاً فارسی را حفظ کرده بود و کتاب *دستارنامه* او شاهی بر این دلیل است. همین طور در شعر خوشحال بیتهایی را می بینیم که صددرصد با تأثیر پذیری از شاعران فارسی سروده شده اند.

خوشحال خان، اگرچه به قول عبدالقادر خان ختک، در عربی کمی دخل داشت، ولی در فارسی سرآمد عصر خودش بود، شعر به پشتو و فارسی می سرود (گلدسته، مقدمه، ۱۹۸۹).

نگهداری فرهنگ ملی یک ملت، کار کسانی مثل فردوسی و خوشحال خان است

(خوشحال خان اودده ادبی مکتب، ص ۳۶).

در شعر خوشحال علاوه حماسه‌سرایی، عشق و رواداری، رموز مملکت، پند و نصایح، توصیف طبیعت، تاریخ‌گویی، ایثارگری، راستگویی، خودی و ننگ و غیرت، مرد و مردانگی، فلسفه و عرفان، رندی، حب‌الوطنی، قرآن و حدیث، حب رسول، توصیف اصحاب رسول و ائمه اطهار، و رنگ تغزل و هنرمندی فنون ادبی، همه به حد زیادی دیده می‌شود.

وی شاعر، ادیب، فیلسوف، حکیم، مورخ، جغرافیادان، فرمانده، صوفی، عالم، سیاستمدار، جهانگرد و همسری وظیفه‌شناس بود. او در شعر و شاعر نظیر نداشت. در غزل، رباعی، قطعه، نظم، مرثیه، مثنوی، مخمس، مسدس، اشعار فراوان دارد (خوشحال ختک شاعر و نویسنده پشتون، ص ۶).

او داستانهای افتخارهای جنگی خودش را مفصل همراه با ادبیت و زیبایی شاعرانه بیان می‌کند. گمان می‌رود که هومر یونانی یا فردوسی ایران‌زمین یا بایرن انگلیستان است (ارمغان خوشحال، ص ۷۸). خوشحال خان ختک را از این لحاظ هم یک شاعر منفرد و جداگانه به‌شمار می‌توانیم بیاوریم که او در یک زمان، هم یک مبارز و رهبر ملی بود و برای حفظ ملت و آزادی وطن می‌جنگید و از جانب دیگر یک شاعر توانا و قادرالکلامی که توانست زبان و فرهنگ ادبیات زبانش را حفظ کند. یعنی خوشحال خان به یک وقت پیروی دو شخصیات ادب فارسی را می‌کند: هم وظیفه فردوسی را انجام می‌دهد و هم خودش رستم میدان است.

او در اشعار پشتوی خود از شعر فارسی و عربی استفاده کرد، از آنجا قالبهای شعر، آرایه‌های ادبی و فنون ادبی را گزید و به لباس پشتو درآورد و به شعر پشتو آبرو بخشید و این نکته را به اثبات رسانید که زبان پشتو مثل زبانهای دیگر ظرفیت فکر عمیق و هنر دقیق را دارد. همچنان که خود خوشحال گفته است:

په وزن په مضمون په نزاكت هم پشتو ويل می عین تر پارسی دی رسولی
(ارمغان خوشحال، ص ۱۳)

ترجمه: در وزن و مضمون و نزاكت و هم در تشبیه، / شعر پشتو را عین به شعر فارسی رسانیده‌ام.



خوشحال خان می‌دانست که زمان، زمان شعر فارسی است. اگر کسی می‌خواهد شعرش را تا معیار و مقام بلند برساند، باید به شعر فارسی رجوع کند و او به حیث یک پشتون، مثل که فردوسی که دنبال حفظ فارسی ناب بود، پشتو را حفظ کرد. و چنین گفته است:

فارسی شعر می هم زده، سلیقه لرم دد وارو

پشتو شعر می خونبن شو، هر سوک خپل لری بناغلی

(خوشحال نامه، ص ۵)

ترجمه: من سلیقه شعر گفتن هر دو زبان فارسی و پشتو را دارم، ولی پشتو را انتخاب کردم [چرا که] هر کس [مال] خود را می‌پسندد.

خوشحال در آخر عمر که پیر شد، پیش آفریدها رفت و عزلت را گزید، وقتی سنش به ۷۷ سالگی رسید، در ۲۸ ربیع الثانی سال ۱۱۰۰ ق (۱۶۹۱ م) با بسیار ناکامی فوت کرد (تاریخ مرصع، ص ۲۸۱).

فردوسی و خوشحال

اگر این جانب نگاه انداخته شود و اگر با نظرات عده‌ای از پژوهشگران موافقت کنیم، حکیم طوس هم از دست پادشاه وقت سختی کشیده و بدبختیها را چشیده و این دو نابغه روزگار هم از این جانب دردشان یکی است و هم از جانب هنر و فکر هنری یک نوع هم‌مکتبی دارند. فردوسی در شاهکارش سخن از شاهان و پهلوانان ایران‌زمین آورده است و خوشحال یکی از مبارزان و سخنسرایان تاریخ بود که هم شعر حماسی سروده و هم از قهرمانان میدان بودند. اینجا بهتر است که نگاهی بر افکار مشترک ایشان بیندازیم؛ چون هر دو شاعر ما در زندگی و دانست ایشان معتقد به اخلاق و جوانمردی بودند و همیشه دو ستایش خرد و همت کوشیده‌اند. اشعار بسیار نزدیک از لحاظ آرمان و بلندنگاهی دارند؛ یعنی سخن از خرد، دانش، بخشش،

مردانگی، داد و دهش، نیکی، آزادی، توانگری، دینداری و راست‌بازی در میان آورده‌اند و با ستایش از خدا و رسول خدا با مدح امام علی حق‌پروری و حق‌شناسی خودشان را معرفی کرده‌اند. فردوسی سروده است:

به گفتار پیغمبرت راه جوی

دل از تیرگیها بدین آب شوی

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم در است

درست این سخن قول پیغمبر است

گواهی دهم کاین سخنها ز اوست

تو گویی دو گوشم پرآواز اوست

منم بندهٔ اهل بیت نبی

ستایندهٔ خاک پای وصی

چو هفتاد کشتی برو ساخته

همه بادبانها برافراخته

یکی پهن‌کشتی به سان عروس

بیاراسته همچو چشم خروس

محمد بدو اندرون با علی

همان اهل بیت نبی و ولی

خردمند کز دور دریا بدید

کرانه نه پیدا و بن ناپدید

بدانست کو موج خواهد زدن

کس از غرق بیرون نخواهد شدن

به دل گفت اگر با نبی و وصی

شوم غرقه دارم دو یار وفی



اگر چشم داری به دیگر سرای
 به نزد نبی و علی گیر جای
 گرت زین بد آید گناه من است
 چنین است و این دین و راه من است
 برین زادم و هم برین بگذرم
 چنان دان که خاک پی حیدرم
 دلت گر به راه خطا مایل است
 ترا دشمن اندر جهان خود دل است
 نباشد جز از بی‌پدر دشمنش
 که یزدان به آتش بسوزد تنش
 هر آن‌کس که در جانش بغض علیست
 ازو زارتر در جهان زار کیست

(شاهنامه، ص ۱۳-۱۴)

همین عشق و شناخت علوی را ما در اشعار خوشحال خان ختک هم می‌بینیم. او با بیان بسیار بی‌باک و واژه‌های زیبا در ستایش امام علی می‌کوشد.

که په کار دی ده د خدای پیژند گلی
 پیروی د محمد کره د علی
 هر آیت چی به راته پا سه له عرشه
 لا په عرش به ئی علی وو متلی
 محمد چی هغه رازئی په معراج کر
 یکایک وو د علی و ته جلی
 په محشر به هغه توری خاوری پاسی
 چی ئی نه دی توری خاوری د تلی
 محمد علی چی دوه وینی په سترگو
 په داکار کینی احولی ده احولی



دزره زنگ په بل صیقل نه لری کیژی
 په دوستی ئی د علی د مصقلی
 که دا هومره وئیل کا ورته رخصت دی
 محمد دی پیغمبر علی ولی
 د علی د آل دوستی د ایمان زره دی
 سوک دی شک په دا په زره مه راولی
 د علی د آل په مدح کبنی جنت دی

د خوشحال ختک په داده تسلی

(ارمغان خوشحال، ص ۶۳۷)

ترجمه: اگر می‌خواهی که خدا را بشناسی، پیروی از محمد کن و از علی. هر آیت وقتی از عرش می‌آمد، قبل از او بر همان عرش علی از او باخبر می‌شد. رازهایی که بر محمد در معراج آشکار گشت، علی از یک‌یک آنها باخبر بود. در روز محشر با روهای سیاه محشور خواهند شد آنهایی که خاک پای او نیستند. هر که محمد و علی را دو می‌بیند یعنی از همدیگر جدا می‌بیند، او حتماً حول (چپ چشم) است. زنگ دل با هیچ صیقل دور نخواهد شد، بجز دوستی علی. اگر کسی فقط این قدر هم بگوید دیگر رهایی می‌یابد که محمد پیغمبر است و علی ولی او. دوستی آل علی قلب ایمان است. هیچ کس نباید در این سخن شک در دلش بیاورد. در مدح آل علی بهشت پوشیده است. بر همین اساس خوشحال ختک مطمئن است.

قبلاً ذکر شد که این دو شاعر سخن از رادمردی و آزادگی در میان آورده‌اند.
 خوشحال برای اینان امام علی (ع) را الگو می‌شناسد و می‌گوید:

که نور په نورو چارو جلی ستایم زه به دتورو په کار علی ستایم
 ورورد رسول دی ور باندی بنایی کی ئی له فرقه بیا تر تلی ستایم

(ارمغان خوشحال، ص ۱۵۸)

ترجمه: من اگر دیگران را با خوبیهای دیگر می‌ستایم، در کار شمشیرزنی علی را



می ستایم. او برادر رسول (ص) است و شایسته این مقام اگر من او را از فرق تا کف پایش می ستایم.

بگویند که در این دنیا هر که را از فرق تا کف پایش می ستایم، او را از فرق تا کف پایش می ستایم. او برادر رسول (ص) است و شایسته این مقام اگر من او را از فرق تا کف پایش می ستایم.

بکوشید و بخشنده باشید نیز ز خوردن به فردا ممانید چیز (شاهنامه، ص ۱۳۸۶)

جهان یادگار است و ما رفتنی به گیتی نماند بجز مردمی به نام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست (شاهنامه، ص ۷۷۵)

و این صدایی است که از دل و روان دانای طوس بلند می شود. خوشحال خان هم همین سوز و شوق را داشت و با همین امید می زیست که خدایش که خدای علی است، به او معرفت و شجاعت مثل علی ببخشد. او وقتی از شجاعت و جوانمردی و جود و سخا حرف می زند علی را در نظر می گیرد؛ گاهی مستقیم و گاهی با کنایه از او ستایش می کند. می گوید:

جوانمردی په سر شندل په زرشندل دی

که جوانمرد ئی راوره خوی دمرتضی مرتضی

(ارمغان خوشحال، ص ۴۸۲)

ترجمه: جوانمردی در زر بخشیدن و سر دادن است، اگر تو جوان مردی است، همه خصیلت‌های مرتضی را داشته باش.

نه می کار په زر داری نه په ساتل دی کاروبار می په بخنبل او په خورل دی

که سخا ده او که توره که خامه ده په دادری تو که زما تللی نامه ده

(همان، ص ۹۷۴)



فردوسی به کار و کوشش ایمان دارد و در شاهنامه به این نکته بسیار توجه کرده است و خود شاهنامه از رادمردانش همیشه امید کوشش و سختکوشی را داشته است.

ز کوشش مکن هیچ سستی به کار به گیتی جزو نیست پروردگار
 چو از رنج و ز بد تن آسان شود ز نابودنیها هراسان شود
 شود پیش و سستی نیارد به کار چو سختیش پیش آید از هر شمار
 (شاهنامه، ص ۱۳۸۱)

ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی دروغ آید و کاستی
 (همان، ص ۱۱۰۰)

چو کوشش نباشد تن زورمند نیارد سر آرزوها به بند
 (همان، ص ۱۳۸۶)

خوشحال هم به همین عقیده است و می گوید:

که سرداری غواری بلا دی دوره عقل و همت راوره بیا جود بیا توره
 (ارمغان خوشحال، ص ۱۷۵)

ترجمه: اگر می خواهی سردار باشی، عقل و همت و جود و شمشیر را داشته باش.

په بناغلیو جهان ارت په نا ولیو باندی تنگ دی
 (همان، ص ۳۱۳)

ترجمه: برای جوانمردان جهان گشاده است و برای ناپاکان (نامردان) تنگ است.

هنر در شاهنامه با معنی بسیار گسترده و ارزشمند پسندیده شده است. فردوسی هنر را برتر از گوهر دانسته است. او هنر را به عشق ورزی و مهرورزی وابسته می کند. این



نکته در شاهنامه بسیار زیاد تکرار شده است.

هنر جوی و تیمار بیشی مخور

که گیتی سپنجست و ما بر گذر

(شاهنامه، ص ۱۳۸۵)

وگر تخت جوئی هنر بایدت

چو سبزی بود شاخ و بر بایدت

چو پرسند پرسندگان از هنر

نشاید که پاسخ دهیم از گهر

گهر بی هنر ناپسند است و خوار

برین داستان زد یکی هوشیار

که گر گل نبوید به رنگش مجوی

کز آتش بروید مگر آب جوی

(همان، ص ۱۱۰۰)

بماناد تا جاودان این گهر

هنرمند و با دانش و دادگر

(همان، ص ۸۸۳)

از نظر خوشحال هنر چیزی است که انسان را از فرش به عرش می‌رساند، یعنی طلب،

طالب و مطلوب را به هم می‌رساند و کلمه‌ای است بسیار بامفهوم گسترده و وسیع، که

هر جا تعبیر نو می‌گیرد. و نزد او همت و تلاش خود هنر و هنرمندی است.

وایی لارد ختو نشسته و آسمان ته

زه به لار در ته پیدا کرم بی هنره

(ارمغان خوشحال، ص ۳۷۱)

ترجمه: تو می‌گویی که راهی برای رفتن بر آسمان نیست، من می‌توانم راه برایت

بیابم، ای بی‌هنر!

یعنی نزد او این بی‌هنری است، اگر کسی کلمه «نیست» را تکرار کند. او نیز به آسمان

اکتفا نمی‌کند. بیت زیبایی را از خوشحال مربوط به همین موضوع داریم که می‌گوید:

چی زره طلب دلمر کاندی خوشحاله

په همت مه شه ته هم تر زری کم

(دیوان خوشحال، ص ۲۱۵)

ترجمه: وقتی زره هم دنبال طلب خورشید است، ای خوشحال، در همت، تو هم کمتر

از زره مباش.



ولی این همت چیست که خوشحال بر او این قدر تأکید می‌کند. باید بیابیم که جایگاه همت در پیش او چیست. از او داریم که می‌گوید:

وی می سه رنگه به الوزم آسمان ته وی چی داشی د همت په پروبال

(دیوان خوشحال، ص ۲۱۵)

ترجمه: گفتم که چگونه می‌توانم بر آسمان پرواز کنم. گفت که این کار با پر و بال همت ممکن است.

خوشحال خان هم معتقد است که برای کار سرداری و رهبری باید هنر شمشیر را هم داشت و گرنه کار به هدف نمی‌رسد. او می‌گوید: خوشحال کسی است که تمام عمرش را در سعی و تلاش و کوشش و توسل و توکل به سر بُرد و هیچ وقت به بهانه تقدیر، همت را از دست نداد. او معتقد بود که باید انسان هنری را که دارد توشه راه کند. می‌گوید:

که طالع او هنر دواره سر هکبندزی زه خوشحال به پکبنی و نیسم هنر

(ارمغان خوشحال، ص ۱۷۸)

ترجمه: اگر طالع و هنر هر دو جلویم گذاشته شود، من خوشحال هنر را برخواهم گزید.

با اینکه شاهنامه پر از داستانهای یلان جنگاور است و خوشحال هم از سیزده سالگی پای به میدان جنگ گذاشت و تا آخر عمر دچارش بود، هر دو امن و آشتی را بر جنگ ترجیح می‌دهند. از فردوسی داریم:

بدین تیزی اندر نیاید به جنگ نباید گرفتن چنین کار تنگ

(شاهنامه، ص ۱۱۰۰)

پلنگ این شناسد که پیکار و جنگ نه خوب است و داند همی کوه و سنگ

(شاهنامه، ص ۴۱۵)

فردوسی اگرچه می‌خواهد که پهلوانانش را پیروز و کامیاب ببیند، اما باز هم حرف



دلش را از زبان پهلوان عزیزش بیان می‌کند. رستم کوشش فراوان می‌کند که اسفندیار را از جنگ با خود باز دارد، ولی توفیق نمی‌یابد. در آخرین لحظه‌ای که تیر گز را به سوی چشم اسفندیار رها می‌کند، خدا را گواه می‌گیرد که این کار به دلخواه او نیست:

همی گفت کای پاک دادار هور فزایینده دانش و فرو زور
 همی بینی این پاک جان مرا توان مرا هم روان مرا
 که چندین بیچم که اسفندیار مگر سر بیچاند از کار
 تو دانی به بیداد کوشد همی همی جنگ و مردی فروشد همی
 به بادافره این گناهم مگیر تویی آفریننده ماه و تیر
 (ریاحی ۱۳۷۶: ۱۹۹)

خوشحال خان ختک با اینکه در جنگها پیروز بوده، ولی هیچ وقت به رضا و رغبت دست به جنگ نزده است:

که د جنگ په کارکبني ديروي حکمتونه چی صابر نشی زلمیه ظفر نشته
 (دیوان خوشحال، ص ۳۳۷)

ترجمه: اگر چه در کار جنگ حکمت‌های بسیاری باشد، ولی ای جوان اگر صبوری نکردی هم فایده ندارد.

مردان نن جنگ کا آشتی صبا کا چه سره کببینی صلح و صفا کا
 سوئی ژرا وی هو مره خندوای سوئی جفا وی هو مره وفا کا
 (ارمغان خوشحال، ص ۱۰۹)

ترجمه: مردها امروز می‌جنگند، ولی فردا آشتی می‌کنند. وقتی با هم می‌نشینند، دست به صلح و صفا می‌زنند. هر قدر که گریه دارند، خندان هم همان قدر هستند. هر قدر که جفا دارند، همان قدر وفا می‌کنند.

شمشیر در ادبیات جهانی و به‌خصوص در ادبیات جهان شرق، از جایگاه مهمی برخوردار است. ادبیات عرب پیش از اسلام، پیام محوری‌اش همین شمشیر بود. ولی



بعد از اسلام نیز این آلت برنده و گرانقیمت، که سدی بین حق و باطل، و مرد و نامرد، است، قیمت و ارزش خود را از دست نداد، ولی لحن توصیفش تغییر کرد. شمشیر پذیرفته شد و شمشیرزنی هنر باعظمتی شد. ولی اول معرفت و بعد دست بردن به شمشیر، بیانگر اصل و روح اسلام است که شمشیر در شخصیت حضرت علی (ع)، بعد از رسول خدا (ص)، دیده می‌شود.

در ادبیات فارسی نیز شمشیر چنین جایگاهی را دارد که سرمشق سخنهای شاعران کهنه‌مشق گشته است. حتی مناظره‌هایی نوشته شد که شمشیر در آن از جایگاه مهمی برخوردار است. و شمشیر همان قدر و قیمت و ارزش را دارد، که یک قلم دارد؛ چرا که از نی تا قلم شدن، باید زخم شمشیر را خورد. در ادبیات زبانهای دیگر این منطقه، مثل اردو و پشتو هم شمشیر از ارزش برخوردار است. این نکته در اشعار فردوسی و خوشحال خان هم به طور احسن دیده می‌شود. از فردوسی داریم که می‌گوید:

بر و بازوی شیر و خورشیدروی دل پهلوان دست شمشیرجوی
(شاهنامه، ص ۷۰)

ببینی کزین یک تن پیلتن چه آید بر آن نامدار انجمن
به نیروی یزدان پیروزگر به بخت و به شمشیر تیز و هنر
(همان، ص ۱۱۰۰)

بگفت آنک شمشیر بار آورد سر سرکشان در کنار آورد
(همان، ص ۱۶۲)

و این صاحب سیف و قلم، یعنی خوشحال، برای انسان دو راه را گزیده است که اگر یکی را انتخاب کرد، حتماً پیروز و سرخرو می‌باشد؛ حتی می‌شود گفت: اگر هر دو را داشته باشی بیشتر به پیروزی راه می‌بری. ولی به یک نکته دیگر نیز اشاره دارد:

یاد سپینی توری مرد شه یا عاشق شه

چی یاد یژی په بد لو په سندرو

(ارمغان خوشحال، ص ۴۸۰)

ترجمه: با مرد شمشیر براق باش و یا عاشق باش تا همیشه از تو در سرودها و اشعار



ذکر کنند.

چی سر کنده سر بازی کاندی د تورو

زه خوشحال ختک تر هسی هنر جار

(دیوان خوشحال، ص ۱۶۲)

ترجمه: من خوشحال قربان این گونه هنر شوم که آموزنده سر بازی برملا است.

در ادبیات جهان می‌بینیم که همه جا سخن از عشق است، ولی به رنگ و فرهنگ و زبان و آهنگ و روش مختلفی. مخصوصاً ادبیات فارسی، بدون این کلمه هیچ خواهد بود. و شاید از عشق بهتر از ادبیات فارسی در ادبیات هیچ زبان دیگر، به این زیبایی عمق، تنوع و وسعت استفاده نشده باشد و زبانهایی که در ادبیاتشان از قالبها و موضوعات فارسی استفاده کرده‌اند، عشق با زور و عمق دیده می‌شود. وقتی کلمه‌ای با این گسترش و عمق و عظمت وجود داشته باشد، چگونه ممکن است که این دو شاعر هم فکر ما استفاده نکرده باشند.

فردوسی سخن از عشق زال می‌گوید و به همان نکته اشاره می‌کند که در شعر به‌طور کلی رایج است، یعنی با آمدن عشق خرد و عقل پا به فرار می‌گذارند:

ز بالا و دیدار آهستگی ز بایستگی هم ز شایستگی
دل زال یکباره دیوانه گشت خرد دور شد عشق فرزانه گشت
(شاهنامه، ص ۷۶)

در این ابیات سخن عجیبی در میان گذاشته شده است: آنهایی که به جنگ و جهانگیری از هیچ کس نمی‌هراسند، از معجزه عشق لرزه بر اندام‌اند:

پس آگاهی آمد به شاه بزرگ ز مهرباب و دستان سام سترگ
ز پیوند مهرباب وز مهر زال وزان ناهمالان گشته همال
سخن رفت هر گونه با موبدان به پیش سرافراز شاه ردان
چنین گفت با بخردان شهریار که بر ما شود زین دژم روزگار
چو ایران ز چنگال شیر و پلنگ برون آوریدم به رای و به جنگ



فریدون ز ضحاک گیتی بشست
بترسم که آید از آن تخم رست
نباید که بر خیره از عشق زال
مال سرافگنده گردد همال
(همان، ص ۹۰)

و این هم حس عاشقانه این مرد عشق را سراریز می‌سازد:

چو رخشنده گردد جهان ز آفتاب
رخ نرگس و لاله بینی پر آب
به عشق تو گریان نه از درد و خشم
بخندد بدو گوید ای شوخ چشم
(همان، ص ۷۱۵)

و این هم که عشق:

پدید آید آنگاه باریک و زرد
چو پشت کسی کو غم عشق خورد
(همان، ص ۱۳)

این رنج و محنت عشق را در دیوان خوشحال هم ملاحظه می‌توان کرد و در بیت زیر
با تشبیه عجیب نادری روبه‌رو می‌شویم که عشق را به موی سیبل شیر برابر می‌کند. که
در سینه می‌خلد و در چند روز رنگ زر می‌گردد.

عشق یوسه دمزری بریت دی گوگ کبنی

درنخورئی په سوور زی رنگ بدل شی

(ارمغان خوشحال، ص ۶۰۲)

ترجمه: عشق مثل موی سیبل شیر در اندرون سینه است که در طول چند روز رنگ
مریض تغییر می‌کند.

و این نکته را که دوام عشق را تعبیر به زندگی جاویدانی می‌کند، خوشحال با پیروی
از شاعران بزرگ فارسی به زبان پشتو، که می‌گویند زبان سخت و کرحتی است، با
چه شیرینی بیان می‌کند و می‌گوید:

چی په عشق سره ژوندی دی هغه نه مری

چه بی عشقه ژوندی کرزی مره هغه

(همان، ص ۵۴)



خوشحال خان خټک، مورده دودوسی نژاد

این شاعر زیرک و عاشق می‌دانست که در همراهی اورنگ‌زیب علاوه از چند سکه و منصبی ظاهری نمی‌تواند چیزی به دست بیاورد. ولی در مقابل او عشق چیزی است که برای آزادگان همیشه سینه‌گشاده، بازو راه راست و فراز را دارد و سربلندی ابدی بخش کوچک او است و چنین گویا شد که
عشقه ته تر اورنگ‌زیب بادشاه بهتری

چی خوشحال دی په عالم کبني سر بلند کر

(همان، ص ۶)

ترجمه: ای عشق! تو بهتر از اورنگ‌زیب پادشاه هستی که خوشحال را در تمام عالم سربلند ساختی.

و این بیت خوشحال را نیز ملاحظه فرماید!

عقل خپل فو جونه تار په تار خواره کا چی پری رانشی د عشق خونی لشکری

(همان، ص ۵۸۶)

و چندین موضوع دیگر که با بسیار اشتراک در اشعار این دو نابغه جهان مردانگی و آزادگی دیده می‌شود، جای ستایش و خرسندی دارد. ولی نکته‌ای را که باز هم با ارزش و لایق ذکر می‌دانم، این است که این بزرگمردان با وجود مشکلات و بی‌قدری زمانه از جایگاه خود باخبر بودند و هم از ارزش اشعار و افکارشان آگاه. از دانشمند طوس داریم:

چو این نامور نامه آمد به بن ز من روی کشور شود پرسخن

از آن پس نمیرم که من زنده‌ام که تخم سخن من پراگنده‌ام

(شاهنامه، ص ۱۴۰۸)

از خوشحال خان داریم که می‌گوید:

نه به زما غو ندی بل ننگیالی راشی نه به زماغوندی بل جنگیالی راشی

ختک لا پر پژده په درست افغان کپنی عجب که داسی فرهنگیالی راشی



(کلیات خوشحال، ص ۲۹۸)

ترجمه: نه مثل من دیگر کسی باغیرت خواهد آمد نه کسی مثل من مرد جنگاوری در ختک نه بلکه در کل افغانها. عجیب خواهد بود اگر این چنین فرهنگ شناسی بیاید.

ما خوشحال چه په پشتو شعر بیان کر د پشتو ژبه به اوس په آب و تاب شی

(د خوشحال ختک کلیات، ص ۴۰۳)

ترجمه: من خوشحال که به پشتو شعر سرودم (لذا) الان زبان پشتو آب و تاب خواهد یافت.

منابع

- ارمغان خوشحال، مقدمه از سید رسول رسا، یونیورسٹی بک ایجنسی، پشاور، ۲۰۰۱م.

- پشتو شاعری کی تاریخ، پریشان ختک، آکادمی ادبیات پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۸م.

- تاریخ مرصع، افضل خان بن اشرف خان بن خوشحال خان ختک، مقابله و تصحیح از دوست محمد کامل مومند، یونیورسٹی بک ایجنسی، پشاور.

- خوشحال خان ختک شاعر و نویسنده پشتون، گردآوری و تنظیم از محسن ابوطالبی، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، پشاور، ۱۳۷۱ش.

- د پشتو د نثر تاریخ، محمد افضل رضا، عظیم پبلیشنگ هاوس، پشاور، ۱۹۶۷م.

- د خوشحال خان ختک کلیات، مقدمه عبدالحی حبیبی، قندهار، ۱۳۱۷ش.

- دانش (فصلنامه)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ش ۲۷ - ۲۸، ۱۳۷۰ش.

- در کوچہ ماه (شعر فارسی خوشحال خان ختک)، علی کمیل قزلباش، پیشکش مجلس اقبال پاکستان کویت، ۱۳۸۵ش.

- دیوان خوشحال خان ختک (حصه اول، حصه دوم)، ترتیب و تدوین حاجی پردل ختک، اداره ثقافت سرحد، پشاور.

- شاهنامه فردوسی، نشر پیمان، تهران، ۱۳۸۱ش.



- شل مقالی (دریمه برخه) راتولونکی، عبدالحی حبیبی، مطیع الله روهیال، نارنج
خیروندویه تولنه، کندهار، ۱۳۸۲ش.

- فراقنامه، خوشحال خان ختک، سریزه سمون و تعلیقات سر محقق زلمی هیواد مل،
پشتون کور (بن) جرمنی، ۱۳۸۱ش.

- فردوسی، محمدامین ریاحی، تهران، طرح نو.

- فرهنگ فارسی عمید (سه جلدی)، حسن عمید، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۵ش.

- گلدسته، عبدالقادر ختک، به کوشش خیال بخاری، پشتو اکیدمی، پیشاور، ۱۹۸۹م.



دیوان صلابی

سید امیرحسین عابدی^۱

ترجمه و تلخیص از: زینت کیفی^۲

چکیده

امیر جلال‌الدین حسن، متخلص به صلابی، در زمان شاه عباس به سمت صدارت سرفراز بود. مدتی به دربار شاهان تیموری شبه‌قاره و دکن وابستگی داشت. نسخه خطی دیوان صلابی در مجموعه ذخیره شیرانی در دانشگاه پنجاب موجود است. در دوره‌های مختلف، در ستایش اکبر شاه و جهانگیر شاه، محمدقلی قطب‌شاه و شاه عباس قصابی سروده است. در پژوهشی که استاد دکتر سید امیرحسین عابدی انجام داده، سطح شعر صلابی را متوسط قلمداد کرده است.

کلیدواژه‌ها: صلابی، نسخه خطی، ذخیره شیرانی، مدحیه.

۱. این مقاله زنده‌یاد استاد سید امیرحسین عابدی به زبان اردو در مجله معارف (اعظم‌گره، نوامبر

۱۹۸۲م) چاپ شده است.

۲. دانشجوی پیش‌دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو دهلی‌نو، هند.

مؤلفین تذکره‌های شمع *انجمن و ریاض العارفین*، امیر جلال‌الدین حسن، متخلص به صلائی، را ذکر نموده و او را از سادات شهرستان (شارستان، خراسان) دانسته‌اند. او را اصفهانی نیز نوشته‌اند.

به گفته تذکره‌نویسان، صلائی در زمان شاه عباس (۹۹۲-۱۰۳۸ق/۱۵۸۴-۱۶۲۹م) بر عهدهٔ صدارت فایز بوده است. اما در سال ۱۰۲۰ق (۱۶۱۱م) او را معزول کردند. هر دو تذکره فوق‌الذکر، ابیات زیر را از صلائی آورده‌اند:

خدا شکیب دهد این دل پریشان را که بر شکسته‌دلان رحم نیست خوبان را
مصریان انصاف می‌خواهم کدامین بهتر است آفتاب یزد ما یا ماه کنعان شما
جور جفا اگر ز پی آزمودن است از من نماند خود اثر امتحان کیست
سعی طبیب هرزه بود بهر چاره‌ام مرهم کجا و این جگر پاره‌پاره‌ام
از ملک دل بپرس خبر اندرین دیار صاحب تصرفی است که من هیچ‌کاره‌ام

در مجموعهٔ شیرانی در دانشگاه پنجاب لاهور، یک نسخهٔ خطی از دیوان صلائی (به شمارهٔ ۴۶۲۷ / ۱۵۷۷) موجود است. این نسخه بسیار فرسوده است و قطع و بریدگی و افتادگی‌هایی نیز دارد که به سبب آن، مطالعهٔ نسخه کاری پر زحمت است.

فهرست‌نویس ذخیرهٔ شیرانی، نام شاعر را «حسن بیگ» نوشته است، در حالی که در خود نسخه «احسن بیگ» درج است. این نسخه مکتوب سال ۱۰۱۷ق (۱۶۰۸-۱۶۰۹م) و کاتب آن شخصی به نام عبدالرحیم ولد سید نجم‌الدین است. بیشتر این نسخه در دورهٔ زندگی خود شاعر آماده شده است. به هر صورت، این صلائی از صلائی شمع *انجمن و غیره* جدا است؛ زیرا که آن صلائی را از سادات شهرستان دانسته‌اند و این صلائی را «بیگ» نوشته‌اند. نیز این صلائی با شهرستان ربطی ندارد و وطنش جای دیگر است. در بارهٔ این صلائی از تذکره‌ها اطلاعی به هم نمی‌رسد. البته از مطالعهٔ دیوان او می‌توان چگونگی زندگی او را بیان کرد.

چنان که از قطعهٔ زیر معلوم می‌شود، او در سال ۹۵۵ق (۱۵۴۸-۱۵۴۹م) در ساحل مرغاب دیده به جهان باز نمود، لیکن تعلیم و تربیت او در اسفراین انجام یافت. در



سال ۹۸۱ق (۱۵۷۳-۱۵۷۴م) برای هندوستان بی‌قرار شد و رخت سفر بست. ولی آنجا چنان توفیقی که انتظار داشت نصیبش نشد، بلکه دچار مشکلاتی نیز گردید. در ۹۹۹ق (۱۵۹۰-۱۵۹۱م) امید کامیابی بزرگی داشت، لیکن چگونگی آن معلوم نمی‌شود. البته از قطعه‌ای دیگر معلوم می‌شود که آن سال او به حج بیت‌الله رفته بود و باز دانسته می‌شود که فرزندی از او باقی نمانده است:

| | |
|-----------------------------------|--|
| ز شهر بند عدم آمدم به ملک وجود | به سال نهصد و پنجاه و پنج از هجرت |
| ولیک نشو و نمایم به اسفراین بود | بود مقام تولد به ساحل مرغاب |
| هوای هند عنان دلم ز کف بر بود | چو سال نهصد و هشتاد و یک شد از تاریخ |
| مکرر ار چه نشیب و فراز رو بنمود | ولی به هند نشد حاصل آنچه دل می‌خواست |
| به روی کعبه امید بخت دیده گشود | به نهصد و نود و نه به روز عید ضحی |
| که جانشین بودم چون جهان کنم پدرود | به یادگار زمین گر نماند فرزندی |
| نمرده آنکه سرایند گفته‌اش به سرود | ولی به این دل خود شاد می‌کنم که به دهر |

این دیوان دارای قصایدی است که شاید پس از عاجز آمدن از روزگار در هندوستان، در مدح شاه عباس سروده که در آن ایران را بهتر از جنت گفته است. به علاوه، شاعر در آن تنگدستی خود را ذکر کرده است:

| | |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| گر کنم تقریر اظهار خجالت می‌کشم | آن قدر ذلت که در عهدت ز عسرت من کشم |
| با رعایت رخت تا آن رشک جنت می‌کشم | ملک ایران رشک جنت گشته از عباس شاه |
| کس سزاوارست شرق و غرب و ز زیر کمین | بس مگو عباس شاه و حرف از اعدا مدار |

علاوه بر آن، چندین قصیده در مدح پادشاه اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ق/۱۵۵۶-۱۶۰۵م) است که حتماً پس از ۹۸۱ق (۱۵۷۳-۱۵۷۴م) سروده شده‌اند. مثلاً می‌گوید:

بر درگه شهنشاه اکبر که باد بخشش
فیروز بر اعدای مفتاح بر مشاکی

یا

خدیو ملک ظفر کامیاب اکبر شاه که می‌سزد خدمش را خطاب خاقانی

اما بیشتر قصاید در زمان شهزادگی شهزاده سلیم و تخت‌نشینی او و تا پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق / ۱۶۰۵-۱۶۳۷م) سروده شده‌اند. مثلاً:

نورالدین خسرو جهانگیر شد شاه سلیم ابوالمظفر
یا

شاهنشاه خسرو جهانگیر دارای سریر و عزّ و اکرام

صلایی تا دربارِ قطب‌شاهیان در دکن هم رسید و در مدح محمدقلی قطب شاه (۹۸۸-۱۰۲۰ق / ۱۵۸۰-۱۶۱۲م) قصایدی نیز دارد:

شه سپهرمکان قطب شاه آنکه بود فلک متابعث و روزگار فرمانبرش
صاحبقران خدیو محمدقلی شه آنک به امر و نهی اوست قرین چرخ و اخترش...

علاوه بر آن، او در مدح احمد سلطان محمد سلطان نیز قصایدی سروده است، لیکن درست معلوم نمی‌شود از آن منظور او کیست:

رسید مزده که نو گشت دهر را بنیان به عهد احمد سلطان محمد سلطان

شاید منظور او عثمان پادشاه احمد اول بوده باشد.^۱

علاوه بر پادشاهان، صلائی در مدح امرا نیز قصایدی سروده است که در میان آن توصیف میرزا ابوالقاسم^۲ را مخصوصاً بیان کرده است. مثلاً:

۱. احمد اول سلطان عثمان (۱۰۱۳-۱۰۲۶ق / ۱۶۰۳-۱۶۱۷م).

۲. طبق *آتشکده آذر*، او از سادات گلستانه (اصفهان) بود، مگر خود در ترکستان چشم به دنیا باز کرد و در کابل نشو و نما یافت و همین علت است که کابلی خوانده می‌شود. در زمانه پادشاه همایون



محمی دین و دولت میرزا ابوالقاسم

که امر و نهی خدا را ز جان بود مأمور...

یا

...
...
...

علاوه بر آن، صلائی به مدح و تعریف خان اعظم،^۱ اعظم خان، مقرب خان، مرتضی خان احمد، حافظ کنبایت مصطفی خان^۲ و غیره نیز پرداخته است:

| | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| شمس دین و دولت آن کز شه دورانش خطاب | بهر تعظیم جهانگیر قلی خان آمد |
| خلف دودۀ اقلیم سنان اعظم خان | که چو اجداد رئیس دل حیران آمد |
| فرید عهد تویی خان مرتضی القاب | ز لطف شاه جهانگیر بخت فرخ‌فر |
| مسلم ورع اوست مصطفی خانی | به صدر مسند دانش ز آل پیغمبر |
| تهمتن صف نام‌آوران مقرب خان | که از علو شرف هست واجب‌التعظیم... |
| بوعلی زمان مقرب خان | که ازو ملک شاه راست نظام... |
| ... حافظ کنبایت ار مصاحب خان | چو شهر لوط همی گشت سر به سر دیوان |

برخی از شخصیتها چنان بزرگ نبودند که در مدح آن توان قصاید سرود، ولی در قطعات آنها یادآوری شده‌اند. مثلاً قاسم دلال و شخصی به نام مرزا یحیی که نام او را با اخلاص تمام آورده و به او سلام رسانده است:

خدمت اخذالتزامی هاشم سمسار را ای صبا از ما دعایی گو به آمین مدام...

به‌هند آمد و محترمانه زندگی به سر می‌برد. در اواخر با فقر زندگی کردن آغاز کرد. خود شاعر بود و در تذکره آتشکده آذر برخی از اشعار او نقل شده است که از آن جمله یکی این است:

چون سایه هم‌همیم به‌هر جا روان شوی شاید که رفته‌رفته به‌ما مهربان شوی
۱. مرزا عزیز کوکه (م: ۱۰۳۳/ق ۱۶۲۳-۱۶۲۴م).

۲. مصطفی خان خلف سهراب خان موصلو آق قویونلوی ترکمان یا مصطفی بیگ ترکمان خان؟ (ف: ۱۰۴۳/ق ۱۶۳۳-۱۶۳۴م).

ای صبا رفته به مرزا یحیی عرض اخلاص صلابی برسان

شخصی به نام شاه جی را هم ذکر کرده است:

شاه جی با چند دیگر داخل اند اما فلان زال می گوید فغان از میرزا خان می کند...
 اما طرف دیگر پسر شخصی به نام خواجه حسین را مذمت نیز کرده است:
 سرفرازا ز ابن خواجه حسین هست بی حد عذاب روح مرا...

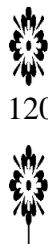
از سه قطعه زیر معلوم می شود که به علت غیبت کننده ای، امیری، صلابی را از خود دور ساخت و وظیفه ای که او می یافت منقطع شد:

... سپهر مروت دو سال شد کم و بیش که از عطا نرسیده به مخلصان...
 قبله گاهها امید آنم بود که بپرسد ترحمت یک بار
 که فدای محب دیر نیم از چه دارد ز بزم وصل کنار
 زین تغافل گمان شده که مرا بوی نقار
 خورده بر گوش الفت حزنی که چنین خاطرت [گرفت] غبار

این دیوان دارای چند ماده تاریخ نیز هست. مثلاً قطب الاقطاب شیخ داود به تاریخ ۱۶ ربیع الاول ۱۰۱۱ (۱۶۰۲ م) درگذشت و صلابی قطعه تاریخ زیر را برای او سرود که از آن معلوم می شود که تا ۱۰۱۱ ق او حتماً به قید حیات بوده است:

در شانزده ربیع الاول شد جانب خلد شاد و خوشنود
 آن قدوه کشور سعادت قطب الاقطاب شیخ داود
 تاریخ وفات از صلابی جستیم هزار و سیزده بود

در قطعه زیر ولادت کسی در ماه صفر را ذکر کرده است؛ ولی معلوم نمی شود که مراد از او کیست و نیز فقط ماه ولادت را ذکر کرده و سال معلوم نمی شود:



اول ماه صفر تازه‌گلی روی بنمود ز بستان عدم

ممکن است که تولد فرزند خود را ذکر کرده که بعداً زنده نمانده است.

از بررسی دیوان صلایی معلوم می‌شود که او در هند بیشتر در گجرات اقامت‌گزین بوده است. او در منطقهٔ کوکن نیز مقیم بوده است و قحط‌سالی را که آنجا دید چنین در قصیده‌ای بیان می‌کند:

عدل آثار به‌کوکن امسال گویند که کم... بود باران
آیا شده اینکه نیست پیدا از غله اثر گران... زان...

در اشعار صلایی جابه‌جا ذکر عسرت او دیده می‌شود و با وجود زندگی همواره در افلاس خود او متمنی احسان کسی نبود:

هر چند که مفلسم و شاعر از منت خلق بی‌نیازم
یا

مفلسم لیک صلایی صفت از گنج خرد متمول‌تر از اندیشهٔ صد قارونم

البته مردم ممسک و بخیل را مذمت کرده است:

در کشور سخا چو صلایی به دست جور فرمان به قتل والی امساک داده‌ایم

صلایی به حضرت علی (ع) و اهل‌بیت و ائمهٔ اطهار (ع) ارادت زیادی داشته است:

با صلایی به‌در سرعت تسخیر وصال قرعهٔ طوف نجف بر در بغداد زدیم
چون صلایی قدمی در روش سعی نهیم عهدی از مرحمت ساقی کوثر گیریم

در شعر، صلایی خود را کمتر از فردوسی و انوری و کمال اسماعیل اصفهانی و کمال خجندی نمی‌پنداشت و از ناقدری خود شاکی بود:

شعر جنس کساد بازار است ورنه نبود زبان ناطقه لال



غوص بحر بیان خجندی‌وار می‌نمودم به مهرهی خیال
 کردمی چارسوی معنی را زینتی به ز انوری و کمال
 گفتمی همچو طوسی استاد قصهٔ بند نقل رستم و زال
 یا

عمری است که اقلیم سخن را سره کاریم صراف سر چارسوی ملک و اقالیم

در غزلی می‌گوید:

گفت صلابی این غزل دوش به هدیهٔ نیم‌شب لوح و قلم به ثبت آن برده گواه کرده‌ام

در قصیدهٔ زیر صلابی یک محاورهٔ هندی «بات تالان»^۱ را به فارسی به کار برده است که از آن معلوم می‌شود که او به زبان محلی اینجا آشنایی پیدا کرده بود:

آرزو با امید بی‌پایان گرم افغان همی رسد پویان
 مشکل طرفه‌ای فتادستش به کرم کو دهد جواب آسان
 داد را خود به سند احسانت ناامیدی شاعر از اعیان
 باز از لطف چون تو فتانی که نداری قرینه از اقران
 هیچگه این شنیده گردیدت که کند را چه «بات را تالان»

شعر صلابی عموماً درجهٔ متوسط دارد. ابیات زیادی از قصاید او را در این مقاله کوتاه نقل نمودیم که از آن استعداد قصیده‌گویی او را می‌توان درک کرد. متأسفانه در این نسخهٔ ناقص تعداد غزلیات او خیلی کم است.

۱. بات تالان: به معنی «این گوش در، آن گوش دروازه» (مترجم).



تعامل ادبی ایران و گرجیان سند

فائزه زهرا میرزا^۱

چکیده

تأثیر زبان و ادب فارسی و گسترش آن در مناطق گوناگون جهان، به ویژه سرزمینهای اسلامی و آثاری که به فارسی در این مناطق تألیف شده، به حدی بوده است که پس از سپری شدن چندین دهه از بازشناسی و معرفی این گنجینه‌های بسیار ارزشمند در زمینه‌های مختلف علوم و دانش بشری، به ویژه در گستره ادبیات به قلم دانشمندان و محققان و صاحب‌نظران ایرانی و غیر ایرانی، هنوز نمی‌توان به طور قطع ابعاد این تأثیر و گسترش را مشخص کرد.

کلیدواژه‌ها: گرجیان، خسرو بیگ، میر کرمعلی خان، محک خسروی، میرزا قلیچ بیگ.

تاریخچه ورود گرجیان به سند

گرجستان از دو طرف با کشورهای ایران و ترکیه همسایه بود. از آن سبب، قشون آن هر دو کشور گاه و بیگاه بر گرجستان حمله و تاخت‌وتاز داشتند، اسباب و اثاثه مردم را غارت می‌کردند و بچه‌ها را اسیر می‌کردند و به کشورهای خود می‌بردند. بعد از وفات نادر شاه در سال ۱۱۶۰ق، ویرانی و قتل و غارت در کشور به وجود

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کراچی پاکستان faizeh51214@yahoo.com

آمد و بدان سبب تا مدتی گرجستان از حمله و تاخت و تاز دیگران آرام گرفت. اما از رسیدن آقا محمد خان قاجار بر سریر دولت، این تاخت و تاز سر گرفت و جنگی بین ایران و گرجستان به نام «اروس» در سال ۱۳۹۷ م رخ داد (فریدون بیگ ۱۹۰۲: ۲۹۶). در این جنگ دو تن از فرزندان شاه گرجستان، به نام همایون خان و خسرو خان، به اسارت گرفته شدند. برادر خسرو خان به علت بیماری در اسارت فوت کرد و فرمانده کل قشون ارتش ایران، حاجی ابراهیم خان را به فرزندى پذیرفت و او را به تهران آورد و به تعلیم تربیت او پرداخت. بعد از مرگ حاجی ابراهیم، خسرو به همراه خانواده وی به شیراز مهاجرت کرد (همان: ۲۹۴).

در زمان فتحعلی شاه قاجار گرجستان جزو سلطنت روس شد. فتحعلی شاه با امیران تالپور سند روابط دوستانه داشت و این روابط در زمان تالپوران به علت شیعه‌مذهب بودن آنها، و تمایل به کارهای فرهنگی و هنری و علاقه‌مندی به زبان و ادبیات فارسی، بیش از پیش مستحکم‌تر و صمیمی‌تر شد. این سه عامل، چنان قوی و مستحکم بودند که دو دولت ایران و سند را به ریسمان محبت و دوستی عمیق به یکدیگر پیوند داد.

میر کرمعلی خان و برادرانش به دست وکیل خودشان، آخوند اسمعیل، برای شاه ایران هدایایی فرستادند. آخوند اسمعیل مورد استقبال مسئولان ایرانی قرار گرفت. او خسرو خان را آنجا دید و با موافقت مسئولان در سال ۱۸۰۵ م/ ۱۲۲۰ق او را همراه خود به سند آورد (میرزا قلیچ بیگ ۱۹۲۳: ۲). خسرو خان با داشتن هوش سرشار و قابل اعتماد، مقام خوبی را در دربار تالپوران به دست آورد. او اولین گرجی بود که به سند آورده شد و بعد از او چهار گرجی دیگر به نامهای میرزا فریدون بیگ گرجی، میرزا قربانعلی بیگ گرجی، میرزا رستم بیگ گرجی و میرزا محمدباقر بیگ گرجی به سند آورده شدند.

این افراد گرجی قبلاً مسیحی بودند، اما در ایران مذهب اسلام را پذیرفتند و بعد از آمدن به سند به نام میرزا معروف شدند (میرزا قلیچ بیگ ۱۹۱۷: ۴۱). امیران تالپور به گرجیان لقب میرزا و بیگ اعطا کردند؛ میرزا به این علت که کارهای اداری و دبیری و منشیگری و امور درباری بر عهده آنها نهاده شده بود و سبب لقب دادن بیگ این



بود که گرجیان قبل از آمدن به سند مدتی به استانبول زندگی کرده بودند و به زبان ترکی و فارسی حرف می‌زدند. نیز در زبان ترکی «بیگ» لقب اشخاص بزرگ است و مخفف آن «بیوک» می‌باشد (میرزا قلیچ بیگ ۱۹۱۹: ۴۲-۴۴).

کارهای علمی و ادبی گرجیان

زندگی کوتاه گرجیان مذکور در ایران تأثیر بسزایی بر شخصیت علمی و ادبی آنها گذاشت. آنها قبل از آمدن به سند با زبان فارسی و ترکی آشنا بودند و بعد از آمدن به سند زبان سندی را نیز فرا گرفتند و به آن زبان نیز تکلم می‌کردند. میرزا خسرو بیگ که هشت سال در ایران پیش حاجی ابراهیم، وزیر باتجربه شاه ایران زندگی کرده بود، از خود او و از معلمان و دانشمندان ایرانی تعلیم و تربیت یافته و به آداب و رسوم درباری واقف گردیده بود. نشست و برخاست وی با افراد مختلف و اهل دانش، تأثیر بسزایی در کردار و شخصیت او گذاشته بود. در دربار میر کرم علی خان، او نزد علما، فقها، شعرا، ادبا و استادان عالی مرتبه علوم دینی و فنون ادبی را با اطوار شاهانه گرفت و در مدتی کوتاه به سبب اخلاق پسندیده و شایسته، حلم، تواضع، فروتنی، بردباری و هوشمندی مورد احترام دربار تالپوران قرار گرفت و دست راست میر کرملی خان شد.

خسرو بیگ در امور اداری نیز خدمات شایانی انجام داد و در سال ۱۸۲۳م به عنوان سفیر دولت تالپوران برای سه ماه به بمبئی رفت و مسائل سیاسی را به وجه احسن حل نمود (برنس ۱۴۰۹: ۹۰).

میرزا خسرو بیگ در عصر خود مردی بسیار دانا و حکیم و اهل علم و ادب بود. او در علوم طب، عروض، تاریخ، رمل، صرف و نحو و علم نجوم تبحر داشت و نیز شاعری برجسته فارسی بود؛ از او غزلیاتی به زبان فارسی با تخلص «غلام» و «خسرو» به جا مانده است. اشعار فارسی او که شامل غزلیات، قطعات، مثنویات رباعیات و قصاید است در کتاب گرجی‌نامه تألیف میرزا قلیچ بیگ (۲۰۰۱: ۱) چاپ شده است. از او دیوان شعر، نیز ذکر شده است که اکنون در کتابخانه تالپوران موجود نیست.



شعر گویی میرزا خسرو بیگ گرجی

اشعار فارسی میرزا خسرو بیگ، در واقع علاقه‌مندی او را به زبان و ادبیات فارسی و تأثیر زبان فارسی را بر وی به خوبی نمایان می‌سازد. نمونه اشعار وی چنین می‌باشد:

زاهد پژمرده‌دل، دل داشت اما دل ...
 تهمت آزادگی بر سرو، باطل بسته‌اند
 نداشت...
 تا که بودم در عدم بودم بسی آسوده‌حال

«خسروا» در عشق او خود را سراپا سوختم

اشت
 (همانجا)
 اشعار وی دارای تشبیهات، استعارات، کنایات، تلمیحات و ترکیبات خاص شعرای ایران است و قصایدش شباهت به سبک خراسانی و تمایل به سبک عراقی دارد. او قصیده‌ای در مدح میر حسین علی خان سروده در ۳۲ بیت که بخشی از آن چنین است:

به امر تست که شد بسته سد اسکندر
 نموده عدل تو چون دست ظالمان کوتاه
 که می‌چرید غزالان به پیش شیر هژبر
 مقیم درگه تو ده عقول و پنج حواس
 به حکم تو شده دایم روانه شمس و قمر
 فزون سخای تو از معن و حاتم و برمک
 که بخشش تو بوده گنج گنج و ملک درر
 به زیر نه ربض این سه ولد چو شد پیدا
 ز بهر تربیتشان چهار شد مادر
 به بزم تو شده رقص راقص و زهره
 هزار همچو عطارد نشستند در دفتر...



شها به مثل تو شاهی به زیر شمس و قمر

نژاد مادر گیتی چو تو شهی دیگر...

(همان: ۱۹-۲۱)

خسرو بیگ از شاهنامه فردوسی و تاریخ ادبیات ایران نیز آگاهی کامل داشت و این امر از اشعار وی مسلم است. در پایان همین قصیده به ممدوح خود این گونه خطاب می‌کند.

هزار قیصر و دارا و بهمن و نوذر

رکابدار قدرخان و تمور چین باشد

جنیبه‌دار تو خاقان و تغلق و سنجر

به مدح تو سخنی چند کرده‌ام انشا

همی درست و بجا باد، گوش گردون کر

(همان: ۲۳)

در پایان این قصیده شاعر از بی‌طمعی خود حرف می‌زند و صداقت خود را به ممدوح خود نشان می‌دهد و می‌گوید:

که این سخن ز ره صدق دان و کن باور

کسی که کرد طمع خاک باشدش بر سر

ز لطف تست که دارم کمال فضل و هنر

به طرز بدر بگوید شود سخن گستر

کسی که گفته جوابش یقین بودشاعر

(همان: ۲۴)

طمع سه حرف بود هر سه از نقط عاری

درین زمانه نگفته کسی چنین سخنی

به سند گر ز سخن بهره‌ور کسی باشد

قصیده حاضر و این گوی باشد این میدان

محک خسروی

میرزا خسرو بیگ بر حسب خواهش میر کرمعلی خان تالپور کتابی به نام محک خسروی مسمی به تذکرة الشعرا تألیف نمود. این کتاب یک جنگ غزلیات ۵۲ شاعر متأخر است که بر حسب اوزان عروضی و قوافی و ردیف ترتیب یافته است. جمع‌آوری نسخه محک خسروی در واقع محک ذوق ادبی گردآورنده — میرزا



خسرو بیگ گرجی - بود که با علاقه و زحمت بسیار غزلهای شعرای متأخر ایران و سند و هند را برحسب اوزان عروضی و مطابق قوافی و ردیف گردآوری کرده است. قطعه تاریخی که خودش درباره محک خسروی سروده است، چنین می باشد:

این محک تازه جلای نوی
گفت بدین گونه دلم سال آن «راح دل آمد محک خسروی»

محک خسروی دارای ۸۱۷ صفحه که از آن یازده صفحه دیباچه نسخه و ۸۰۶ صفحه متن است. نسخه خطی محک در کتابخانه تالپوران در حیدرآباد سند است که با بهترین نمونه خط نستعلیق نوشته شده است. کاغذ این نسخه ابریشمی رنگ مایل به زرد است. از سه طرف با جوهر طلائی دیباچه و دو صفحه متن بنابر روش آن زمان با طلا و سنگرف و لاجورد و گل و بوته نگاری شده است و محرابهای نوکدار بسیار زیبا منقش شده است، در این نقش و نگارهای رنگارنگ گل‌های زیبا مانند سوسن، ترنج و یاسمن با سلیقه خاص ایرانی نقاشی شده است. تعداد غزلیات ۱۵۸۹ می باشد. این مجموعه زیبا و قابل تحسین در سال ۱۲۴۱ق برابر با ۱۸۲۶م به دست سید ابوالخیر الحسینی کتابت شد.

مجربات العلاج

از آثار دیگر میرزا خسرو بیگ کتابی است فارسی به نام *مجربات العلاج* در فن طبابت معروف به *طب خسروی*. این کتاب دارای سه فصل و ۳۴ باب و دو فایده می باشد. همان طوری که در مقدمه کتاب آمده است، فصل اول در بیان امراض و علامات آن به ترتیب حروف تهجی می باشد. فصل دوم در باره ادویه و درجات و ابدال آن، و فصل سوم در باره اوزان صغار و کبار بر سیل حروف تهجی و ۳۴ باب در باره معالجه بیماریهای مختلف مانند صداع و نزله و زکام، جنون، مالخولیا، فالج و سرسام، سکنه و غیره. بعد از ۳۴ باب، فایده اول در ذکر طریق کشیدن عرقها و روغنها و در فایده دوم بیان طریق صاف کردن فلزات و ساختن بعضی معجونها و فواید آن می باشد.

این نسخه در سال ۱۳۳۰ق بر حسب خواهش حاجی مرادعلی خان صاحب آف لسیله کتابت شد و کاتب این نسخه به نام عبدالطیف حسینی ساکن لارکانه است. این



نسخه دارای ۲۹۵ صفحه در قطع رحلی می‌باشد. هر صفحه دارای ۲۵ سطر می‌باشد و در حاشیه هر صفحه عناوین گوناگون نوشته شده که ذکر آنها مفصل در متن می‌باشد.

سفینه الشعرا

اثر سوم میرزا خسرو گرگی به نام *سفینه الشعرا* است. این نسخه خطی که شامل قصاید و غزلیات و مفردات فارسی شعرای متقدمان و متأخران ایران، سند و هند می‌باشد.

از دیگر شاعران برجسته گرگی می‌توان به میرزا فریدون بیگ گرگی و میرزا بنده‌علی بیگ گرگی اشاره کرد از آن دو شاعر اشعار زیادی به جا مانده است و در کتاب گرگی نامه آورده شده است.

میرزا فریدون بیگ گرگی

میرزا فریدون بیگ گرگی در شهر سکر به دنیا آمده بود. او نیز در دوران جنگ ایران و گرجستان اسیر شده بود. سید مرتضی شاه اهل تبریز این پسر را همراه خود اول به تبریز و بعد از مدتی به اصفهان آورد. میرزا فریدون بیگ در اصفهان تعلیمات قرآن و زبان فارسی را فرا گرفت و به دست سفیر تالپوران در سال ۱۲۳۹ ق (۱۸۲۳-۱۸۲۴ م) به سند رسید و داماد میرزا خسرو بیگ شد (میرزا قلیچ بیگ ۱۹۱۷: ۳۹-۴۰). از فرزندان وی، شمس‌العلماء میرزا قلیچ بیگ از شعرا و ادبای معروف سند است که کارهای نمایان ادبی وی ذکر خواهد شد.

میرزا فریدون بیگ نیز شاعر بود و در شاعر «قانع» تخلص می‌کرد. او در سال ۱۲۸۸ ق / ۱۸۷۱ م در ۵۷ سالگی چشم از جهان فرو بست (میرزا قلیچ بیگ ۱۹۲۳: ۲) و در گورستان «بلندشاه» نزدیک تندوتورو در حیدرآباد سند مدفون گردید.

در گرگی‌نامه غزلیات و رباعیات وی آمده است که به‌طور نمونه اینجا نقل

می‌شود:



فروغ دیدهٔ امکان و غیرامکانی
 تو آن جمال لطیفی که روز و شب مه و مهر
 به جست‌وجوی تو سرگشته‌اند و حیرانی
 تو آفتابی و عالم پی‌ات چو سایه دوان
 نمی‌رسند به جایی ز فهم خوددانی
 ز جوشش احدیت ره دویی زده‌ایم
 به وحدت تو تویی من منم تو می‌دانی...
 دلم ز نرگس مستت مدام بیمار است
 چو مرحمت نکنی کی رسد به درمانی
 دمی بیا و به بالین من نشین و ببین
 چه سیلهاست که از دیده کرده طغیانی
 سواد نظم تو «قانع» به چشم نکته‌شناس
 بود چو گوهر و الماس و لعل رمانی

(میرزا قلیچ بیگ ۲۰۰۱: ۳۲)

در اینجا این ذکر را لازم می‌دانم که گرجیان سند همه مذهب شیعه داشتند، لذا در اشعارشان اسمهایی مانند احمد، محمد، مصطفی، علی، رسول، نامهای دوازده امام و اصطلاحاتی مانند هشت و چهار، شاه مردان، یدالله، و حیدر کرار دیده می‌شود.

میرزا فریدون بیگ گرجی در یکی از رباعیهای خود در وصف حضرت علی (ع)

چنین می‌سراید:

و ای محرم راز مصطفایی است علی (ع)

از بی‌بصری نمی‌شناسی ذاتش گنجینه الهام خدایی است علی (ع)

(همان: ۳۴)

میرزا بنده‌علی بیگ گرجی

میرزا بنده‌علی بیگ گرجی پسر میرزا محمدباقر بیگ گرجی بود. او در شعر سندی «بنده‌علی» و شعر فارسی «علی» تخلص می‌کرد. شعر او زیبا، روان دلاویز و دارای



تشبیهات فریبا و استعارات و کنایات و تلمیحات روح‌انگیز است. اشعاری از غزلیات وی ملاحظه شود:

خدنگ غمزۀ شوخ تو دلها را نشان دارد
حریم عشق را ممکن نباشد آستان‌بوسی

بقایبی نیست هر موجود را در عالم ظاهر

نباشد بی‌خبر آن کس ز راه و رسم منزلها

بشنو

(همان: ۱۷۵-۱۷۶)

و اینک غزل دیگری از وی ملاحظه می‌شود که بیانگر احساسات و عواطف عاشقانه شاعر می‌باشد. می‌گوید:

ز آه

چو طفل مکتبی کز دیده استاد می‌لرزد

را

ولیکن بیستون از تیشه فرهاد می‌لرزد

ز بس خونریزی عشاق روز عید قربانی

به دست قاتل من خنجر فولاد می‌لرزد

غزالان حرم را در کمند آوردن آسان نیست

که در بیدای وحشت دام از صیاد می‌لرزد



«علی» در آتش غم خویشتن را سوختم چندان

که از دود دل من کوره حداد می‌لرزد

(همان: ۱۸۰)

شمس‌العلما میرزا قلیچ بیگ گرجی

از گرجیان ذکر شده، فرزند سوم میرزا فریدون بیگ گرجی، به نام شمس‌العلما میرزا قلیچ بیگ گرجی از همه بیشتر در نظم و نثر و ترجمه تبحر داشت. وی به عنوان استاد زباد فارسی شروع به کار نمود (میرزا قلیچ بیگ ۱۹۲۳: ۳۶). میرزا قلیچ بیگ بر چند زبان مانند فارسی، سندی، اردو، انگلیسی عربی و ترکی تسلط داشت و به علت انجام کارهای علمی و پژوهشی، دولت بریتانیا وی را در سال ۱۹۰۶م مدال قیصر هند اعطا کرد و در سال ۱۹۲۴م به لقب شمس‌العلما سرافراز نمود. او را به لقب شکسپیر سند، سعدی سند، عمر خیام سند و پدر ادبیات سند نیز یاد می‌کنند. وی نه تنها ادیبی مبتکر بود، بلکه مترجمی چیره‌دست نیز به شمار می‌رفت. وی مقامات بیکن و رمان و داستانهای شکسپیر را از انگلیسی و گلشن‌راز شیخ محمود شبستری و کیمیای سعادت امام محمد غزالی و رباعیات عمر خیام را از فارسی به زبان سندی و انگلیسی برگردانید که تا آن زمان کسی در استان سند اقدام به چنین تدوینی ننموده بود.

این تأثیر زبان فارسی بود که وی وقتی بر اصرار دوستان شرح احوال زندگی خود را به زبان سندی در سال ۱۳۴۲ق / ۱۹۲۳م نوشت این کتاب را به نام برگ سبز و دفتر سیاه نامید و شعری فارسی در آغاز آن سرود که چنین است:

برگ سبز است تحفه درویش

زان سیه‌روی با سفیدی ریش

مدح و ذم نیک و بد سوانح خویش

خلق خوشدل ارزان خودش دلریش

سینه‌ش گشت دفتر اعمال

عجب احمد به دست خود بنوشت

خواهش دوستان شده عذرش

آثار فارسی میرزا قلیچ بیگ

از او ۲۲ اثر فارسی نیز به جا مانده است.

۱. /بکار الافکار. پنج جلد که شامل انتخاب مفردات، رباعیات، قطعات و مثنویهای



شعرای فارسی گو می‌باشد.

۲. *اشعار الامثال*، در دو جلد انتخاب از اشعار شعرای گوناگون فارسی که شعرشان مانند ضرب‌المثل به کار می‌رود و بر حسب الفبایی مرتب شده است: جلد اول شامل تک‌مصراعها می‌باشد و جلد دوم شامل ابیات کامل. چند مثال از جلد اول که تک‌مصراعها را دارد: آن را که عیان است چه حاجت به بیان است. آواز گدا رونق بازار کریم است. به من شد عالمی حیران و من حیران کار خود. دشمن اگر قوی است، نگهبان قوی تر است. درویش هر کجا که شب آمد سرای اوست. دردم از یارست و درمان نیز هم.

مثال از ابیات کامل چنین باشد:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| از لفل و زنجبیل سردی مطلب | وز مردم نادرست مردی مطلب |
| اگر چه چشمه را صد جوش باشد | چو در دریا رسد خاموش باشد |
| چنان زندگانی کن اندر جهان | که چون مرده باشی نگویند مرد |

۳. *اشعار القرآن*. دو جلد، تمام آیات موزون و مقفی با وزن عروضی.

۴. *خزینة سیمین*. انتخاب نثر از کتب اخلاقی، فلسفه، تاریخ، سفرنامه و غیره است.

۵. *خزینة زرین*. پنج جلد، انتخاب شعر شعرای متقدمین، متوسطین، متأخرین و معاصرین و انتخاب شعر از شعرای متفرقه.

۶. *دُرّ نجف*. منتخبات از شعرای متقدمین و متأخرین در مدح جناب امیرالمؤمنین علی (ع).

۷. *ذکر الموت*. اشعار تاریخیهای وفات خویش از سال ۱۳۳۱ق تا سال ۱۳۴۶ق شامل رباعیات و قطعات شعری که بر لوح مزارش حک شده است؛ نیز سروده خود وی که چنین است:

عمرم به همین سال چو هفتاد شد و هفت

آمد ملک‌الموت ز درگاه حق آخر

گفتا که بسی زیستی در منزل دنیا

شو عالم عقبی که ببینی رخ داور

از فرط مسرت زدم آهی و بمردم

در عالم ارواح رسیدم دم دیگر



تاریخ وفاتم چو دلم خواسته از غیب

هاتف ز کرم کرد ندا «بخت مؤخر»

[۱۳۴۸ق]

۸. شعر الفیض: $\text{مخمس} \text{مخمس} \text{مخمس} \text{مخمس} \text{مخمس}$

۹. شعرا النسوان. انتخاب از اشعار نسوان ایران و هندوستان.

۱۰. شعرالهنود. اشعار فارسی سروده شده توسط شاعران هندومذهب.

۱۱. گرجی نامه. اشعار فارسی از گرجیان ساکنان سند یا در باب ایشان.

۱۲. مفتاح القرآن. درباره علوم قرآنی.

شعر گویی میرزا قلیچ بیگ

میرزا قلیچ بیگ گرجی علاوه بر نثر، اشعاری نیز به زبان فارسی سروده است. او در غزل، رباعی، قصیده، مخمس، مسمط و ماده تاریخ گویی چیره دست بود. وی بر غزل حافظ یک مخمس در شش زبان سروده است که در گرجی نامه آمده است. اینجا یک مخمس دیگر وی ذکر می شود که بر این غزل حافظ سروده است:

ای دل آن به که خراب از می گلگون باشی

بی زر و گنج به صد حشمت قارون باشی

در مقامی که صدارت به فقیران بخشند

چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی

(دیوان حافظ، ص ۳۵۸)

میرزا قلیچ بیگ غزل حافظ را بدین گونه تضمین کرده است:

$\text{مخمس} \text{مخمس} \text{مخمس} \text{مخمس} \text{مخمس}$

محو پیوسته به افسانه و افسون باشی

گر بخواهی ز فلک بی غم و مأمون باشی

«ای دل آن به که خراب از می گلگون باشی»

بی زر و گنج به صد حشمت قارون باشی»

در پی جاه و جلالت همه کس بیشترند



تو چنان بی کس و مسکین و فرومانده به بند
هر اذیت که کنون بر تو رسد گو بیسند
«در مقامی که صدارت به فقیران بخشند
چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی»
و در مقطع می گوید:

غیر از این هم نه ترا هیچ طریق و دین است
دلت از گردش افلاک چرا غمگین است
حافظ است
هیچ خوش دل نپسندد که تو محزون باشی»
(میرزا قلیچ بیگ ۲۰۰۱: ۹۴)

چند رباعی از میرزا قلیچ بیگ نقل می شود که وی در مکان لاهوت - که آن را حج صوفیان نیز گفته - سروده است:

کوهی دور است لیک جای نور است
آید نه اگر چه «لن ترانی» آواز
لیکن به مشاهده مثال «طور» است
(همان: ۵۸)

لاهوت که اسرارگه الله است
زان پیر طریقتم بسی آگاه است
پرسیدم ازونشان راهش گفتا
از «موتوا قبل ان تموتوا» راه است
(همانجا: ۵۹)

راهست به لاهوت دراز و مشکل
هان قصد مکن تا نشوی تو کامل
با سر بروی گر چه رسیدن نتوان
شاید بررسی اگر روی تو با دل

(همانجا)

و همچنین بسیار اشعار دل‌انگیز و پرمغز که ذکر همه‌شان در این مقاله نمی‌گنجد. خلاصه می‌توان گفت که خدمات بسیار ارجمند و بزرگ‌منشانه گرجیان سند به زبان و ادبیات فارسی بسیار مهم و ارزنده است و بسیار جای افسوس است که تاکنون به این طبقه از خادمان زبان فارسی که در بلندشاه تند و تورو آرمیده‌اند توجه خاص نشده است. افراد این خاندان به سند خدمت کرده‌اند و به زبان و ادب فارسی دل سپرده‌اند و پیوستگی‌های ادبی و تاریخی و فرهنگی، هنری و اجتماعی ایران و سند را به اوج علین برده‌اند.

منابع

- برنس، جیمز، ۱۴۰۹، *سندجی دربار*، محمد حنیف صدیقی، انجمن ادبی سند، جام شورو، حیدرآباد سند، ۱۹۸۹م.
- دیوان حافظ شیرازی، به تصحیح علامه محمد قزوینی، چاپ پیام حق، ۱۳۸۵ش.
- *سفینة الشعرا* (خطی)، میرزا خسرو بیگ گرجی.
- *معربات العلاج* (خطی)، میرزا خسرو بیگ گرجی، ۱۲۷۱ق/ ۱۸۵۴م.
- *معک خسروی* (خطی)، میرزا خسرو بیگ گرجی، ۱۲۳۲ق/ ۱۸۱۶م.
- میرزا قلیچ بیگ، ۱۹۱۷، *جارجیا یا گرجستان*.
- میرزا قلیچ بیگ ۱۹۱۹، *یادگیریون*، سند یونیورستی پریس، حیدرآباد.
- میرزا قلیچ بیگ، ۱۹۲۳، *برگ سبز و دفتر سیاه* (ساؤپن یا کاروپنو)، انجمن ادبی سند حیدرآباد.
- میرزا قلیچ بیگ ۲۰۰۱، *گرجی‌نامه*، به کوشش فائزه زهرا میرزا، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد.
- Fredun Beg, Mirza Kalich Beg, 1902, *History of Sind*, vol. II, Commisioner Press.



چشم به راه پرنده‌ایم ذکر پرندگان در هشت کتاب سهراب سپهری

محمد ناصر

محمد صابری^۱

چکیده

شعر جدید فارسی بنا بر ویژگی‌هایی در زمانی بسیار کوتاه طرفداران زیادی را به خود اختصاص داده است. سهراب سپهری در میان شاعرانی که از نیما یوشیج به بعد در سطح جهانی شناخته شدند، جایگاه ویژه‌ای دارد. برخی از منتقدان بر عرفان‌گرایی و طبیعت‌ستایی او، زبان طعن را گشوده‌اند، اما فراموش نکنیم که در عین حال بعضی از سخن‌سنان او را به عنوان بزرگ‌ترین شاعر معاصر ستوده‌اند. پس بنا بر دلایلی او را می‌توان پُر جنجال‌ترین شاعر قرن بیستم دانست. در مقاله حاضر در شعر این شاعر طبیعت‌ستا، ذکر پرندگان تحلیل و بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: شعر جدید، سهراب سپهری، پرندگان، تحلیل و بررسی.

سهراب سپهری (۱۳۰۷-۱۳۵۹ش) شاعر بلندآوازه معاصر ایران، به عنوان شاعر طبیعت‌شهرت فراوان به دست آورده است. او در شعرهایش که مجموعه آنها در هشت کتاب

۱. اعضای هیأت علمی فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب drnasirpu@yahoo.com

آمده‌اند، همواره به ستایش عناصر طبیعت و زیبایی و رعنائی آنها پرداخته است. بر همه روشن است که او هم شاعر بود و هم نقاش: «او طبعاً شاعری نبود که از سر تفنن نقاشی کند، و در عین حال نقاشی هم نبود که برای تفریح و در اوقات فراغت شعر بسراید» (مرادی کوچی ۱۳۸۰: ۱۷). شاید به همین دلیل است که در لابه‌لای شعر او مناظر طبیعت جلوه می‌نمایند و در کنار آن، باغ و بوستان طبیعت را نیز مشاهده می‌کنیم. سهراب سپهری در مقایسه با شاعران دیگر که به طبیعت علاقه نشان داده‌اند، گامی جلوتر می‌گذارد و جانوران و پرندگان را نیز در شعر شیرین خویش جای می‌دهد. در شعر او هیبت و شکوه جنگل و سادگی و تازگی باغ وحش هر دو را می‌توان دید؛ او عاشق طبیعت است و نمی‌تواند بدون آن لحظه‌ای به سر برد.

شعر جدید فارسی - که نیما یوشیج (۱۲۷۴-۱۳۳۸ش) بحق پدر آن محسوب می‌شود - ویژگی‌های فراوانی دارد. یکی از مختصات عمده آن به نمایش گذاشتن حال و هوا و محیط زیست خود شاعر است. سراینده‌نمایی در لابه‌لای شعر خویش از خود و محیط و جامعه‌ای که در آن به سر می‌برد، حرف می‌زند که مثال عمده آن شاعر عرفان‌گرای ما سهراب سپهری است.

شاعر ما مداوای انزوای خویش را در صحبت پرندگان می‌جوید؛ بنا بر این، در سراسر هشت کتاب صدای جیک‌جیک، چهچه و ترانه‌های شیرین پرندگان شنیده می‌شود که با هیچ شاعر دیگر معاصر، حتی خود نیما یوشیج، قابل مقایسه نیست. «سپهری مرد کلمات عاطفی است، به تمام معنای کلمه. این عاطفه هیچ پیوند صریح و مستقیم با رمانتیسیسم ندارد. درست است که ادراک، اندیشه و احساس وسیع این شاعر نقاش، خوانندگان اشعارش را به عاطفه معنوی شگفت‌آوری می‌کشاند. اما سپهری اصولاً شاعری است جستجوگر. او در جستجوی رستگاری است و با شعرش به دنبال دنیایی است. دنیای او با شعر تمام نمی‌شود و شعر تمام دنیای او نیست»



(عابدی ۱۳۷۹: ۶۳).

در این مقاله کوتاه به بررسی ذکر پرندگان در هشت کتاب سهراب سپهری می‌پردازیم و می‌بینیم که شاعر ما در کنار پرندگان، ژرفای طبیعت را می‌جوید و در برخی جاها در عالم کیف و سرور، ذات خویش را نیز از دست می‌دهد.^۱ چه جالب است که او در صدای پرنده‌ها فرو می‌شود، چون می‌داند که اضطراب بال و پری روی سیمای ما سایه نمی‌گذارد، و افزون بر آن به پرواز در می‌آید و چشمانش را به راه پرندگان می‌گذارد:

– در صدای پرنده فرو شو

اضطراب بال و پری سیمای تو را سایه نمی‌کند (ص ۱۶۸)

او خودش محو پرواز و چشم به راه پرندگان است:

– پروازیم و چشم به راه پرنده‌ایم (ص ۱۷۴)

او در میان پرنده و پرواز بال و پر را به فراموشی می‌سپارد:

– میان پرنده و پرواز، فراموشی بال و پر است (ص ۱۹۱)

چون پرنده‌اش در خواب بال و پرش تنها مانده است:

– پرنده در خواب بال و پرش تنها مانده است (ص ۱۹۱)

دیدیم که سهراب برای پرندگان در اغلب جاها شخصیت قایل شده، با آنها به صحبت پرداخته و شادی خویش را در هم‌نشینی آنها جسته است. «در شعر سپهری، تصاویر به ظاهر متفاوت و نامتجانس با یکدیگر ارتباط و اقتران دارند، ولی حق این است که بگوییم این تصاویر در هم مستحیل می‌شوند و به سبب آن یگانه می‌شوند؛ یگانه شدن تصاویر گوناگون، دنیای شعری سپهری را با دنیای اساطیری پیوند می‌دهد» (حسینی ۱۳۷۹: ۱۸)

عشق ستمکار شاعر بیچاره را به وسعت اندوه زندگی و تنهایی می‌گذارد. حالا تنها راه حل به نگاه شاعر همین است که خودش یک پرنده بگردد و از صحرای غم و اندوه زندگانی به پرواز درآید:

– و عشق، تنها عشق

مرا به وسعت اندوه زندگیها برد

مرا رساند به امکان یک پرنده شدن (ص ۳۰۶)



اما زندگی از یک آزمایش پی هم بیش نیست و پرنده نیز به مرگ پناه می‌برد:

– کجا هراس تماشا لطیف خواهد شد

و ناپدیدارتر از راه یک پرنده به مرگ (ص ۳۲۷)

شاعرِ ما حال و هوای عجیبی دارد و داد و فریاد می‌زند:

– داد زدم: «به، چه هوایی!» در ریه‌هایم وضوح بال تمام پرنده‌های جهان

بود (ص ۴۱۲)

او همانند پرنده به فکر در می‌آید، اما آن را خال یک نقطه در صفحهٔ ارتجال حیات

می‌پندارد، پرنده‌ای که از انس ظلمت می‌آید، دستمالش را می‌برد:

– در سمت پرنده فکر می‌کرد (ص ۴۲۴)

– ای پرنده، ولی تو

خال یک نقطه در صفحهٔ ارتجال حیاتی (ص ۴۳۲)

– یک پرنده که از انس ظلمت می‌آمد

دستمال مرا برد (ص ۴۳۷)

سهراب، علاوه بر واژهٔ پرنده از کلمهٔ مرغ نیز استفاده کرده است، بلکه واژهٔ مرغ در

شعر او بسامد زیادی دارد. سهراب در «مرگ رنگ»، نخستین کتاب مجموعه‌اش،

واژهٔ مرغ را فراوان به کار برده است. گاهی او تنهایی خویش را با استفاده از رنگ

معما تصویر مرغ را نقاشی می‌کند، در اینجا رنگ و آهنگ با هم می‌آمیزند و رنگها

به صدا در می‌آیند. اما باز هم شاعر تنها است و دایم تنها می‌ماند:

– دیرزمانی است روی شاخهٔ این بید

مرغی بنشسته کو به رنگ معماست

نیست هم آهنگ او صدایی، رنگی

چون من در این دیار، تنها، تنها است (ص ۲۰-۲۱)

در منظومهٔ «مرغ معما» صدای مرغ فرو بسته می‌شود و خاموشی به صدا در می‌آید که

شاهد عمدهٔ متناقض‌نمایی است. لحظه‌ها می‌گذرند، چشمش بیدار است، سایه تاریک

ولیکن رؤیا روشن است:

– راه فروبسته گرچه مرغ به آوا

قالب خاموش او صدایی گویاست



می‌گذرد لحظه‌ها به چشمش بیدار

پیکر او لیک سایه، روشن رؤیاست (ص ۲۱)

حکایت مرغ معما ادامه دارد، خیالها فریب است و شهرها گمشده، چون در این دیار
خود مرغ معما غریب افتاده است:

- ره به درون می‌برد حکایت این مرغ

آنچه نیاید به دل، خیال فریب است

دارد با شهرهای گمشده پیوند

مرغ معما در این دیار غریب است (ص ۲۲)

به نظر سهراب با سراسر کاینات می‌توان صحبت کرد. در شعر «دیوار» زخم شب،
کبود می‌گردد، شاعر خودش در بیابان است، اما پر مرغی را در نمی‌یابد تا زخم کبود
شب را بساید:

- زخم شب می‌شد کبود

در بیابانی که من بودم

نه پر مرغی هوای صاف را می‌سود (ص ۵۱-۵۲)

در شعر «مرگ رنگ» مرغ سیاه از راه دور فرا می‌رسد، از بلندی بام شب سرود
می‌خواند، اما هیئات که این مرغ غم‌پرست است:

- مرغی سیاه آمده از راههای دور

می‌خواند از بلندی بام شب شکست

سرمست فتح آمده از راه

این مرغ غم‌پرست (ص ۵۵)

سهراب با مرغها حرفها دارد و راز دل با آنها می‌گوید:

- حرفها دارم

با تو ای مرغی که می‌خوانی نهان از چشم

و زمان را با صدایت می‌گشایی! (ص ۶۹-۷۰)

او مرغ را می‌جوید، گاهی زیر تور سبزه‌های تر و گاهی درون شاخه‌های شوق:

- در کجا هستی نهان ای مرغ!

زیر تور سبزه‌های تر



یا درون شاخه‌های شوق؟ (ص ۷۰)

در شعری مرغ مهتاب ترانه می‌خواند که شاعر آهنگ آن را گوشزد می‌کند:

– مرغ مهتاب

می‌خواند

اکنون دارم می‌شنوم

آهنگ مرغ مهتاب (ص ۷۸)

در شعر «مرغ افسانه» مرغی در مرز شب و روز پنجره‌ای را باز می‌کند و سرانجام از قفس رهایی می‌یابد:^۲

– پنجره‌ای در مرز شب و روز باز شد

و مرغ افسانه از آن بیرون پرید (ص ۱۱۰)

در شعر «بی‌تار و پود» مرغی روشن (حس آمیزی) فرود می‌آید و لبخند گیج شاعر را برمی‌چیند و می‌پرد:

– مرغی روشن فرود آمد

و لبخند گیج مرا برچید و پرید (ص ۱۳۴)

در کتاب «شرق اندوه» صبحی سر می‌زند، مرغی پر می‌زند، شاخه می‌شکند، اما سکوت پابرجاست:

– صبحی سر زد، مرغی پر زد، یک شاخه شکست: خاموشی هست

(ص ۲۲۴)

در «صدای پای آب»، سهراب زندگی را حس غریبی می‌پندارد که یک مرغ مهاجر دارد:

– زندگی حس غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد (ص ۲۹۰)

در کتاب «حجم سبز» ذکر مرغ فراوان است. او صدای پر مرغان اساطیری می‌شنود و گاهی با مرغ هوا دوست می‌شود،^۳ و ما را به گوش کردن دورترین مرغ جهان می‌خواند:

– خاک، موسیقی احساس تو را می‌شنود

و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد (ص ۳۶۵)

– هر که با مرغ هوا دوست شود



خوابش آرام‌ترین خواب جهان خواهد بود (ص ۳۷۵)

– گوش کن دورترین مرغ جهان می‌خواند (ص ۳۷۱)

در پایان هشت کتاب در تنهایی، سهراب آرزو را دور می‌بیند،^۴ مانند مرغی می‌داند که روی درخت حکایت می‌خواند:

– آرزو دور بود

مثل مرغی که روی درخت حکایت بخواند (ص ۴۴۹)

«در شعر سهراب هم طبیعت معبد است؛ در این معبد، با مسجد، قبله گل سرخ است، و جای نماز چشمه و مهر نور و دشت سجاده، مؤذن آن نیز باد است که سر گلدسته سرو اذان می‌گوید، و علف تکبیرة الاحرام می‌گوید، و موج قامت می‌بندد. آنان که به زندگی پُر عادت خو کرده‌اند در این معبد راهی ندارند، اذن دخول کسانی دارند که جیبشان را پُر عادت نکرده‌اند، آنان که تضادها را آشتی می‌دهند، نور می‌خورند در به روی بشر و نور و گیاه و حشره باز می‌کنند» (حسینی ۱۳۷۹: ۱۲). این طور نیست که شاعر ما فقط به ذکر پرنده و مرغ دل خوش کرده باشد، او برخی از پرندگان را به نام اصلی آنها می‌خواند که در ذیل به یاد آنها می‌پردازیم:

باز

– باز کی می‌میرد (ص ۲۸۹)

بلدرچین

سهراب بی‌اعتنا به زمانه و تاریخ، دور از مسائل سیاسی به سوی طبیعت می‌پردازد، و حتی صدای بلدرچین را از ته قلب می‌شناسد:

– من صدای پر بلدرچین را می‌شناسم (ص ۲۸۹)

پرستو

در زمانی که واخواست جامعه از ادبیات، تبلیغات سیاسی بود، و اغلب سخنوران به سرودن اشعار سیاسی، اجتماعی و نوشتن داستانهای مردمی می‌پرداختند و زندگی را سراسر تیرگی توصیف می‌کردند، سهراب بار دانش را از دوش پرستو به زمین



می‌گذارد:

– بار دانش را از دوش پرستو به زمین بگذاریم (ص ۲۹۸)

جغد

غریبه‌سازی در شعر سهراب با شعر کلاسیک تفاوت اساسی دارد. در شعر او جغد بر کنگره‌ها سرود مرگ را می‌خواند، شاخه‌ها پژمرده و سنگها افسرده است، رود می‌نالد، و جغد می‌خواند:

– جغد بر کنگره‌ها می‌خواند

لاشخورها، سنگین

از هوا، تک‌تک، آیند فرود (ص ۲۸)

– شاخه‌ها پژمرده است

سنگها افسرده است

رود می‌نالد

جغد می‌خواند (ص ۲۹)

– آبادی‌ام ملول شد از صحبت زوال

بانگ سرور در دلم افسرد، کز نخست

تصویر جغد زیب تن این خراب خود (ص ۳۵)

– جغد در (باغ معلق) می‌خواند (ص ۲۸۴)

جوجه

سهراب در میان شاعران جدید و حتی کلاسیک، به داشتن نگرشی تازه به عرفان و طبیعت، با وجود زیستن در جامعه‌ای تحت جبر و استبداد، منحصر به فرد است، و کودکی را می‌بیند که از لانهٔ نور، جوجه بر می‌دارد:

– کودکی می‌بینی

رفته از کاج بلندی بالا، جوجه بردارد از لانهٔ نور (ص ۳۵۹)

چکاوک



– من گدایی دیدم، در به در می‌رفت آواز چکاوک می‌خواست (ص ۲۷۷)

چلچله

او به قضاوت دیگران کاری نداشت، گویی می‌دانست روزی فرا خواهد رسید که شعرش قبول عام پیدا کند؛ از این رو آرام و بی‌سر و صدا سر به کار خویش داشت و آنچه را که به اشراق و ادراک هنری دریافته بود، به پردهٔ رنگ و به واژه‌هایی به نرمی آب و به لطافت آبی آسمانها تسلیم می‌کرد، برترین ویژگی شعر سهراب غنای آن از نظر جوهر شعری است، چیزی که نزد کمتر شاعری به این زلالی می‌توان یافت» (یاحقی ۱۳۷۵: ۱۳۸). بسامد چلچله در هشت کتاب وی، نشانگر عشق و علاقه‌اش به زلال‌ترین عناصر طبیعت است:

– باد می‌گذرد، چلچله می‌چرخد و نگاه من گم می‌شود (ص ۱۸۹)

– چلچله می‌چرخد، گردش ماهی آب را می‌شوید، فواره می‌جهد:

لحظهٔ من پُر می‌شود (ص ۱۸۹)

– پدرم پشت دوبار آمدن چلچله‌ها، پشت دو برف (ص ۲۷۴)

– چک‌چک چلچله از سقف بهار (ص ۲۸۶)

– عبور چلچله از حجم وقت کم می‌کرد (ص ۳۱۲)

– بالش من پر آواز پر چلچله‌هاست (ص ۳۹۱)

زاغ

«چون او عاشق طبیعت است و آنچه را که به روی زمین و بر این خاک است، دوست دارد، چیزهای بدش را نیز تسلیم است، تسلیم عاشقی به معشوق که عیبهایش نیز زیباست. منتها شاعر چنین عشقی را تنها برای خود نمی‌خواهد، برای همگان می‌خواهد، چرا که شاعر داعی است و پیام‌آور و اهل پیام و دعوت، او می‌خواهد همه کس و همه چیز را جدی بگیرد، حتی یک زاغچه را» (حقوقی ۱۳۷۴: ۴۷).

– هیچکس زاغچه‌ای را سر یک مزرعه جدی نگرفت (ص ۳۹۱)



– زاغهای زیادی سیاه (ص ۴۴۷)

سار

سهراب از مردم فاصله می‌گیرد، و روزبه روز از آنها دور و دورتر می‌شود، چون آنها به مظاهر طبیعت و به خصوص پرندگان، عاشقانه نمی‌نگرند، و آنها را مانند خودش جدی نمی‌گیرند:

– غروب پر زده از کوه

به چشم گم‌شده تصویر راه و راه‌گذر

غمی بزرگ، پُر از وهم

به صخره سار نشسته است (ص ۴۳)

– فتح یک باغ به دست یک سار (ص ۲۸۳)

– سار کی می‌آید (ص ۲۸۹)

– چه اتفاق افتاد

که خواب سبز ترا سارها درو کردند؟ (ص ۳۱۲)

– و با نشستن یک سار روی شاخهٔ یک سرو

کتاب فصل ورق خورد (ص ۳۱۲)

– سارها آمده‌اند (ص ۳۴۳)

– زندگی یعنی: یک سار پرید (ص ۳۸۶)

– عصر

چند عدد سار

دور شدند از مدار حافظهٔ کاج (ص ۴۰۴)

طوطی

آرمان سهراب سپهری برای مردم عامه آشتی و انسان‌دوستی است، از این روست جنگ طوطی و فصاحت را شاهد است:

– جنگ طوطی و فصاحت با هم (ص ۲۸۳)



عقاب

سپهری اعتقاد دارد که انسان امروزی آنقدر به دوردستها می‌اندیشد که چیزهای کوچک و نزدیک خود را از یاد می‌برد. شاید به همین خاطر او به هیچ چیز بی‌اعتنایی نمی‌ورزد، و همه چیزها را به گونه‌ی انسان می‌نمایاند:

– رفتم، غرورم را بر ستیغ عقاب. آشیان شکستم

و اینک، در خمیدگی فروتنی، به پای تو مانده‌ام (ص ۱۵۹)

– در پرواز عقاب

تصویر ورطه نمی‌افتد (ص ۱۶۸)

– شهر تونی، شهر تونی

خسته چرا بال عقاب؟ و زمین تشنه‌ی خواب؟ (ص ۲۴۸)

– و عقاب خورشید، آمد او را به هوا بُرد که بُرد (ص ۳۵۶)

غراب

سهراب در عالم کشف و شناخت طبیعت و یگانگی با آن در بیابان بی‌آب و گیاه به غیر از آوای غراب، صدایی گوش نمی‌کند:

– آفتاب است و بیابان چه فراخ

نیست در آن نه گیاه و نه درخت

غیر آوای غرابان، دیگر

بسته هر بانگی از این وادی رخت (ص ۲۵-۲۶)

قناری

«سهراب می‌خواهد با زبان خیالی و انعطاف‌پذیر شعر، حالات روحی، عرفانی پیچیده خود را تبیین نماید؛ آن حالات و آن تجربه‌ها، منطبق خاص خودشان را دارند و نمی‌شود با زبان عقل و منطق عقلانی آنها را تبیین کرد» (زرقانی ۱۳۸۳: ۴۶۶). در چنین کیفیت او قطاری را می‌بیند که بارش تخم نیلوفر و آواز قناری است:

– من قطاری دیدم، تخم نیلوفر و آواز قناری می‌بُرد (ص ۲۷۹)

– قناری نخ زرد آواز خود را به پای چه احساس آسایشی بست (ص ۳۹۷)



قو

شعر سهراب سپهری با عالم درونی ما نسبت به عوامل بیرونی ما، سروکار دارد. در شعر او رد پای حوادث سیاسی و اجتماعی زمانه‌اش که به چشم نمی‌خورد، اما در دوردست قویی را می‌توان دید که بیگاه از خواب برخاسته است:

– در دُور دست

قویی پریده بیگاه از خواب

شوید غبار نیل ز بال و پر سپید (ص ۱۷-۱۸)

کبک، کبوتر

کبک، کبوتر، کبتر و کفتَر در شعر سهراب جایگاه ویژه‌ای دارند. «سپهری با طبیعت از دو نظرگاه پیوند دارد: یکی از آن لحاظ که اندیشه‌هایش دارای رنگی عارفانه است، از این رو در مظاهر صنع غرق می‌شود و خود را با آنها پیوسته و یگانه می‌بیند، و نیایش او نیز در دمسازی با آنهاست؛ دیگر آنکه از کسانی است دل‌آزرده از شهرها و تمدن، عاری از عشق و معنویت، ناگزیر به طبیعت روی آورده است تا فرصت سبز حیات را در دامن آن درک کند» (حاکمی ۱۳۷۵: ۱۶۹).

– کبک کی می‌خواند (ص ۲۸۹)

– بازی، سایه پروازش را به زمین کشید

و کبوتری در بارش آفتاب به رویا بود (ص ۱۷۰)

– تنها من، و سرانگشتم در چشمه یاد و کبوترها لب آب (ص ۲۶۴)

– ضربان سحر چاه کبوترها (ص ۲۸۶)

– که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست (ص ۲۹۱)

– طنین بال کبوتر، حضور مبهم رفتار آدمیزاد است (ص ۳۲۰)

– دقیقه‌های مرا تا کبوتران مکرر

در آسمان سپید غریبه اوج دهید (ص ۳۲۷)

– بامهای جای کبوترهایی است، که به فواره هوش بشری می‌نگرند (ص



(۴۶۳)

– و به پرواز کبوتر از ذهن

واژه‌ای در قفس است (ص ۳۷۴)

– ولی نشد

که روبه‌روی وضوح کبوتران بنشیند (ص ۴۰۰)

– فرصت ما زیر ابرهای مناسب

مثل تن گیج یک کبوتر ناگاه

حجم خوشی داشت (ص ۴۰۷)

– از سر باران

تا ته پاییز

تجربه‌های کبوترانه روان بود (ص ۴۲۱)

– سقف بی‌کفتر صدها اتوبوس (ص ۲۸۰)

– در فرودست انگار، کفتری می‌خورد آب (ص ۳۴۵)

– کفتر آن هفته (ص ۳۸۷)

کرکس

دیدگاه سهراب لبریز از عشق و آرامش و صلح و آشتی است، او بی‌دغدغه و

اضطراب به زندگی نگاه می‌کند، و پرسشی جنجال‌انگیز را مطرح می‌کند که چرا

هیچ کرکسی در قفس نیست:

– و چرا در قفس هیچکسی کرکس نیست (ص ۲۹۱)

کلاغ

دنیای سهراب به سیاستهای ستم‌ورزانه و مردم‌فریبانه اعلان جنگ مستقیم نمی‌دهد، او

ادعای نجات بشریت را هم ندارد، او که بی‌ادعاست. «سهراب عارفی است که زندگی

او در سفر در جادهٔ معرفت است، در لحظهٔ حال زندگی می‌کند، ابن‌الوقت است و از

ماضی و مستقبل بریده است، عارف وقت خود است و مترقب است تا نفعات را که

همان واردات لحظه‌هاست دریابد، مانند آبی جاری، در هر لحظهٔ رود، تر و تازه است،



او در همه آنات، فقط یک نگاه تازه است و دیگر هیچ» (شمیسا ۱۳۸۳: ۱۲-۱۳).
کلاغی را لب حوض می‌بیند و می‌خواهد هر کلاغی را کاجی جداگانه ببخشد:

- من در خویش، و کلاغی لب حوض (ص ۲۶۲)

- رایگان می‌بخشد، نارون شاخه خود را به کلاغ (ص ۲۸۸)

- هر کلاغی را کاجی خواهم داد (ص ۳۴)

- برف، یک دسته کلاغ (ص ۳۸۵)

- من

روبه‌رو می‌شدم با عروج درخت

با شیوع پر یک کلاغ بهار (ص ۴۴۵)

گنجشک

«این عوامل همراه است با عواطفی لطیف و تخیلات ظریف که همه چیز را زنده و باروح می‌بیند و چون با دیدی دیگر به آنها می‌نگرد، مفهومی تازه برای هر یک کشف می‌کند» (محمدی ۱۳۷۳: ۶۰۰).

- خواهش روشن یک گنجشک، وقتی از روی چناری به زمین می‌آید (ص ۲۷۹)

- و من مفسر گنجشکهای دره گنگم

و گوشواره عرفان نشان تبت را

برای گوش بی‌آذین دختران بنارس

کناره جاده (سرنات) شرح داده‌ام (ص ۳۲۱)

- یک هوای صاف، یک گنجشک، یک پرواز (ص ۳۸۰)

- می‌نویسم و دو دیوار و چندین گنجشک (ص ۳۸۶)

- صبح است

گنجشک محض

می‌خواند (ص ۴۲۶)

- عکس گنجشک افتاد در آبهای رفاقت (ص ۴۴۲)

- جیک جیک پرواز گنجشکهای حیاط



روی پیشانی فکر او ریخت (ص ۴۴۴)

- ناودان مزین به گنجشک (ص ۴۴۸)

لک لک

غیر از سهراب چه کسی است که گرمی لانه لک لک را درک کند:

- گرمی لانه لک را ادراک کنیم (ص ۲۹۳)

- لک لک

مثل یک اتفاق سفید

بر لب برکه بود (ص ۴۵۳)

مرغابی

سهراب تنهای تنها در مسیر ابدیت گام می زند، و سؤال می کند که چند تا مرغابی از روی دریا پریده اند:

- بگو چند مرغابی از روی دریا پریدند (ص ۳۹۷)

هدهد (پوپک)

و سپس از ما نشانی هدهد را می خواهد:

- من از کدام طرف می رسم به یک هدهد؟ (ص ۳۱۲)

- کاکل پوپک

خالهای پرپر وانه (ص ۲۷۹)

سهراب از طبیعت الهام می گیرد، توجه او به جهان عینی است، اما در شعر حرکت او درون کاوانه است. او به نوعی شیفتگی می رسد که ما را به یاد عرفان اسلامی می کشاند. به گفته سیروس شمیسا «سپهری یکی از بزرگ ترین شاعران معاصر است و هرچه زمان بیشتری می گذرد عظمت او بیشتر آشکار می شود، و برعکس از اهمیت شاعران ایدئولوژیک کاسته می شود. به نظر بسیاری از دوستداران شعر، سپهری هم به لحاظ زبان و ساخت شعر، و هم به لحاظ بینش و محتوا، یک سر و گردن از دیگران فراتر است» (شمیسا ۱۳۷۴: ۳۷۸).

گوش سکوت ساده می آراید



با گوشوار پژواک

– مرغ سیاه آمده از راههای دور

بنشسته روی بام بلند شب شکست

چون سنگ، بی تکان

– هر دم پی فریبی، این مرغ غم پرست

نقشی کشد به یاری منقار (ص ۵۵)

۲. مثالهای مرغ افسانه:

مرغ افسانه سینۀ خود را شکافت (ص ۱۱۱)

مرغ افسانه از پنجره فرود آمد

سینۀ او را شکافت

و به درون رفت (ص ۱۱۲)

– مرغ افسانه شکاف را با پرها پوشاند

بالهایش را گشود

و خود را به بیراهۀ فضا سپرد (ص ۱۱۲-۱۱۳)

– مرغی بر فراز سرش فرود آمد (ص ۱۱۴)

– مرغ افسانه از شکاف سینۀ زن بیرون پرید (ص ۱۱۵)

– مرغ افسانه آمده بود

اتاق را خالی دید

و خودش را در جای دیگر یافت (ص ۱۱۵-۱۱۶)

– بر شاخ درخت

مرغ افسانه نشسته بود (ص ۱۱۶)

– مرغی بیراهۀ فضا را می پیمود (ص ۱۱۷)

۳. به عنوان مثال نگاه کنید:

– آواز پری: مرغی به هوا می رفت؟ (ص ۲۳۶)

– مرغان مکان خاموشی، این خاموش، آن خاموش، خاموشی گویا شده

بود (ص ۲۴۰)

– مرغانی می خواندند، نیلوفر وا می شد، کوزه تر بشکستم (ص ۲۴۲)



- پایان شبی، ما در خواب، یک خوشه رسید، مرغی چید (ص ۲۴۶)
 - مرغی رفت، تنها بود، پُر شد جام شگفت
 - و ندا آمد: بر تو گوارا باد، تنهایی تنها باد (ص ۲۵۱)
 - مرغان، زمزمه شان می آید (ص ۲۴۵)
 - مرگی در دامنها، ابر سرکوه، مرغان لب زیست (ص ۲۶۶)
۴. به عنوان مثال:

- مانده تا مرغ سر چینه هذیانی اسفند صدا بر دارد (ص ۳۷۸)
- بهتر آن است که بر خیزم
- رنگ را بردارم
- روی تنهایی خود نقشه مرغی بکشم (همانجا)
- ترا در قریه های دور مرغانی به هم تبریک می گویند (ص ۳۸۴)

منابع

- بهروز، ژاله، ۱۳۸۷، «بررسی بنمایه ترس در اشعار سهراب سپهری»، سفر در آینه، به کوشش عباسعلی وفایی، سخن، تهران.
- حاکمی، اسماعیل، ۱۳۷۵، ادبیات معاصر ایران، اساطیر، تهران.
- حسینی، صالح، ۱۳۷۵، گل‌های نیایش، نیلوفر، تهران.
- حسینی، صالح، ۱۳۷۹، نیلوفر خاموش، نیلوفر، تهران.
- حقوقی، محمد، ۱۳۷۴، سهراب سپهری، شعر زمان ما (۳)، نگاه، تهران.
- زرقانی، مهدی، ۱۳۸۳، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، ثالث، تهران.
- سپهری، سهراب، ۱۳۷۹، هشت کتاب، طهوری، تهران.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۴، نگاهی به سهراب سپهری، مروارید، تهران.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۳، راهنمای ادبیات معاصر، میترا، تهران.
- عابدی، کامیار، ۱۳۷۹، از مصاحبت آفتاب، تهران، ثالث.
- محمدی، حسنعلی، ۱۳۷۳، شعر معاصر ایران از بهار تا شهریار، ارغنون، تهران.
- مرادی کوچی، شهناز، ۱۳۸۰، شاعر نقاش و نقاش شاعر، شامل معرفی و شناخت سهراب سپهری، قطره، تهران.



– یا حقی، محمد جعفر، ۱۳۷۵، چون سبوی تشنه، جام، تهران.



دیدگاه‌های داعی‌الاسلام در باب ترجمه و فارسی‌نویسی

بهرام ورجاوند

چکیده

سید محمدعلی داعی‌الاسلام (م ۱۳۳۰ش) صاحب فرهنگ نظام، جز این فرهنگ، آثار متعددی تألیف و ترجمه کرده است. ترجمه‌های او، یکی ترجمه *وندیداد* از زبان اوستایی به فارسی، و دیگری و ترجمه کتاب *نادرشاه* نوشته مورتیمر دیورند از انگلیسی به فارسی است. او در مقدمه‌ای که بر ترجمه کتاب *نادرشاه* نوشته، دیدگاه‌های خود را در باب ویژگی‌های ترجمه درست مطرح ساخته و به نمونه‌هایی از ترجمه‌های نادرست نیز اشاره کرده است. ترجمه خوب از نظر وی، که کتاب *نادرشاه* نمونه آن است «هم ترجمه لفظی است و هم معنوی». او در ترجمه *وندیداد* نیز همین روش را دنبال کرده است. داعی‌الاسلام در باب فارسی‌نویسی و نیز استفاده از نشانه‌های سجاوندی نظریات و پیشنهادهایی دارد که به ویژه برای علاقه‌مندان این مباحث ارزشمند هستند. در این نوشتار بر پایه مقدمه مذکور، دیدگاه‌های او در باب مسائل یاد شده، به همراه مطالبی در باب زبان فارسی در هند و نیز حقوق مادی و معنوی نویسندگان آمده است.

کلیدواژه‌ها: داعی‌الاسلام، ترجمه، فارسی‌نویسی، سجاوندی، حقوق مؤلف.

سید محمدعلی داعی‌الاسلام مشهور به ایرانی (۱۲۵۴-۱۳۳۰ ش)، از شخصیت‌های دینی و ادبی معاصر، پس از توطن در دکن، در کنار تبلیغ دین اسلام و پاسخگویی به شبهات منتقدان، با ایراد سخنرانی و چاپ کتاب و رساله در باب جنبه‌های مختلف زبان و ادبیات فارسی، به گسترش آن در هند نیز خدمت بسیار کرد. او چندین اثر مهم تألیف کرد که فرهنگ نظام مشهورترین آنها است. این واژه‌نامه مفصل که به شیوه علمی تدوین شده، هنوز هم از منابع مورد استفاده در پژوهش‌های علمی و ادبی است.

از مهم‌ترین دغدغه‌های داعی‌الاسلام مسأله خط فارسی، ترجمه به فارسی، و درست‌نویسی بود که در سخنرانیها و نوشته‌هایش بارها بدانها پرداخته است. رساله او در باب مسائل خط فارسی اهمیت خاصی در تاریخ جریان اصلاح الفبای فارسی دارد. نگاه او به مقوله ترجمه هم کاملاً جدی و با در نظر گرفتن جنبه‌های مختلف کار بوده است. در دو ترجمه منتشر شده از او (ترجمه وندیداد از زبان اوستایی به فارسی، و نیز ترجمه نادرشاه نوشته مورتیمر دیورند، از انگلیسی) دیدگاه‌های پیشرو و علمی او در باب دیده می‌شود. خود او نیز در مقدمه‌هایش، با انتقاد از ترجمه‌های موجود و روال متداول، سبک کار خویش را تشریح کرده است که با توجه به تاریخ آنها (حدود یکصد سال پیش) در پژوهش تاریخ ترجمه به فارسی شایان توجه هستند. داعی‌الاسلام به ویژه در مقدمه نادرشاه که در سال ۱۳۳۲ق/ ۱۹۱۴م به صورت چاپ سنگی در هند منتشر شده است، نکاتی در باره حقوق مؤلف/ مترجم، شیوه ترجمه، نگارش، و سجاوندی مطرح ساخته است که خواندنی و در عین حال برای پژوهشگران این موضوعات سودمند به نظر می‌رسند. او در نوع نثر برگزیده برای این ترجمه و به کارگیری نشانه‌های سجاوندی، آگاهانه عمل کرده و خود نیز در مقدمه در این باب توضیحاتی داده است. مثلاً چنان که در ادامه خواهد آمد، در صفحه عنوان تأکید ورزیده که این اثر را «به زبان تکلمی ایران» ترجمه کرده است. پاره‌ای نکات دیگر آن نیز از نظر چگونگی حفظ حقوق مؤلف، بازشناخت نسخه اصل از قلب، و برخورد دولت با متخلفان، جالب توجه و چه بسا امروز هم قابل استفاده باشند. در ادامه این یادداشت، پس از توضیحی در باره هر بخش از این دیباچه، عین

آن بخش نقل شده است.

در صفحه عنوان کتاب چنین آمده است:

کتاب نادرشاه که مصنف آن سر مارتیمر دیوراند انگلیس است و آقا سید محمدعلی ایرانی مدرس نظام کالج حیدرآباد دکن به زبان تکلمی ایران ترجمه نموده است. حق طبع محفوظ رجستری شده کسی این کتاب را حق طبع ندارد. مطبوعه شمس الطابع حیدرآباد دکن سنه ۱۳۳۲ هجری.

همه این مطلب در صفحه‌ای دیگر هم تکرار شده است با یکی دو تفاوت جزئی از جمله افزودن تاریخ «۱۹۲۴ میلادی» پس از تاریخ هجری، و در پایان نیز افزوده شده است:

اگر کسی این کتاب را بدون اذن مترجم کلاً یا جزئاً طبع نماید مورد مؤاخذه خواهد شد. هر نسخه که مهر دستی و امضای مترجم ندارد قلب است و ضبط دولت گشته از فروشنده مؤاخذه خواهد شد.

در «دیباجه مترجم» پس از حمد خداوند و ستایش پیامبر (ص) و آل و اصحابش، خود را «محمدعلی الحسنی داعی الاسلام» معرفی می‌کند (و در پانوشت هم نسب سیادت خود را تا علی ابن ابی طالب (ع) می‌آورد) که «گردش روزگار او به مملکت دکن انداخته و از مملکت خود دور ساخته است».^۱ او پس از معرفی اجمالی نویسنده و اثر، می‌افزاید: «این بنده نجیب ملت ایران کتاب مذکور را به فارسی ترجمه نمودم تا برادرانم بدانند که با وجود انقلابات اخیر و ضعف شدید دولت، قوه طبیعی ملت ایران باقی است و با یک اتفاق ملی می‌توانند دولت را پایدار و ملت را نامدار سازند.» سپس شرحی درباره رویدادهای تاریخی دو قرن گذشته و برخاستن نادر و بیرون راندن افغانان از خاک ایران می‌آورد که چون موضوع این نوشتار نیست، از آن می‌گذریم.

۱. در باره زندگی و سبب مهاجرت او به هند بنگرید به: سلیمانی، قهرمان، «داعی الاسلام و مسأله تغییر خط»، دانش، شماره ۱۰۷-۱۰۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.

ادامهٔ دیباچه شامل دو بخش بخش است: در بخش نخست، او پس از اشاره به اهمیت دو زبان انگلیسی و فارسی در جهان، به موضوع ترجمه می‌پردازد، دیدگاه‌هایش را در باب ترجمهٔ خوب مطرح می‌سازد، نقایص اصولی ترجمه‌های موجود را (با ذکر دو نمونه) بیان می‌کند، و سرانجام هم شیوهٔ خود را در ترجمه معرفی می‌کند:

بر دانشمندان جهان مخفی نیست که زبان انگلیسی اکنون یک زبان بزرگ علمی و تجارتي دنیا شده و زبان فارسی هم از اول زبان عام مشرق‌زمین بوده، نرمی آواز و شیرینی ادا و جذابیت اشعارش دل اهل مغرب را هم ربوده است. لهذا بسیاری از انگلیسی‌دانان دنیا فارسی، و خیلی از فارسی‌دانان انگلیسی می‌خوانند و کمال احتیاج به کتاب فارسی دارند که ترجمهٔ صحیح انگلیسی باشد. اگر چه کتب متعدده از انگلیسی به فارسی ترجمه شده ولی هیچ کدام ترجمهٔ تام و نافع عام نیست. ترجمهٔ تاریخ [ایران]^۱ سر جان ملکم را عموماً فارسی‌آموزان می‌خوانند، ولی نفع تام نمی‌برند، چون مترجم آن قریب یک ربع کتاب را در ترجمه انداخته بعضی صفحات را تمام و بعضی را ناتمام ترجمه نموده و برخی را به کلی ترجمه نکرده است و ترجمهٔ تمام کلمات انگلیسی هم در جملات فارسی نیامده، بلکه در ترجمهٔ جمله‌ها فقط ملاحظه ترجمهٔ معنوی شده است.

ترجمهٔ کتاب سوانح عمری امیر عبدالرحمن خان مرحوم (امیر افغانستان) هم ترجمهٔ معنوی صرف است و فقط ترجمهٔ جلد اول آن قابل تعریف. مترجم جلد دوم غیر از مترجم جلد اول است و ترجمه‌اش خالی از فصاحت و اعتبار. و هکذا ترجمهٔ کتب دیگر که هیچ کدام نفع تام به تلامذه نمی‌بخشد. حقیر در ترجمهٔ کتاب نادرشاه ملاحظهٔ ترجمهٔ لفظی و معنوی هر دو را نموده، به زبان تکلمی فصیحی ایران نوشته و ترجمه تمام الفاظ انگلیسی را در جملات فارسی آورده‌ام که در واقع ترجمهٔ نادرشاه هم ترجمهٔ لفظی است و هم معنوی و در تمام کتاب، غیر از چند لفظ رکیک، همه را ترجمه نمودم و اشعار مناسب هم مزید ساختم تا هر کس نسخهٔ اصل و ترجمهٔ نادرشاه را داشته باشد، اگر انگلیسی‌دان است، زود فارسی می‌آموزد،

۱. ترجمهٔ میرزا حیرت.



و اگر فارسی‌دان است، زود انگلیسی یاد می‌گیرد.^۱

در بخش دوم دیباچه زیر عنوان «تنبیهات» داعی‌الاسلام چند نکته در باب نشانه‌های سجاوندی و شرحی در باره اهمیت آنها در درست خواندن متن، به ویژه برای افراد کم‌علم می‌آورد و از نبود این نشانه‌ها در فارسی ابراز تأسف می‌کند و در پایان هم می‌افزاید: «چشم امید ادبا به وزارت معارف در طهران است که این نقص را دور سازد.»

در مورد نشانه پرسش یا به قول او «استفهامیه» پس از شرحی در باره استفاده از ضا (کوتاه شده «ضنب» به معنای شک) در اروپا و تبدیل آن به «؟» می‌نویسد: «احقر در این کتاب عین ضا را در جمله استفهامیه استعمال نمودم و گمشده خودمان را پیدا کردم.»

نکته دوم او در باره فارسی‌نویسی است و به کار بردن الفاظ عربی به شکل فارسی، به ویژه نادرستی کاربرد نادرست تائیت. و سرانجام سومین نکته در باب سبب پایداری زبان فارسی در قرون گذشته، گستره فارسی، و وضع زبان فارسی در هند است و تفاوت‌های آن با فارسی ایران. او می‌نویسد که کتاب دیگری با عنوان فارسی جدید در دو جلد تألیف کرده تا فارسی‌نویسی هندیان را اصلاح کنند و آن را به مراکز علمی هند فرستاده تا در مقام اصلاح بر آیند، ولی، به تعبیر خودش، اثری ظاهر نشد. گزارش او چنین است:

تنبیهات: ۱. در هر لسان از السنه دنیا علاوه بر کلمات، طرز آواز و اشارات اعضای متکلم هم مدخلیت در ادای مطلب دارد و از این جهت در کتابت، غیر از حروف، علامات

۱. داعی‌الاسلام در مقدمه ترجمه وندیداد هم این‌گونه تأکید می‌کند: «زبان این ترجمه همان زبان تکلمی امروز ایران است و بر خواننده ترجمه معنی اصلی به کلی مفهوم است و ترجمه هیچ لفظی از اوستا حذف نشده و هیچ‌گونه انحراف یا خیانتی در ادای مطالب اصل در ترجمه نکردم. ترجمه‌ام علمی صرف است. فارسی‌دانان زردشتی مطمئن باشند که در کتاب دینی آنها تحریفی نشده است و ترجمه مطابق با اصل است و چون در زبان تکلمی است، هر فارسی‌دانی آن را درست می‌فهمد. ترجمه اروپایی این گونه کتب مهمه لفظی است قابل فهم عموم نیست، برای مستشرقین است که ترجمه هر لفظ کتاب و سبک ترکیب‌بندی جمل و عبارات اصلی را قیاس کنند» (وندیداد، ص ۵-۴).



دیگر هم لازم است تا بیان طرز آواز و اشارات اعضای متکلم باشد. بسا هست یک جمله در ادای مطلبی گفته می‌شود و همان جمله با تغییر طرز آواز، برای معنی دیگر استعمال می‌گردد. مثلاً این جمله «شما آمدید» که جمله خبریه است، گاهی با آواز مخصوص و در مقام استفهام استعمال می‌شود که به معنی «آیا شما آمدید» باشد. در تکلم، طرز آواز و اشارات متکلم، اول و آخر هر جمله را نشان می‌دهد و اگر در کتابت جمله‌ها متصل به هم نوشته شوند، ممکن است خواننده بعضی از اجزای جمله بعد را با جمله قبل متصل نموده، از فهم مطلب عاجز ماند و یا عکس مراد نویسنده بفهمد. پس علامتی برای ختم هر جمله لازم است تا رفع اشتباه گردد. بسا می‌شود نویسنده عین عبارت از کسی نقل می‌کند و بعد از آن، عبارت خودش می‌آید؛ پس برای منقول هم علامتی لازم است تا خواننده ابتدا و انتهای آن را بفهمد و عبارت نویسنده را منقول و یا بالعکس نفهمد. در هر زبانی که علامات کتابت نیست، علم کافی برای خواندن کتب آن لازم است و اشخاص کم‌علم نمی‌توانند از فیض خواندن کتب بهره‌وفی ببرند و زبان کتابت هم غیر از زبان تکلم می‌شود. از این جهت اقوامی که بالنسبه ترقی کردند، علامات مخصوصه (پنکجوشن [punctuation]) در کتابت زبان خود مقرر داشتند تا عین تکلم در کتابت بیاید. با کمال افسوس می‌بینیم زبان فارسی با وجود مزایای خوبی که دارد، علامات کتابت در آن نیست و چشم امید ادبا به وزارت معارف طهران است که این نقص را دور سازد.

بنده مترجم این کتاب بعضی از علامات السنه اروپایی را با فی‌الجمله تغییر، در این کتاب استعمال نمودم و در ابتدای کلام منقول این علامت (۱) و در انتهای آن این علامت (۲) را نوشتم و در ختم هر جمله خط کوچک (۳) آوردم.^۱

اعراب اسپانیا در آخر هر جمله استفهامیه حرف ضاد (ض) می‌نوشتند که مخفف «ضنب» به معنی شک است و اقوام اروپا همان حرف را گرفته در السنه خود می‌نوشتند و اکنون هم می‌نویسند ولی به مرور زمان شکلش قدری تغییر کرده به این شکل؟ شده است. احقر در این کتاب عین ض را در جمله استفهامیه استعمال نمودم و گمشده خودمان را

۱. مترجم در دیباچه هم همین شیوه را به کار برده است؛ اما در بازنگاری متن که به رسم الخط امروز برگردانده شده است، به جای خط تیره نقطه آورده‌ایم.

پیدا کردم.

۲. الفاظ عربی که در فارسی استعمال می‌شود، در واقع فارسی شده و اغلب در مؤنث هم بدون علامت تأنیث استعمال می‌شوند. این جمله «من مظلوم» را مرد و زن ایرانی هر دو استعمال می‌کنند و هیچ‌وقت زن نمی‌گوید «من مظلومه‌ام». بعضی از طلاب عربی ما که از ادبیات فارسی اطلاع ندارند، در عبارت فارسی علامت تأنیث عربی می‌آورند که خیلی خنک می‌شود. احقر در استعمال کلمات عربی ملاحظهٔ تکلم فارسی را نموده تأنیث بیجا استعمال نمودم.^۱

۳. در دیباچه بیان اجمالی از زبان فارسی و حالت آن در هند بی‌مناسبت نیست. آنچه بر ما معلوم شده، فارسی چهار زبان است: ۱. فارسی قدیم، ۲. فارسی اوستا (بر وزن نویسا)، ۳. پهلوی، ۴. فارسی جدید.

فارسی قدیم زبان دولتی سلاطین کیان بوده و از ادبیات آن فقط کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید و چند جای دیگر باقی است؛ نه کتابی از آن در دست است و نه جایی از ایران به آن زبان حرف می‌زنند. کلماتی که از آن کتیبه‌ها به دست آمده، بیش از چهارصد نیست. فارسی قدیم را در خط میخی می‌نوشتند. اوستا حصهٔ باقی کتاب مفقود حضرت زردشت است که خط مخصوصی دارد و موافق تحقیق جدید، زبان مغرب ایران، مملکت میدیا [یعنی ماد] بوده که وطن زردشت است.^۲ ادبیات زبان اوستا اکنون منحصر به همان کتاب موجود اوستا است. زبان پهلوی در زمان ملوک الطوائف اشکانیان موجود بوده و زبان دولتی و علمی سلاطین ساسان است. خط مخصوص دارد و ادبیاتش منحصر به همان کتب نماز و ادعیه است که نزد زردشتیان موجود است. فارسی جدید که اکنون زبان دولتی و ملی ایران است و در تمام آسیا رواج دارد، بعد از اسلام ایرانیان پیدا شد و همان پهلوی است با الفاظ عربی و در خط عربی نوشته می‌شود. از ابتدای اسلام تا دویست سال سلطنت ایران با عرب و تمام قوهٔ عقلیهٔ دانایان ایران در تصنیفات عربی صرف می‌شد و چون سلطنت مستقله یافتند، ادبیات فارسی شروع و شعرای نامدار بنا کردند به خدمت به زبان وطنی خویش. چون شیرینی الفاظ و سادگی جمله‌ها و نرمی

۱. البته در همین دیباچه یک جا چنین آورده است: کتب متعدده.

۲. اعتبار علمی این دو نکتهٔ اخیر مدتهاست که رد شده است.

آواز زبان فارسی موزونیت تام برای شاعری دارد، در مدت کمی دواوین بسیار از شعرای نامدار مرتب و هر ایرانی عالم یا عامی حافظ بسیاری از اشعار گشت و همان اشعار کتاب لغت، زبان گشته، نگذاشت به مرور زمان تغییری در فارسی پیدا شود. به قول دانایان فرنگ به قدری که در فارسی شاعر پیدا شده در مجموع السنه دیگر دنیا پیدا نشده و در مدت هزار سال، به قدر صد سال السنه دیگر، در فارسی فرق پیدا نگشته. بعد از ایران و ترکستان و افغانستان رواج فارسی در هند از همه جا بیشتر است. زبان فارسی همراه سلطان محمود غزنوی به هند آمد و تا کنون هست. تا آخر سلاطین مغول زبان علمی و دولتی هند بود و اکنون هم یک زبان علمی است. اما افسوس است که فارسی هند با فارسی ایران فرق پیدا کرده.

اول که مسلمانان به هند آمدند زبانشان فارسی بوده و بعد به اقتضای مملکت و حشر با اقوام قدیمه هند زبان اردو را که مرکب از فارسی و هندی است، وضع نمودند و به مرور زمان بسیاری از الفاظ فارسی اردو معانی دیگر پیدا کرد. معلمان و مصنفان فارسی هند همان الفاظ را در فارسی برای معانی اردو استعمال می‌کنند. مثلاً لفظ غصه که در فارسی به معنی غم است، در اردو معنی غضب دارد و فارسی دانان هند آن را در فارسی هم برای غضب استعمال می‌کنند و اگر بخواهند بگویند «فلان در غضب آمد» می‌گویند: «فلان غصه شد.» طرز ترکیب جمله ایشان هم عجیب است و تلفظشان هم طور دیگر.

احقر مجلدات کتاب فارسی جدید را نوشته اشتباهات فارسی هند را نشان دادم و جلد دوم آن را به طبع رسانده به جامعه‌های علمیه هند فرستادم تا بلکه در مقام اصلاح برآیند، ولی اثری ظاهری نشد.



نقش گروه زبان فارسی، دانشکده دولتی دخترانه ستلائیٹ تاؤن راولپندی، در ترویج زبان فارسی و فرهنگ اسلامی ایران

زاهده لودهی

روابط و مناسبات جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی و ادبی بین ایران و پاکستان سابقه طولانی و کهنه دارد. این دو مملکت برادر و هم‌مرز پاکستان و ایران پیشینه دوهزار و پانصدساله تاریخی و فرهنگی را دارند. در هیچ جای دنیا دو مملکت دارای مشترکات فرهنگی، تمدنی و علمی و ادبی مانند پاکستان و ایران دارا نیستند. زبان و ادب فارسی، نمونه این پیوند ناگسستنی بین دو ملت همکیش و یکدل می‌باشند.

مردم سند از زمان یعقوب بن لیث با فارسی آشنایی داشتند. او زبان فارسی را در ناحیه سند رواج داد و در دوره صفاریان فارسی به عنوان زبان روزمره مردم ملتان — مرکز سند آن وقت — رایج بوده است.

از آغاز قرن هفتم هجری به بعد سرزمین پاکستان به صورت یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های زبان و ادب فارسی درآمد. با تأسیس سلطنت بابرین، شبه‌قاره هند، به ویژه سرزمین پاکستان، به علت همجواری با ایران، به صورت بزرگ‌ترین مجمع دانشمندان، سخنوران و ادیبان فارسی درآمد. و در نتیجه یک حرکت فرهنگی و ادبی به وجود آمد که زبان و ادبیات فارسی را به اوج اعتلا رسانید. تاریخ ادب اسلاف ما تماماً به زبان فارسی مرقوم است. و بیشتر منابع فرهنگی، ادبی و تاریخی پاکستان به

زبان فارسی است و تحقیق و بررسی در مورد تاریخ مسلمانان شبه‌قاره بدون آشنایی با زبان فارسی ممکن نیست.

بنا بر این فارسی برای ما سرمایه عظیم معنوی است. زبان ملی پاکستان، اردو، از زبان فارسی سرچشمه گرفته و به شدت تحت نفوذ آن واقع شده است؛ مثلاً متن سرود ملی پاکستان به جز یک کلمه همه به زبان فارسی است. به همین علت سخنوران و گویندگان برجسته اردو علاقه خاصی نسبت به خداوندان سخن فارسی داشته‌اند و سرودهای خود را از پرتو افکار مولوی، سعدی و حافظ می‌دانند.

یاد گرفتن فارسی به عنوان یکی از ارکان هویت فرهنگی و حفظ و پاسداری میراث درخشان هزارساله برای نسل کنونی و نسلهای آینده ضروری است. چون زبان فارسی میراث ماست، نظر به این ارزش و اهمیت فارسی، از بدو تأسیس پاکستان برای توسعه فارسی اقدامات موثری به عمل آورده شد.

دانشکده دولتی ستلاپیت تاون در سال ۱۹۵۰م تأسیس شد نخست که در ساختمان کوچکی بود. چون تعداد دانشجویان روز به روز افزایش یافتند (تعداد دختران تقریباً به شش هزار رسیده) و ساختمان گنجایش آن را نداشت، نبوده، دولت پاکستان تصمیم گرفت که دانشکده را در جای وسیع و عریض انتقال بدهد. لذا در سال ۱۹۶۷ در زمینی به وسعت هشت هکتار ساختمان جدیدی ساخت و دانشکده را به آنجا انتقال داد. امروزه نزدیک به هفت هزار دانشجوی دختر در آن مشغول درس هستند و از این لحاظ در دانشکده‌های راولپندی در ردیف اول قرار دارد. در دانشکده مذکور استادان معروف کشور تدریس و فعالیت دارند.

امتحانات کلاسهای FA و FSC به راولپندی بورد اداره آموزش و پرورش راولپندی متعلق می‌باشد؛ در حالی که امتحانات کلاسهای سطح عالی را دانشگاه پنجاب لاهور اداره می‌کند.

این دانشکده یکی از فعال‌ترین دستگاه‌های آموزشی است که در تشکیل و پیشرفت جامعه خدمات رسانی می‌کند و یکی از قسمتهای آن، بخش زبان فارسی می‌باشد که در کنار فعالیتهای دیگر با وجود مشکلات و گرفتاریهای گوناگون سیاسی و فرهنگی، زبان و ادبیات فارسی را حفظ کرده و در هر دانشگاه و دانشکده



نوساز در پاکستان رشته فارسی دایر گردیده است. هم اکنون در صدها دانشکده پسرانه و دخترانه فارسی تدریس می‌شود و تعداد دانشجویان به هزاران نفر می‌رسد. دانشکده مورد بحث ما که اسم آن «دانشکده دختران ستلائت تاون راولپندی» است در سال ۱۹۵۰م تأسیس شد. هم‌اکنون زبان فارسی در این دانشکده به عنوان واحد انتخابی و اختیاری تدریس می‌شود. درس انتخابی در هر دو مرحله دانشکده کلاس یازدهم تا دوازدهم و کلاس سیزدهم تا چهاردهم دایر است و برنامه درسی آن دستور، انشاء ترجمه و متون منتخب از نثر و نظم فارسی را شامل است. گذشته از این، درس اختیاری فارسی در دوره کارشناسی وجود دارد. برنامه این درس بر اساس کتابی است که حاوی حکایاتی چند از گلستان سعدی و بعضی اشعار دکتر محمد اقبال لاهوری، شاعر ملی پاکستان و اشعار دیگر می‌باشد. دانشجویان این درس را برای مطالب آموزنده و اخلاقی، زیاد دوست دارند.

دختران در گذشته به تعداد هزاران نفر ادب فارسی را نیز می‌خواندند. در سطح دیپلم و کارشناسی در آغاز تعداد دانشجویان زبان فارسی خیلی زیاد بود، ولی نظر به اهمیت رایانه و رشته‌های علوم تجربی، تعداد آنها رو به کاستی است و در این روزها تقریباً یک صد دانشجو در کلاس کارشناسی و دویست دختر به سطح دیپلم و پانصد دختر در کلاس انتخابی به تحصیل فارسی اشتغال دارند. ماهی یک بار امتحان آزمایشی صورت می‌گیرد. بعد از شش ماه امتحان میان‌ترم و بعداً امتحان نهایی برگزار می‌شود.

گروه زبان فارسی در این دانشکده از بدو تأسیس، فعالیت داشته است و استادان بسیار برجسته در آن خدماتی انجام داده‌اند؛ از آن جمله نام مدیر گروه، خانم آمنه عباسی قابل تذکر است که با زحمت زیاد عظمت زبان فارسی را دوام بخشید. بعد از آن، خانم صدیقه انوار به عنوان مدیر گروه، مساعی خود را به کارگرفت تا زبان فارسی را ترویج دهد. خانم نرجس کاظمی هم به نوبه خود وظایف خود را به نحو احسن انجام داد.

در حال حاضر بنده که زاهده لودهی می‌باشم، ریاست گروه را بر عهده دارم. دانشکده دخترانه ستلائت تاون راولپندی، چون دانشکده‌ای دولتی است، هزینه

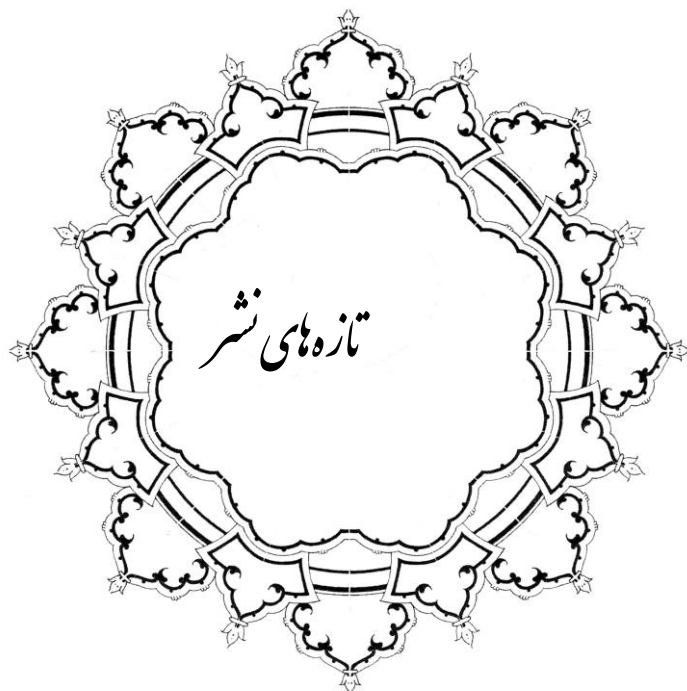


تحصیل به سطح دولتی کمتر از دانشکده‌های خصوصی است. ما کوشش داریم که در این دانشکده کلاسهای کارشناسی ارشد فارسی نیز دایر گردند تا برای دانشجویانی که بار سنگین هزینه‌های دانشگاهی را نمی‌توانند تحمل کنند، در دانشکده به اخذ مدرک کارشناسی ارشد نایل گردند.

لازم است که برای گسترش زبان و ادبیات فارسی اقدامات بیشتر به عمل آیند. مثلاً:

- فرستادن دانشجویان در دوره‌های مختلف به ایران برای آموختن زبان جدید.
- برگزاری دوره‌های بازآموزی در دانشگاه‌های ایران.
- دعوت از استادان فارسی پاکستان برای شرکت در همایشها.
- تهیه وسایل سمعی و بصری، فیلمهای آموزشی و آزمایشگاههای زبان.
- فراهم کردن کتب تحقیقی و مرجع.
- اعزام استادان ایرانی به دانشگاههای پاکستان برای تدریس در دوره‌های بازآموزی استادان پاکستان.
- تهیه تازه‌ترین اطلاعات در مورد تحولات جدید ادبی و فرهنگی ایران.
- اعطای بورسیه و جایزه به دانشجویان در دوره‌های مختلف برای جلب دانشجویان به مراکز آموزشی زبان فارسی.
- برگزاری برنامه‌های گردش علمی و اردوهای فرهنگی.
- فعالیتهای آموزشی خانه‌های فرهنگ با فعالیتهای مراکز آموزشی پاکستان هماهنگ گردند، تا دانشجویان بعد از فرا گرفتن مدرک از خانه فرهنگ بتوانند در دانشگاهها و مؤسسات علمی پاکستان تحصیلات عالی را در رشته فارسی ادامه بدهند.





تاریخ اجتماعی و سیاسی، طارق رحمان، چاپخانه

آکسفورد، کراچی، ۲۰۱۱ م، ۴۵۶ ص.

دکتر طارق رحمان یکی از برجسته‌ترین محققان تاریخ زبانشناسی و زبانهای بومی شبه‌قاره که تحصیلات عالی خود را در انگلستان پایان رسانده است. او پیوسته پژوهشهای عمیقی در موضوع مورد علاقه انجام داده و چندین کتاب و دهها مقاله تحقیقی در نشریات بین‌المللی چاپ و منتشر نموده است.

آخرین اثر دکتر طارق رحمان در سال گذشته توسط چاپخانه دانشگاه آکسفورد کراچی، در پانزده باب منتشر گردیده است. بنا به پژوهش وی، پیدایش زبان سلف اردوی فعلی در قرن سیزدهم میلادی در شبه‌قاره صورت گرفته و در پنج قرن اول به نامهای هندوی، هندی، و هندوستانی شناخته می‌شد. از قرن هجدهم میلادی به بعد زبان اردو طوری پیش رفت که در زمینه‌های اجتماعی، آموزشی، دادگاهی، اداری، مذهبی، رسانه‌های دسته‌جمعی و سینمایی مورد استفاده قرار گرفت و همین سابقه زبان اردو موجب تبیین تاریخ سیاسی اردو می‌گردد.

باید دانست که بر طبق آمار سرشماریهای اخیر در هند ۴۱/۰۳ درصد مردم هندی‌زبان و ۵/۰۱ درصد مردم اردوزبان بوده‌اند و در پاکستان ۷/۴ درصد اردوزبان شناخته شدند. ولی زبان گفتاری صدها میلیون نفر مهاجر از شبه‌قاره به برخی از کشورهای خلیج فارس و سایر کشورها اردو است. شایان تذکر است که در هندی نسبت به اردو بیشتر واژه‌های سنسکریت به کار می‌رود و به خط دیوناگری نوشته

می‌شود، در حالی که اردو به خط فارسی و عربی و در آن بیشتر از لغات فارسی و عربی استفاده می‌شود.

در اینجا شایسته است که به برخی از بابهای این کتاب علمی اشارت مختصری گردد: باب اول در معرفی موضوع است و در همین زمینه در باب دوم، سوم و چهارم به ترتیب اسامی زبانهای سلف طی قرون، قدمت ادوار مختلف و ریشه اصل و تاریخ‌شناسی مورد بحث قرار گرفته است. در بابهای پنجم، ششم و هفتم شناخت اردو با اسلامیت آمده است و همچنین تشخیص زبان اسلامی بودن و اشتراک زبانی با این وصف میان هندوان و مسلمانان که حاکی از عناصر دوست‌داشتنی بوده است. در هشتمین باب محبوبیت اردو طی قرن اول استعمار انگلیس در شبه‌قاره، که آنان آن را «هندوستانی» می‌نامیدند و برای انجام امور اداری با اشتیاق یاد می‌گرفتند آمده است. در مدت تسلط استعمار بر شبه‌قاره صدها نواب‌نشین و راجه‌نشین نیمه‌مستقل وجود داشتند که بزرگ‌ترین آنها نظام حیدرآباد و مهاراجه کشمیر بود که زبان رسمی اداری هر دو اردو بود و در باب نهم تذکر مشروح از آن رفته است در پنج باب دیگر کتاب به ترتیب اردو به عنوان زبان امرار معاش در رادیو و اردو در تلویزیون و سینما مورد بحث مفصل قرار گرفته است. در پایان کتاب ابراز نظر گردیده که منازعه هندی- اردو تدریجاً کاهش خواهد یافت و با حل و فصل معضل آبهای رودخانه تفاهم زبانی میان کشورهای شبه‌قاره به وجود خواهد آمد.

سید مرتضی موسوی

نذر عارف: جشن‌نامه دکتر عارف نوشاهی، به خواستاری سعید شفیعیون و بهروز ایمانی، مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۱ش.

دکتر عارف نوشاهی از چهره‌های مشهور پاکستان در حوزه پژوهشهای ادبیات فارسی، تصحیح متون، کتابشناسی، نسخه‌شناسی، و فهرست‌نگاری کتابهای فارسی است که طی چند دهه گذشته به صورت پیگیر و جدی در زمینه‌های یادشده فعالیت



داشته و چندین اثر ارزشمند منتشر کرده است. آخرین اثر منتشر شده از او، تا زمان نگارش این یادداشت، فهرست کتابهای چاپی فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان است که در چهار جلد، در سال ۱۳۹۱ از سوی مرکز پژوهشی میراث مکتوب انتشار یافته است.

مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی نیز که از مراکز فعال در زمینه پژوهشهای تاریخی، نسخه‌شناسی و تصحیح متون است و کارنامه نشر پر برگ و باری در این زمینه دارد، به پاس خدمات دکتر عارف نوشاهی جشن‌نامه‌ای فراهم آورده که در بر دارنده نوشته‌هایی در باره این شخصیت و آثار او و نیز مقالات تقدیمی برخی دوستان و همکاران دکتر نوشاهی است. این جشن‌نامه که به خواستاری دکتر سعید شفیعیون و بهروز ایمانی فراهم آمده، دارای این مطالب (به ترتیب الفبایی نام نویسندگان) است:

پیشگفتار گردآورندگان، زندگی و کارنامه دکتر عارف نوشاهی (عصمت درّانی)، یادداشت بر دو اثر (زننده یاد ایرج افشار)، لطایفی از سفینه فطرت (بهروز ایمانی)، روایت فصیح‌الملک از آثار افصح‌المتکلمین (جویا جهانبخش)، الکافیة فی العروض والصنعة والقافية (نجاتی نیشابوری، تحقیق مسعود راستی‌پور)، سکینه‌الصالحین (تصحیح محمد کاظم رحمتی)، اشعار نیافته از طیان بمی (مهدی رحیم‌پور)، مفرح‌القلوب، نظام موسیقی ابداع شده توسط تپیو سلطان (اسدالله شعور)، عرفات‌العاشقین، تذکره‌ای ممتاز (سعید شفیعیون)، جنگ زیلوفاف (علی صفری آق‌قلعه)، رساله خوشنویسی (محمد امین، به کوشش حمیدرضا قلیچ‌خانی)، مختصر لطیف: مأخذی ارزشمند در تاریخ هند (شریف حسین قاسمی)، نگاهی به مهرهای ایرانی از قراقویونلو تا پهلوی (هایاسنت لویی رایینو بورگوماله، ترجمه سید محمدحسین مرعشی)، درنگی بر غزلی منسوب به قتیل لاهوری (سید عبدالرضا موسوی طبری).

در بخش پایانی کتاب نیز تعدادی عکس آمده که جز عکس نخست که از مرحوم سید شریف احمد شرافت نوشاهی (عمو و مربی دکتر نوشاهی) است، بقیه عکسهای یادگاری دکتر نوشاهی با شخصیت‌های علمی و ادبی ایران و حوزه



ایرانشناسی است. سرانجام باید به نکته اشاره کرد که کتاب به طرز شایسته‌ای،
حروفنگاری و صفحه‌آرایی و تجلید شده است، و این موضوعی است که اغلب در
تهیه برخی آثار مشابه چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

امیر سامانی



تجزیه و تحلیل انتقادی غزلیات میرزا جلال اسیر

امبر یاسمین^۱

میرزا سید محمد جلال‌الدین اصفهانی، ولد میرزا مؤمن اصفهانی، لقب «اسیر» داشت. طبق نظر نویسنده تجزیه و تحلیل انتقادی غزلیات میرزا جلال اسیر میرزا جلال شاعر معروف قرن هفدهم میلادی در یکی از قصبات اصفهان چشم به جهان گشود. او معاصر شاه عباس دوم و شاگرد فصیحی هروی بود. طبق اطلاعات موجود، در چهل سالگی وفات یافت. او با اهل ذوق و صاحبان کمال و شعرا مصاحبت داشت. پختگی کارش وی را در زمره بهترین شاعران سبک هندی همچون نظیری نیشابوری، ابوطالب کلیم، طالب آملی، ظهوری ترشیزی، صائب تبریزی، حکیم شفایی و ولی هروی در می آورد. در غزل سبک هندی را انتخاب نمود. آثار او شامل غزلیات، قصاید، مثنوی، قطعات، رباعیات و مخمسات است.

کلیات اسیر سه بار به چاپ رسیده است: اولین بار به وسیله نول کشور در سال ۱۸۸۰ق/ ۱۲۹۷م در لکهنو (هند) و بار دوم در مشهد (ایران) در سال ۱۳۴۸ق/ ۱۹۶۹م، و سومین بار به وسیله غلامحسین شریعتی ولدانی در سال ۲۰۰۵م در تهران به طبع رسید. نسخه‌های خطی دیوان او در تعداد زیادی در کتابخانه‌های مختلف هند موجود است که نیاز به معرفی و تصحیح آنها وجود دارد.

۱. مربی و دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام‌آباد، پاکستان

برای آشنایی با شخصیت و آثار او، کتاب تجزیه و تحلیل انتقادی غزلیات میرزا جلال تألیف دکتر وجیه‌الدین، استاد بخشهای فارسی، عربی و اردوی دانشگاه بروده گجرات (University of Baroda, Gujrat) منتشر شده است. این کتاب در سال ۲۰۰۹م در چاپخانه ارسنز (Arsons Publisher Delhi) دهلی به طبع رسید. لازم به تذکر است که این کتاب پایان‌نامه دکتري مؤلف بوده که بعد وی آن را به شکل کتاب در آورده است. اصل کتاب به زبان انگلیسی است و با پیشگفتاری پنج‌صفحه‌ای آغاز می‌شود و به پنج فصل زیر تقسیم می‌گردد.

یک. زندگی، زمان و آثار میرزا جلال اسیر اصفهانی (ص ۸۵-۱). در این فصل مؤلف اوضاع زمان جلال، زندگی او، دانشمندان، تاریخ‌نویسان و شاعران معروف هم‌عصرش را معرفی نموده است و نیز شخصیت او را از جنبه شعر و در نظر تذکره‌نویسان و دانشمندان به رشته تحریر در آورده است. در ضمن نسخه‌های خطی آثار او را که در کتابخانه‌های مختلف هند موجودند، معرفی کرده است.

دو. پیشرفت غزل فارسی (ص ۱۱۲-۸۶). در این فصل تعریف غزل فارسی، محتویات و ویژگیهای آن، و پیشرفت و رواج غزل فارسی در ایران تا زمان جامی، بررسی شده است.

سه. ارزیابی ادبی و انتقادی غزلیات میرزا جلال اسیر اصفهانی (ص ۱۱۳-۱۵۴). در این فصل تجزیه و تحلیل انتقادی غزلیات میرزا جلال‌الدین اسیر اصفهانی صورت گرفته است. بعد از آن، ذکر شاعران هم‌عصرانش از جمله سعدی شیرازی، حافظ شیرازی، امیر خسرو دهلوی، اوحدی مراغه‌ای، صائب تبریزی، ابوطالب کلیم، طالب آملی، نظیری نیشابوری، و ظهوری ترشیزی هم آمده به عنوان اینکه جلال از آنها تأثیر گرفته و پیروی روش آنها را کرده و شعر سروده است. نیز نمونه‌های غزلهایی آمده که در آنها یا جلال آنها را مخاطب قرار داده یا از استادی ایشان را ستایش نموده است. در ذیل هم ذکر آن شاعرانی است که شیوه شاعری وی را دنبال کرده‌اند.

چهار. مطالعه موضوعی غزلیات میرزا جلال اسیر اصفهانی (ص ۱۵۵-۱۷۴). این فصل دارای نمونه‌های غزلهایی است که مؤلف آنها را از لحاظ موضوعات و ویژگیهای اخلاقی تقسیم نموده است. از این نمونه‌ها مؤلف کوشیده است که نشان دهد جلال

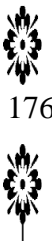


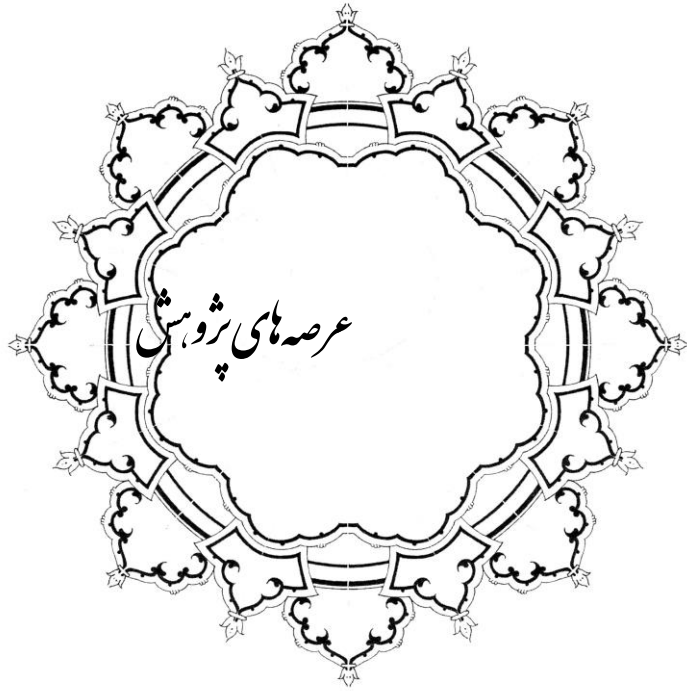
در غزلیاتش چقدر موضوعات متنوع دارد و این موضوعات از ویژگیهای اخلاقی برخوردارند.

پنج. نتیجه‌گیری (ص ۱۷۵-۱۷۶). در نتیجه‌گیری، نویسنده تصریح نموده است که میرزا جلال‌الدین اسیر اصفهانی معروف‌ترین شاعر ایران شبه‌قاره (هند) در زمان خود است و با آوردن استعاره در غزلیاتش، به سبک هندی رونق بخشیده است. غزلیات او بهترین سرمایه ادبی ادبیات فارسی است و تنوع مضامین او بر روحیه خواننده تأثیر مثبت می‌گذارد.

شش. منتخب غزلیات میرزا جلال اسیر اصفهانی (ص ۱۷۷-۲۳۱). در این فصل، نویسنده صد غزل از جلال را به طور نمونه آورده است.

در آخر فهرست منابع و مآخذ (ص ۲۳۲-۲۳۹)، فهرست اشخاص (ص ۲۴۰-۲۶۰)، فهرست اماکن (ص ۲۶۱-۲۶۳)، و فهرست کتب (ص ۲۶۴-۲۶۶) داده شده است. شخصیت جلال اسیر اصفهانی و آثار باقی‌مانده‌اش به صورت نسخه‌های خطی، بسیار در خور توجه تحقیق مفصلی می‌باشد. کتاب حاضر برای آشنایی با شخصیت و آثار جلال، کتابی مفید است.





دکتر محمد سرفراز ظفر، استاد پارسی‌دان و شاعر پارسی‌گو

حکیمه دسترنجی

استاد پارسی‌دان و شاعر پارسی‌گو

استاد دکتر محمد سرفراز ظفر در پانزدهم جون سال ۱۹۴۷م در شهر شاپور، از توابع پنجاب، در خانواده‌ای متوسط‌الحال به دنیا آمد. خویشان مادری او همه اهل علم و دین و خویشان پدری‌اش بیشتر به خدمت و وطن در کسوت ارتشیان، اشتغال داشتند. او تحصیلات اولیه را در زادگاهش گذراند و در سال ۱۹۷۴م موفق به اخذ کارشناسی در زبان و ادبیات پنجابی از دانشگاه پنجاب شد. اما تحصیل در زبان پنجابی نتوانست درون او را آرام کند، چرا که وی از دوره تحصیلات ابتدایی علاقه خاصی به زبان فارسی داشت، آن قدر که در کلاس هشتم، هم‌کلاسیهایش او را ملقب به «سعدی کلاس» کرده بودند. بنا بر این، با عزم مصمم، تحصیل زبان و ادبیات فارسی را ادامه داد، تا آنکه در سال ۱۹۷۸م، به دریافت مدرک کارشناسی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه قائداعظم در اسلام‌آباد، نائل آمد. اما برای او این نه پایان راه، بل آغازی بود که به مهد زبان فارسی، یعنی ایران، انجامید.

استاد محمد سرفراز، پس از پایان تحصیل در سال ۱۳۷۹ش، در دانشگاه ملی زبانهای نوین مشغول به کار شد و این همکاری تا شروع دوباره تحصیل ایشان در مقطع دکترا در تهران، یازده سال ادامه یافت. در سال ۱۹۹۰م، طبق قرارداد فرهنگی میان دو

دولت ایران و پاکستان، برای تحصیل در دورهٔ دکتری عازم تهران شد و البته این کار، با وجود مسئولیتها و مشغله‌های زندگی، برایش چندان آسان نبود. اما او به عنوان پژوهشگر پایدار در عرصهٔ زبان و ادبیات فارسی سیر و سلوکش را ناتمام نمی‌گذاشت و به همین سبب عازم تهران شد و از محضر استادانی چون دکتر اسماعیل حاکمی، دکتر محسن ابوالقاسمی، دکتر غلامرضا ستوده، دکتر ژاله آموزگار، دکتر احمد تفضلی، دکتر مظاهر مصفا، دکتر جلیل تجلیل، و دکتر سید جعفر شهیدی بهره‌مند شد. اما او از میان همه چیز ایران از حافظ بیشتر سخن می‌گوید و گل سرسبد همهٔ کلاسهایشان درس حافظ‌شناسی استاد مرحوم دکتر سید جعفر شهیدی بود. دکتر سرفراز در مصاحبه‌ای که به سال ۲۰۱۱م انجام شده، تصریح کرده است که «کلاس دکتر شهیدی حدیث عشق و عرفان و رندی حافظ بود و با آنکه در خارج از دانشگاه و در محل سازمان لغتنامهٔ دهخدا تشکیل می‌شد، من بی‌صبرانه منتظر روز تشکیل کلاس بودم و به عشق شنیدن اشعار حافظ به مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا می‌رفتم».

استاد سرفراز ظفر سرانجام در سال ۱۹۹۳م موفق به اخذ درجهٔ دکتری با مرتبهٔ عالی از دانشگاه تهران شد و از رسالهٔ دکتری خود با عنوان «تحقیق در احوال و آثار و تصحیح دیوان محمدعلی رایج سیالکوتی» (شاعر پارسی‌گوی قرن یازدهم هجری) به راهنمایی دکتر اسماعیلی حاکمی، دفاع کرد و با خرمی پر از خوشه‌های زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی، و به عنوان یکی از سفیران زبان فارسی، به پاکستان بازگشت و تا به امروز خدمات ارزندهٔ خود را در دانشگاه ملی زبانهای نوین و دیگر مراکز فرهنگی مربوط به زبان فارسی ادامه داده است.

شایان ذکر است که فعالیتهای استاد دکتر سرفراز در ایران فقط منحصر به تحصیل در دانشگاه تهران نبوده است. او، علاوه بر تحصیل، در ترجمهٔ مقالات اردو با ماهنامهٔ *کیهان اردو* همکاری می‌کرد. همچنین در مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا به ویرایش مدخلهای مربوط به زبان اردو می‌پرداخت و گذشته از آن، در گروه زبان اردوی دانشگاه تهران تدریس می‌کرد و بسیاری از استادان جوان که اینک در این حوزه مشغول به کارند، از



دانشجویان وی بوده‌اند. البته وسعت فعالیت‌های علمی دکتر سرفراز در ایران در دامنه این مقال نمی‌گنجد و شاید ذکر این نکته لازم باشد که اگر تعهدات وی به محل خدمتش در پاکستان در میان نمی‌بود، شاید امروز یکی از استادان باسابقه گروه اردوی دانشگاه تهران بود.

استاد دکتر سرفراز ظفر در دو دهه اخیر از حیات علمی خود، همواره مشغول تدریس و تألیف و راهنمایی دانشجویان بوده است و علاوه بر تدریس، یک دوره مدیریت گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین را نیز برعهده داشته است که به گواهی جمیع همکارانش، این دوره از آرام‌ترین و پربارترین دوره‌های گروه زبان فارسی بوده است. او پس از تحویل گروه فارسی به دیگر استادان، علاوه بر خدمت در گروه فارسی، مدیر گروه زبانهای پنجابی شد و علاوه بر مدیریت، به تألیف کتاب و نیز نوشتن مقالاتی در باره رابطه زبانهای فارسی و پنجابی پرداخت.

اما عرصه فعالیتها و کوششهای دکتر سرفراز ظفر محدود به دانشگاه نبوده است. او از همکاران دیرین مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است. در روزهای جوانی از همکاران فعال و کوشا در حوزه تحقیقاتی زبان فارسی بود و حتی دکتر فریدون بدره‌ای، رایزن فرهنگی وقت، دوبار به وی پیشنهاد کرد که به عنوان همکار ثابت در برنامه‌های فارسی همکاری کند که یک بار به دلیل سفری سه‌ماهه به ایران و بار دیگر به سبب پذیرفته شدن در دانشگاه ملی زبانهای نوین، امکان همکاری ثابت میسر نشد. اما او از اعضای فعال و ثابت گردهماییها و سخنرانیها و همایشهای مربوط به زبان و ادبیات فارسی بوده و بارها مدیریت برنامه‌هایی همچون شب شعر را برعهده داشته است.

شاید بی‌مناسبت نباشد که در اینجا از دکتر سرفراز ظفر به عنوان «شاعری پارسی‌سرا» نیز یاد شود. در خصوص پیشینه تشریف به دنیای شعر، خود وی چنین گفته است: «وقتی کلاس هشتم بودم، به دلیل علاقه فراوانم به شعر فارسی، دوستانم مرا سعدی کلاس صدا می‌زدند و وقتی کلاس دوازدهم بودم، یک شعر اردو را به فارسی

ترجمه کردم. در هجده سالگی شروع به شعر گفتن کردم، اما در ابتدا به اردو شعر می‌گفتم. در دوران دانشجویی انجمنی درست کردیم به نام «اردو پنجابی ادبی محفل». من از پایه گذاران این انجمن بودم، اما بیشتر به اردو و پنجابی شعر می‌سرودم. در آغاز با شعر عاشقانه شروع کردم و بعدها مضامین اجتماعی را بیشتر وارد شعرهایم کردم؛ اما به طور کلی شعر اجتماعی را بیشتر می‌پسندم. از جهت قالب، خودم را شاعری سنتی می‌دانم و قالب غزل را بر دیگر قالبها ترجیح می‌دهم، هر چند که در سالهای اخیر شعرهای آزاد نیز سروده‌ام که هنوز به چاپ نرسیده‌اند.»

دکتر سرفراز سپس از سفری سه‌ماهه به ایران یاد می‌کند. آنجا با استادان و نویسندگانی چون دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر محمد دبیرسیاقی، و نیز شاعران ایران دیدار می‌کند و جرقه شعر فارسی عیان می‌شود. او پس از سرمست شدن از یکی از کلاسها در باب شعر مولانا، غزلی به تقلید از غزل معروف مولانا جلال‌الدین می‌سراید به مطلع «معبود همین جاست بیایید». کم‌کم شعرهای بیشتری سرود و طبعش را در قالبهای مختلف شعری آزمود تا آنکه به تشویق و توصیه استاد خلیل‌الله خلیلی، مجموعه اشعارش را با عنوان *سوز و ساز* در سال ۱۹۸۵ م / ۱۳۶۴ ش به چاپ رساند.

استاد خلیل‌الله خلیلی در مقدمه این کتاب، در باب ذوق شعری وی نوشته است: «اگر شعر را موهبت الهی بشماریم، بی‌گمان گوینده این سخنان از استعداد موهوب شعر نصیب فراوان دارد. سوز و ساز عشق، درد فرد و اجتماع از اشعار وی پدیدار است.» در پایان استاد خلیلی آرزو کرده است که قندیل رو به خاموشی زبان فارسی که علامه اقبال آن را با سلاح شعر روشن کرد، به دست کسانی چون سرفراز ظفر تابناک گردد (*سوز و ساز*، ۱۹۸۵ م، ص ۷۶).

از آنجا که توصیف مضمون و سبک این اشعار در حوصله این مقال نمی‌گنجد، غزلی با عنوان «گفته دیوانه» از مجموعه *سوز و ساز*، به مصداق مشتاق نمونه خروار، می‌آید تا گواهی باشد بر ذوق شعری و سلاست و قوت بیان شاعر:



در محفل رنگ و بو پرسوز چو پروانه
از شدت غم هر دم از دیده ببارد خون
من شاعر پرذوقم با شوق فراوانی
گفتار مرا هرگز کس نیست کند ادراک
من بلبل پاییزی با ناله و آه سرد
زین شاخه به آن شاخه نی خانه و نی لانه
مأیوس دل من هست بی مونس فرزانه
خندند به حال من خویش من و بیگانه
دارم دل صدپاره با خنده مستانه
آن کیست که پی افتد بر گفته دیوانه
(همان، ص ۲۴)

روزگار پربرکت دکتر سرفراز ظفر، علاوه بر تحصیل و تدریس و ارشاد طالبان زبان فارسی، به تحقیق و تألیف نیز معروف گشته است. این یادگار جاودانه مشتمل بر حدود ۲۴ کتاب منتشر شده با موضوعات ادبیات فارسی و تصحیح و نسخه خطی و نیز زبان و ادبیات پنجابی و حدود ۲۳ مقاله در موضوعات مذکور است. فهرست این آثار خود نشانگر کوششهای علمی و تلاشهای فرهنگی اوست که همچنان ادامه دارد و در ذیل فهرست آنها ذکر می گردد:

فهرست کتابها

- صیدیه، تصحیح و تعلیق، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۴م.
ترجمه پنجابی گلستان و کریمای سعدی، اداره معارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی، ۱۹۸۵م.
سوز و ساز، مجموعه شعر، اداره معارف نوشاهی گجرات، ۱۹۸۵م.
دستور مختصر دری، مؤسسه زبانهای نوین، اسلام آباد، ۱۹۸۵م.
قواعد زبان پنجابی (به زبان انگلیسی)، اتق پابلیشینگ هاوس، لاهور، ۱۹۸۹م.
دیوان رایج سیالکوٹی، تصحیح و تعلیق، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۹۶م.
شکوفه های عرفان: ترجمه اردوی ۱۱۰ غزل امام خمینی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۹۹م.



گنجینه ادب پاک: اشعار فارسی ۵۰ شاعر پاکستانی، دانشگاه نومل، اسلام آباد، ۲۰۰۰م.
مناقب امام علی در شعر فارسی شبه قاره، انجمن فارسی، اسلام آباد، ۲۰۰۳م.

دستور زبان فارسی، انجمن فارسی، اسلام آباد، ۲۰۰۵م.

نغمه‌های عرفان: ترجمه اردوی ۵۰ غزل امام خمینی، انتشارات لوتوس، راولپندی، ۲۰۰۵م.

تذکره مجمع‌النفایس، جلد ۸، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۲۰۰۶م.

آیین زندان: ترجمه منظوم ۲۵۰ رباعی مولانا به زبان اردو، انتشارات نقشگر، راولپندی، ۲۰۰۸م.

Blossom of Flowers (Punjabi short stories), selected book by UGC, 1986.

در این کتاب استاد مضمون داستانهای اخلاقی را از متون ادب فارسی اخذ کرده و به زبان پنجابی بازگردانده است که به سبب محتوای اخلاقی آنها موفق به اخذ جایزه از سوی دولت پاکستان شد.

استاد علاوه بر کتابهای تحقیقی، شماری کتاب درسی برای دانشجویان فارسی و پنجابی نیز تألیف کرده است که به منظور جلوگیری از تطویل این نوشتار کلام، از ذکر تفصیلی آنها اجتناب می‌شود.

فهرست مقالات

«بابای اردو، مولوی عبدالحق» (۱۹۸۶م)، سروش ماهانه، اسلام آباد.

«ضرب‌الامثال مشترک زبان فارسی و پنجابی» (۱۹۸۷م)، دانش، اسلام آباد.

«ترویج و گسترش اسلام در دوره مغول» (۱۹۹۴م)، سروش، اسلام آباد.

«شیخ نورالدین نورانی، حضرت بل کشمیری» (۱۹۹۵م)، سروش، اسلام آباد.

«میرزا غالب و مناقب حضرت علی» (دسامبر ۲۰۰۱م)، پیغام آشنا، اسلام آباد، به اردو.

«رواج زبان فارسی در کشمیر» (جولای - اگوست ۲۰۰۲م)، سروش، اسلام آباد.

«شعراى معروف فارسی در سند» (سپتامبر ۲۰۰۲م)، مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی



زبان فارسی در کراچی.

«اقبال و آسیا» (نوامبر ۲۰۰۲م)، سروش، اسلام آباد.

«ابلیس از دیدگاه اقبال» (مارچ ۲۰۰۳م)، سروش، اسلام آباد.

«بازتاب انقلاب اسلامی در اندیشه و شعر معاصر پاکستان» (آگوست ۲۰۰۳م)، دانش، اسلام آباد.

«سر سید احمد خان، مصلح بزرگ ملت» (۲۰۰۳م)، سروش، اسلام آباد.

«عبدالحکیم عطا تتوی در آئینه شعر خود» (اکتبر ۲۰۰۳م)، مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی زبان فارسی، کراچی.

«اردو اور فارسی تقابلی صوتیات کا تقابلی جائزہ» (دسامبر ۲۰۰۴م)، دریافت، مجله علمی دانشگاه نومل، اسلام آباد.

«پهلا سندهی اردو شاعر» (۲۰۰۵م)، دریافت، مجله علمی دانشگاه نومل، اسلام آباد.

«آغاز و گسترش زبان فارسی در بنگلادش» (جولای ۲۰۰۶م)، مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی زبان فارسی، داکا.

«اردو مین مستعمل فارسی مرکبات مین «ی» کا کردار» (آگوست ۲۰۰۶م)، دریافت، مجله علمی دانشگاه نومل، اسلام آباد.

«علامه اقبال مقلد مولانا رومی» (دسامبر ۲۰۰۶م)، تخلیقی ادب، دانشگاه نومل، اسلام آباد.

«محسن تتوی، می کش میخانه حافظ» (مارچ ۲۰۰۷م)، مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی زبان فارسی دانشگاه کراچی، کراچی.

«تأملی در زبان و ادبیات فارسی در مقایسه با زبان و ادبیات پنجابی» (آوریل ۲۰۰۸م)، مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی دانشگاه پنجاب، لاهور.

«تأمل اقبال بر بهار» (جولای ۲۰۰۸م)، دانش، اسلام آباد.

«همفکری میر محمدعلی رایج سیالکوتی با ابوالمعانی عبدالقادر بیدل» (نوامبر ۲۰۰۸م)، مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی استادان زبان فارسی، تهران.



«پیام عشق در شعر صوفیانه پنجابی» (آوریل ۲۰۰۹م)، سمینار بین‌المللی دانشگاه Arid
Agriculture، راولپندی.

در پایان ذکر این نکته لازم می‌نماید که استاد دکتر سرفراز ظفر علاوه بر آنکه به لحاظ علمی و ادبی پژوهشگری سختکوش و استادی مسلط است، از لحاظ اخلاقی نیز الگوی دانشجویان و طالبان علم است؛ آرامش و تواضع و مردم‌داری وی زبانزد است.

دکتر محمد سرفراز دکتر محمد سرفراز ظفر، استاد ...



معرفی چند پایان‌نامه فارسی دوره پیش‌دکتری دانشگاه آزاد علامه اقبال

امبر یاسمین^۱

شگفته یاسین عباسی^۲

دانشگاه آزاد علامه اقبال در سال ۱۹۷۴م تأسیس شد. یکی از اهداف دانشگاه این بود که کسانی که به علت نداشتن امکانات تحصیل و بعد مسافت نمی‌توانند در دانشگاه‌های عادی پاکستان ثبت نام کنند، بتوانند در این دانشگاه ادامه تحصیل بدهند. این دانشگاه از سی و چهار سال گذشته آثار پژوهشی قابل‌اعتنایی داشته است. بخش اقبالیات که به اقبال‌شناسی می‌پردازد، در سال ۱۹۸۱م به وجود آمده بود و هدف این بخش این بود که مردم پاکستان با افکار والای اقبال آشنایی بیشتری پیدا کنند. در این بخش، پایان‌نامه‌های پیش‌دکتری را که در زمینه اقبالیات، توسط پژوهشگران مختلف در دانشگاه آزاد علامه اقبال نگاشته شده‌اند، مختصراً معرفی می‌کنیم. ولی تعداد این پایان‌نامه‌ها زیاد است، بنا بر این مجبور شدیم که در مرحله اول رساله‌های

۱. مربی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه نمل، اسلام‌آباد.

۲. مربی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه نمل، اسلام‌آباد.

تنظیم شده در فاصله سالهای ۲۰۰۵م تا سال ۲۰۱۲ را معرفی کنیم، اما به علت وسعت مطالعات این کار هم به تفاریق انجام می‌شود.

۱. «اقبال‌شناسی عزیز احمد»، محمد طاهر اشرف، به راهنمایی دکتر انور محمود خالد، سال ۲۰۰۵م.

تحقیق مذکور، علاوه بر مقدمه، مشتمل بر سه باب به قرار زیر است:

باب اول (ص ۱-۴۰): دوره عزیز احمد

باب دوم (ص ۶۶-۲۱۲): اوج اقبال‌شناسی عزیز احمد

باب سوم (ص ۲۲۸-۲۳۲): چشم‌انداز کلی اقبال‌شناسی عزیز احمد

منابع و مآخذ (ص ۲۳۳-۲۳۷).

۲. «اقبال و نهضت آزادی فلسطین»، فریده الهی، به راهنمایی پرفسور فتح محمد ملک، ۲۰۰۵م، ۲۰۴ص.

بعد از نوشتن مقدمه (الف - ه) دانشجوی مذکور رساله را به پنج باب تقسیم کرده است:

باب اول (ص ۱-۳۲): تاریخچه نهضت آزادی فلسطین

باب دوم (ص ۳۳-۶۲): شاعری اقبال و مشکل فلسطین

باب سوم (ص ۶۳-۱۰۶): نثر اقبال و مشکل فلسطین

باب چهارم (ص ۱۰۷-۲۵۳): وحدت ملی و بقای جامعه فلسطین، نظریه‌های اقبال و حفظ جامعه فلسطین

باب پنجم (ص ۱۵۴-۱۹۵): وضعیت کنونی فلسطین و نظریه‌های اقبال

منابع و مآخذ (ص ۱۹۶-۲۰۴).

۳. «روابط ذهنی و فکری علامه اقبال و رشید احمد»، مسرت شاهین، به راهنمایی دکتر محمودالرحمان، سال ۲۰۰۶م.

این پایان‌نامه با مقدمه آغاز می‌شود و بر چهار باب ذیل مشتمل است:

باب اول (ص ۱۲-۵۴): علامه اقبال و رشید احمد صدیقی (زندگینامه)

باب دوم به دو فصل زیر تقسیم می‌شود:



فصل اول (ص ۱۲-۵۴) علامه اقبال و رشید احمد صدیقی (روابط با یکدیگر و ملاقاتها)
 فصل دوم (ص ۵۵-۱۲۲) ذکر اقبال «شخصیت و شاعری» (نقد و تحقیق)
 باب سوم (ص ۱۲۳-۱۶۹) نقد و تحقیق شخصیت و شاعری اقبال
 باب چهارم (ص ۱۷۰-۲۰۴) علامه اقبال و رشید احمد (هماهنگی ذهنی و فکری)
 ضمایم (ص ۲۰۵-۲۱۵)
 منابع و مآخذ (ص ۲۱۳-۲۱۵).

۴. «فتح محمد ملک به عنوان اقبال‌شناس»، فارحہ ناز، به راهنمایی پرفسور عبدالرؤف شیخ، سال ۲۰۰۶.
 مقدمه (ص ۷-۱)

باب اول (ص ۱-۱۱): فتح محمد ملک: شخصیت (معرفی)
 باب دوم مشتمل بر سه قسمت است:

قسمت اول (ص ۱۲-۵۷): اقبال، فکر و عمل (تجزیه و تحلیل)
 قسمت دوم (ص ۵۸-۱۲۰): اقبال فراموشی تجزیه و تحلیل

قسمت سوم (ص ۱۲۱-۱۴۳): اقبال مطالعه هنری فکری و عمل و اقبال فراموشی
 باب سوم (ص ۱۴۴-۱۶۴) مضامین روزنامه فتح محمد ملک (مطالعه توضیحی فکر اقبال)

باب چهارم (ص ۱۶۵-۱۷۰) اقبال‌شناسی فتح محمد ملک
 منابع و مآخذ (ص ۱۷۱-۱۷۳).

۵. «روابط اقبال و شیخ عطا محمد»، محمد وقار چیمه، به راهنمایی دکتر محمد صدیق خان شبلی.

این پایان‌نامه شامل مقدمه (ص ۱-۶) و پنج باب زیر است:
 باب اول (ص ۹-۲۹): سیالکوت در تناظر قرن نوزدهم

باب دوم (ص ۳۰-۷۱): خانواده شیخ نور محمد

باب سوم (ص ۷۲-۱۲۳): روابط علامه اقبال و شیخ محمد عطا و وابستگان ایشان

باب چهارم (ص ۱۲۴-۱۷۱): خانواده شیخ عطا محمد و اقبال



باب پنجم (ص ۱۷۲-۲۰۱) اثرات شیخ عطا محمد بر زندگی اقبال
سفارشات (ص ۲۰۳)

منابع و مآخذ (ص ۲۰۳-۲۰۹).

۶. «مقایسه شاعری علامه محمد اقبال و جوش ملیح آبادی»، رانا محمد فضل الرحمان به
راهنمایی پرفسور محمد انور محمود خالد، سال ۲۰۰۷م.

نویسنده بعد از نگارش پیشگفتار، پایان‌نامه را به شش باب زیر تقسیم نموده است.

باب اول (ص ۲۱-۷۱): روابط اقبال و جوش

باب دوم (ص ۲۲-۱۱۲): فکر و هنر اقبال

باب سوم (ص ۱۱۳-۱۲۵): شخصیت جوش ملیح آبادی و تأثیرات خانوادگی، جامعی و
فرهنگی بر آن

باب چهارم (ص ۱۲۶-۱۶۰): فکر و هنر جوش ملیح آبادی

باب پنجم (ص ۱۶۱-۱۹۰): اقبال و جوش داستان اختلاف و موافقت

باب ششم (ص ۱۹۱-۲۱۱): محاکمه اعتراضات جوش بر اقبال

نتیجه‌گیری (ص ۲۱۲-۲۲۰)

منابع و مآخذ (ص ۲۲۱-۲۲۵).

۷. «مقایسه شاعری علامه محمد اقبال و ویلیام شکسپیر»، محمد اعجاز الحق، به راهنمایی
دکتر عبدالغنی، سال ۲۰۰۷م.

پژوهش حاضر به سه باب زیر تقسیم شده است:

مقدمه (ص vi-vii)

باب اول (ص ۱-۲۸): معرفی علامه اقبال و ویلیام شکسپیر

باب دوم (ص ۲۹-۲۵۳): تصورات عمده علامه اقبال و ویلیام شکسپیر

باب سوم (ص ۲۵۴-۴۱۴): تجزیه و تحلیل هنری شاعری علامه محمد اقبال و ویلیام
شکسپیر

نتیجه کلی (ص ۴۱۵-۴۲۱)

سفارشات (ص ۴۲۲)



منابع و مآخذ (ص ۴۲۳-۴۳۶)

اشاره (ص ۴۳۷).

۸. «اقبال‌شناسی خانواده اقبال»، توکل حسین، به راهنمایی دکتر شاهد کامران، سال ۲۰۰۷م.

پایان‌نامه حاضر به شش باب زیر تقسیم شده است:

باب اول (ص ۶-۴۴): سیر روایت اقبال‌شناسی در خانواده اقبال

باب دوم (ص ۴۵-۶۶): نظر سرکار خانم رشیده آفتاب اقبال بر بعضی موضوعات زندگی اقبال

باب سوم (ص ۶۷-۹۷): روش اقبال فهمی شیخ اعجاز احمد

باب چهارم (ص ۹۸-۱۸۹): دکتر جاوید اقبال از حیث اقبال‌شناسی

باب پنجم (ص ۱۹۰-۲۴۰): تجزیه و مطالعه کار نویسندگی خالد نظیر صوفی

باب ششم (ص ۲۴۱-۳۱۶): نتیجه‌گیری

منابع و مآخذ (ص ۳۱۷-۳۲۰).

۹. «اقبال در نظر تاریخ‌نویسان نهضت پاکستان»، عابده اقبال زیدی، به راهنمایی پرفسور فتح محمد ملک، سال ۲۰۰۷.

این رساله علاوه بر مقدمه (ص ۱-۱۱) به چهار باب زیر تقسیم شده است:

باب اول (ص ۱۳-۴۷): کارنامه سیاسی اقبال

باب دوم (ص ۴۹-۸۰): مورخین پاکستانی

باب سوم (ص ۸۱-۱۳۱): مورخین هند

باب چهارم (ص ۱۳۲-۱۵۶): مورخین غرب

نتیجه‌گیری (ص ۱۵۷-۱۷۵)

منابع و مآخذ (ص ۱۷۶-۱۸۲)

۱۰. «نقد اقبال علیه حاکمیت»، سید شیراز علی زیدی، به راهنمایی پرفسور فتح محمد

ملک، سال ۲۰۰۷.

مقدمه (ص ۳-۹)

باب اول (ص ۱۰-۲۷): حاکمیت چیست؟

باب دوم (ص ۲۸-۵۴): اختلاف اقبال از حاکمیت و استبداد

باب سوم (ص ۵۵-۸۶): علل اختلاف اقبال بر نهضت‌های سیاسی قرن بیستم

باب چهارم (ص ۸۷-۱۲۸): اثرات و نتایج حاکمیت در نظر اقبال

باب پنجم (ص ۱۲۹-۱۸۱): سهم موثر عناصر تشکیلی علیه حاکمیت

باب ششم (ص ۱۸۶-۲۲۹): حکمت عملی سیاسی اقبال علیه حاکمیت

نتیجه‌گیری (ص ۲۳۰-۲۴۱)

منابع و مأخذ (ص ۲۴۲-۲۴۵)

۱۱. «اسارت از نظر اقبال»، مسرت امیر، به راهنمایی پرفسور فتح محمد ملک، ۲۰۰۷م، ۳۸۳ص.

این رساله با مقدمه (ص ۴-۷) آغاز و به شش باب تقسیم شده است:

باب اول (ص ۸-۳۶): اسارت چیست و چرا وجود دارد

باب دوم (ص ۳۷-۱۰۲): اسارت ذهنی از نظر اقبال

باب سوم (ص ۱۰۳-۱۶۱): اسارت روحانی

باب چهارم (ص ۱۶۲-۲۳۶): اسارت سیاسی

باب پنجم (ص ۲۳۷-۳۱۹): اسارت فرهنگی

باب ششم (ص ۳۲۰-۳۷۱): نتیجه‌گیری

منابع و مأخذ (ص ۳۷۲-۳۸۳).

۱۲. «اقبال و احیای اسلام»، مبشر حسین، به راهنمایی پرفسور ابصار احمد، ۲۰۰۷م، ۲۵۳ص.

پایان‌نامه فوق‌الذکر مشتمل بر پنج باب است:

باب اول (ص ۱-۱۷): نشیب و فراز اسلام.

باب دوم (ص ۱۸-۳۸): عهد اقبال و مسلمانان هند

باب سوم (ص ۳۹-۱۱۲): طرح احیای اقبال و اساسیات اسلام

باب چهارم (ص ۱۱۳-۲۱۲): افکار و نظریه‌های اقبال و جامعیات اسلام



باب چهارم به سه فصل تقسیم شده است:

فصل اول: اقبال و جامعه اسلام

فصل دوم: فکر اقبال و مشکلات معاشی

فصل سوم: شعور سیاسی اقبال

باب پنجم (ص ۲۴۸-۲۱۳): متفرقات. این باب نیز به چند فصل تقسیم شده است:

الف. تصور اجتهاد اقبال

ب. بیداری ملت و اقبال

ج. اقبال و اتحاد عالم اسلام

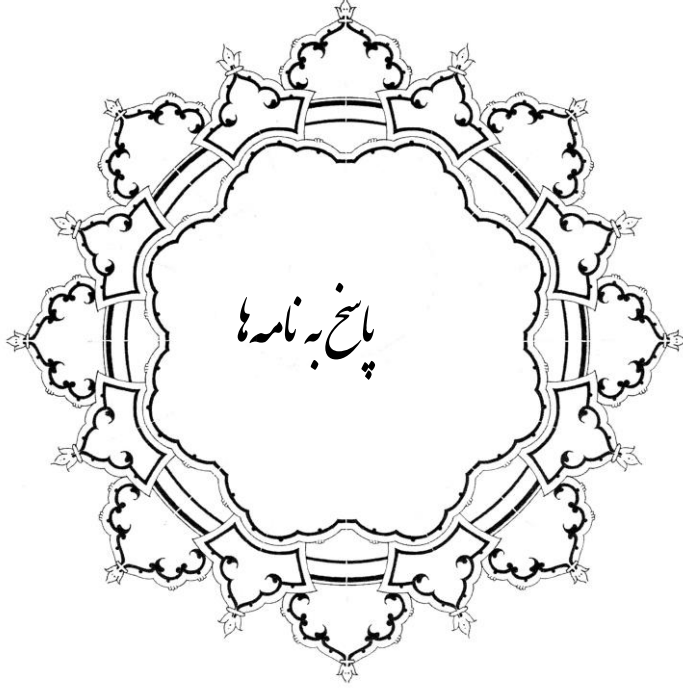
د. تصور پاکستان اقبال

ر. نشأت ثانیة اسلام در کلام اقبال

نتیجه گیری (ص ۲۴۹-۲۵۲)

منابع و مآخذ (ص ۲۵۳).





ظرایف نامه‌ها

جناب استاد پرویز اذکایی از همدان ضمن اعلام وصول فصلنامه *دانش* بذل لطف کرده، مرقوم فرموده‌اند: با عرض سلام و تجدید مراتب ارادت و اخلاص (عطف به نامه ۸۰۴ / ۲۸ / ۵۱ مورخ ۱۳۹۰/۱۲/۲۲) بسیار مشعوف شدم که در شماره اخیر فصلنامه *دانش* (ش ۱۰۵، تابستان ۱۳۹۰) دیدم آن حضرت – که پیشتر در تاجیکستان مصدر خدمات برجسته فرهنگی بودید – عهده‌دار مدیریت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سردبیری فصلنامه شده‌اید. اینک ضمن عرض تبریک صمیمانه، آثار تغییرات شکلی و محتوایی و بهبود مطالب و بهسازی که در فصلنامه پیداست، به واقع از معالم و مآثر همتهای وطن‌دوستانه و فرهنگ گسترانه آن حضرت می‌باشد، که جای تحسین و تقدیر بسیار دارد. بنده، ضمن اعلام وصول شماره اخیر فصلنامه، بدین وسیله تهنیت و احساسات قلبی خویش را به حضور مبارک عرضه می‌دارد. توفیق بیش از پیش آن وجود معزز را در مدیریت امور فرهنگی و تحقیقی مقرون با ترویج زبان فارسی مسئلت می‌نماید.

جنابعالی استحضار دارید که پاکستان و تاجیکستان با ایران اشتراکات فرهنگی، تاریخی و ادبی گوناگونی دارند. بنا بر این باحمایت و پشتیبانی ادیبان و نویسندگان عزیز دو کشور و همکاری دانشمندان ایرانی شبه‌فاره‌شناس می‌توان جهت تحکیم مناسبات میان کشورهای منطقه وارث فرهنگ مشترک خدماتی شایان عرضه نمود. در این راستا همکاری جنابعالی مایه افتخار می‌باشد.

آقای محمد شاه از ننکانه صاحب بذل لطف کرده‌اند: بعد از تسلیمات، اطلاع می‌دهم که مجلهٔ *دانش* وصول کرده‌ام، دیدم، بسیار خوب، فهرست مطالب عالی است. شمارهٔ ۱۰۶ - ۱۰۷ (پاییز - زمستان ۱۳۹۰)، ضخیم، کاغذ این مجله زیبا است. بخش کتابهای تازه در این مجله نیست. از دیدن این مجلهٔ *دانش*، خیلی خوشحال شدم و برای شما دعا می‌کنم که سایه‌تان کم نشود. سلامت باشید.

آقای نفیس احمد شیخ مدیر اسبق مجله مهران (نشریهٔ هیأت ادبی سندهی) از مطالعهٔ ستون راهیان ابدیت شمارهٔ ۱۰۳ از ارتحال استاد ایرج افشار آگاهی یافته. و در نامه‌ای مشروح از دیدارهای مکرر استاد فقید از پاکستان یادداشتی تهیه کرده و در اختیار ما گذاشته‌اند که برای استفادهٔ عموم خوانندگان محترم در اینجا منعکس می‌گردد:

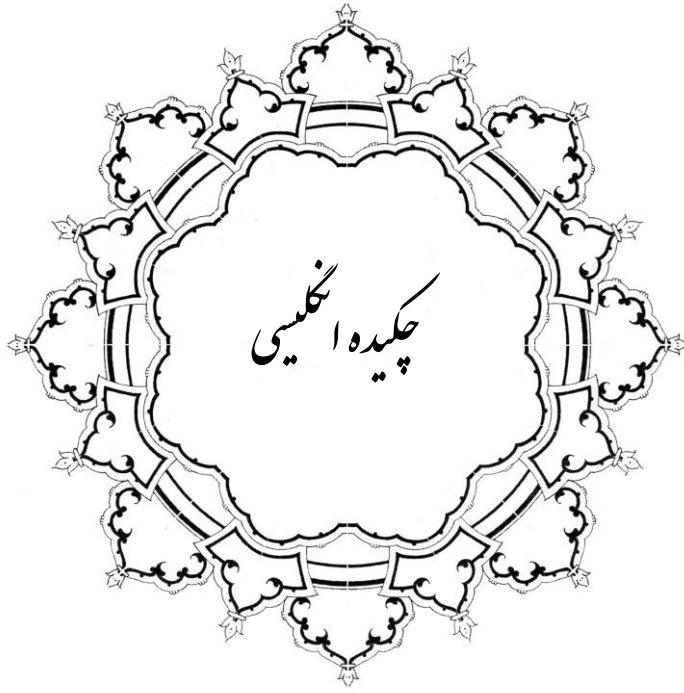
«رب العزّة استاد گرامی آقای ایرج افشار را غریق رحمت کند. از خبر درگذشت ایشان متألم شدم. ایشان محقق بلندپایه‌ای بودند و در تحکیم روابط علمی میان ایران و پاکستان سهم شایانی داشتند که این جانب شاهد آن بوده‌ام. زیرا ایشان از دوستان نزدیک رهبر و راهنمای علمی من، استاد گرامی پیر سید حسام‌الدین راشدی (۱۹۱۱ - ۱۹۸۲م) بوده‌اند و به وسیلهٔ استاد راشدی فرصتهایی به دست آمد که با استاد افشار آشنا بشوم. در آن موقع من مدیریت مجلهٔ *مهران* (ارگان هیأت ادبی سندهی) را به عهده داشتم. تا آنجایی که به خاطر دارم برای اولین دفعه استاد افشار در ۱۹۶۴م از هیأت ادبی سندهی دیدن کردند. در این سفر با سفیر وقت ایران، آقای جعفر کفایی، و آقای راشدی، آقایان عبدالحسین زرین کوب و لطف‌الله هنرفر همراه بودند. دفعهٔ دیگر آقای راشدی استاد افشار را در ۱۹۷۲م به حیدرآباد دعوت کردند که آقایان محمدتقی دانش‌پژوه و منوچهر ستوده در این مسافرت ایشان را همراهی می‌کردند. در دیدارهای علمی گورستان مکی (تته) و آرامگاه شاه عبداللطیف بهتایی (بهت



شاه) من به عنوان شاگرد استاد راشدی با دانشمندان مزبور همراهی می‌کردم. از طرف هیأت ادبی سندهی و چند مؤسسه علمی ضیافت‌هایی به افتخار دانشمندان ایرانی ترتیب یافت که شامل ضیافت نواب نورمحمد لغاری، سرپرست انجمن دوستی ایران و پاکستان شعبه حیدرآباد، متضمن محفل شعرخوانی نیز بود. آخرین ملاقات با استاد افشار در ۱۹۹۶م در کراچی مقارن با «کنگره جهانی کلهورا» روی داد، آقای رشید فرزانه پور هم حضور داشت. استاد مقاله مفصل پژوهشی را ارائه داده بود و در خطابه خود از خدمات علمی و ادبی استاد راشدی تجلیل شایسته‌ای به عمل آورده بود.»

ما به نوبه خود که ارادتمند قدیمی هر دو استاد اجل هستیم که نظیر آنان در جامعه امروزی کمتر سراغ داریم، از شما تشکر می‌کنیم با تذکر این خاطره‌های نیم قرن اخیر علاقه‌مندان را به فیض رسانیده‌اید.





A Glimpse of Contents of this Issue

Newly found manuscript of Kitab-e-Naqz

Ghahraman Soleimani

Kitab-e-Naqz written by Naseeruddin Abu Rashid Abdul Jalil Qazvini Razi in 560 A.H, annotated by Mir Jalal-ad-Din Mohaddith Ormavi has been published by Anjuman-e-Aasaar-e Melli. The book provides rare treasure regarding cultural, historical, geographical and thought provoking arguments of world of Islam to its readers. Mohaddis Ormavi in the first edition had availed five manuscripts of Iran and India and its number reached to eight in 2nd edition. Recently a manuscript of this book has been enlisted bearing No. 14095 in Iran-Pakistan Institute of Persian Studies collection which it seems to resolve remaining difficulties in text . It shall be advisable to bring out the next edition by consulting the IPIPS's manuscript.

Life and works of Shah Ziauddin Al-Hussaini Parvana Aurangabadi and his selected poetry

Nur-as-Saeed Akhtar

Parvana Aurangabadi was born in Burhanpoor (Present Madhya Pardesh) in 1135 A.H. He got his education in Aurangabad under patronage of Mehdi Mateen Burhanpuri

and Ghulam Ali Azad Belgrami. He was staunch disciple of Seyyed Siraj Aurangabadi. Shafiq thinks he started composing poetry in 1152 A.H. Author of *Tazkera-e Shoara-e-Deccan* has recorded his date of death erroneously but Ali Quli Khan has written year of 1213 A.H correctly. His verses are found sparsely but his many Persian treatises and two Urdu Divan, are included in his works. A number of his Persian couplets have been quoted from his Divan and *Tazkera-e Shoara-e-Deccan* in this article.

A peep into life and work of Fauqi Yazdi

Askar Bahrami

Fauqi Yazdi humour's poet of Safavid period travelled to India during Shah Safi's reign. Compilers of Tazkiras *Sohaf-e- Ibrahim*, *Kholasat ul Afkar*, *Nigaristan-e Sokhan*, *Jame*, Mofiedi and contemporary scholars like Ayati, Ibn-e-Yousof, Ahmad Monzavi and Golchin Maani have recorded useful information about him and his poetry. In this article Fauqi's life and poetry has been discussed in detail and few of manuscripts of his works have been introduced.



Life and works of Mulla Mohammad Soofi Mazandarani

Naima Khursheed

In the Indo-Pak Sub-continent, the Sufi poets, besides others, those coming from Iran, played a pivotal role in the evolution of Islamic mysticism, Particularly during Mughal period many Iranian poets came to the sub-continent. They left deep imprints on the practical life of Muslims by their mystic

poetry. Amongst those is one, Maulana Muhammad Soofi Mazandarani. In this article an attempt has been made to compile opinions of various critics on his mystic poetry also by looking into his life and poetry.

Surians.

Shahla Saleem Nuri

Fareed Khan alias Sher Khan, commonly known as Sher Shah Suri was ruler of the sub-continent, who defeated Naseeruddin Homyun, compelled him to leave for Iran. For fifteen years, Sher Shah Suri ruled various parts of the country but for five years he proclaimed himself as King of India. He was a wise and intelligent person. He built large number of resting houses for the travelers and ensured security to the general public.

This brave man belonged to the tribe of Surian resident of Dera in present Pakistan. Some people wrongly think that Suri are a branch of Ghauris whereas they had Aryan roots.

Zaibun Nisa and ambiguities of her life

Ghahraman Soleimani

Shagufta A Yaseen Abbasi

Overall contribution of women in poetry of Persian language seems in a limited scale and mostly literature was in men's domain. Very few of women poets of Persian have active role to play and even they entered the field after constitutional movement.



Among famous women in this domain, Zebūn Nisa daughter of Aurangzeb, Timurid king, is well known but relevant information about her is replete with incorrect and contradictory information and in this writeup effort has been made to survey her cultural life in the light of available evidences.

Khushhal Khan Khattak: A man with Ferdousi's attributes

Ali Komail Qiziblash

Khushhal Khan Khattak is one of Pashtu poets whose poetry is in epic form and he was a warrior as well . Most of his **Qasaid** and major part of his **ghazals** have been toned in epic style. Ferdousi has spoken about kings and heroes of the Ancient Iran in his masterpiece, Khushal Khan was one of fighters and poets of history who not only composed epic poetry and was also a war hero.

In this writeup we peep into their common thoughts. As both poets have strong base of ethical norms and bravery and always they have praised intellect, knowledge, manliness, pious deeds, independence, faithfulness, truth and moreover, their high tributes to Allah, Holy Prophet and Imam Ali has proved their truthfulness and gratefulness.



Divan-e- Salayi

Amir Hasan Abidi

Amir Jalaluddin Hasan Salayi was posted at the court of Shah Abbas as Sadr. For a while he was attracted to the

courts of Timurid kings of sub-continent and Deccan. Manuscript of Divan-e- Salayi is being kept in Shirani's collection of Punjab University. He had composed **qasaid** in praise of Akbar Shah and Jahangir Shah, Mohammed Quli Qutab Shah and Shah Abbas. Prof. Abidi has evaluated Salayi's poetry as mediocre.

Literary interaction between Iran and Sindh's Gorjiyan Faiza Zehra Mirza

Influence of Persian language and literature and its sway in various parts of the world particularly in Islamic countries and Persian works compiled were to the extent that after lapse of many decades, identification and introduction of above precious treasure of human knowledge and varied sciences and also in field of literature has been under study and research by both Iranian and non-Iranian scholars. It seems a continued process to monitor above influence and its dimensions is in place.

Waiting impatiently for a bird (Expressions related to birds in eight books of Sohrab Sepehri).

Mohammad Nasir

Mohammad Sabir

Modern Persian poetry, due to its specifications, has got incredible fame in a very short span of time. Sohrab Sepehri is a poet of immense value who got international recognition after Nima Yushij, the founder of modern Persian poetry. Some of the literary critics have ridiculed him due to his



inclination towards mysticism and love for nature. But in the meanwhile there are many others who have praised and taken him as the greatest contemporary poet. So he could easily be considered as the most controversial Persian poet of the 20th century. In this article, the expressions related to birds have been analyzed in the poetry of the “ Lover of Nature.”

Daye-ul-Islam’s viewpoint regarding translation and persian writing.

Bahram Warjawand

Seyyed Mohammed Ali Daye-ul-Islam the author of famous dictionary i.e. Farhang-e-Nizam has many other books to his credit including Vindidad’s translation from Avesta to Persian and Mortimar Durand’s book Nader Shah from English. He repeatedly stressed the importance of correct translation. In his opinion, “Translation of Nader Shah was both verbatim and meaningful and I have translated it completely excepting few indecent words.” He had pursued the same way in translating Vindidad. The second point regarding Persian writing usage of Arabic words in Persian form and thirdly Persian language’s then prevalent condition and its difference with Iran. He also authored a book under the title of Modern Persian in two volumes. In this writeup Daye-ul-Islam’s guidelines concerning Persian script, its translation and correct way of writing have been enumerated while quoting his numerous writings.

